

سعاد و شقاوت در آن نفس باز پس پدید آید و تواند بود که سنگین بدست و بدست سنگین
 گردد و بخواند بایشاء و یثبت و عنده اتم کتاب روزنامه نزدیک من است من نویسم و من نمی
 کنم نه آن را نویسم خبر کنم و نه آنرا که پاک کنم آگاه گردانم و نه با کس مشورت کنم و آن اراده
 ان یقیم الیقانه فاقامه الله لهم الرشد

۱۱۴
 فصل غم از باب هم از کتاب کامل ایمان در بیان صفاتی برین طبع از دنیا و ساز راه آخرت کردن روی
 عن رسول الله ص انه قال کن فی الدنیا کانک غریب او کانک غایب بیل و عدل شک
 من احتیاج الیقوت و رویت است از حضرت رسول خدا ص که میفرماید ای امتان من در دنیا چنان باشید
 که غریبان در غربت و حوزة از جمله غریبان شمارید یا مثال که در آن که طوطی در سایه درختی گشت نماید که همانو
 حرکت کنند از بزرگی پرسیدند که بوقت چیست کوفت و طعن و مسکن و نو که شش یعنی دنیا که وطن و مسکن
 زد که از دوست از لذت و آرایش و آرایش مبار و دل در شمت و لغت و زوسیم و بخت و زینت او بند
 که نهایت هر آفریده مردن است و حاصل هر آفریده رفتن شربت مرک شربتی است که هر زنده را بیاید چشید
 و ضربت مرک ضربتی است که هر آفریده را بخواهد رسید چنانچه خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید فرموده
 قل نفس ذائق الموت یعنی جمع نفسها چشند و مرک است پس درین حالت اگر بر چرخ برین جای سازی
 چنانچه قهر مرک کون سارت سازد و اگر در زیر زمین و آسمان مافض سازی که هر صر
 اجلب پروان او و قوله تعالی ایما یتکونوا لیدرک الموت و لو کنتم فی بروج مشیده پس چون حال
 چنین است صدای شکله اقد با بنیاد و اولیا کنی و محنت و ناکشی و نامرادی و بیابانچی که این محنت
 سر آید و آیش بر در آید تا وقتی که سماع کلام باری تعالی بکوشش تو رسد که سلام قولام من و بتو میهم
 متفقان آید و چون بنده مؤمن بدر مرک رسد و عزرائیل بقبض روح او آید و بقبضه قبر جان
 او را بسینه آرد جان او از سینه که آن معرفت و محبت است بیرون نیاید خطا حضرت غوث در رسد که
 جان اسلام من برسانید تا با سلام سلام من بیرون آید قوله تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی
 ربک رفیقه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی جان مؤمن چون سلام حق بشنود چنانکه مرغ از
 قفس پر از قالب بیرون آید پس چون روز قیامت شود و جانها بقالبها باز آیند تن بارود گوید
 که چون توفیق مرا حیات مانند مرا از فضای دنیا بزدان کور بردند و در آن لحد رنگ و تار یک فرو
 خوابانیدند عیال نامهربان مرا پتو در خانه میزدند گشتند و یک لحظه با من لغت کردند روح گوید
 چون مرا از توجده اگر دند از زمین بسپارم و از آنجا باقی آعلاشم و در فضای حیات پریدم

و در مرغزارهای عظیم چیدیم اما پتوراکلیت قهر از بنود و پوصل تو یک عتار ام نمود هر دو با هم دیگر
غم دل گویند چنانچه عاشق و معشوق غم دل گوید یا یعقوب غم زده در پیش و یوسف احوال مجروح و محنت
عتاب و حزان حکایت کند عزیز این حکایت گوشت تا بگری روح تو را از قفس تن بیرون ببرد
بناط بقاد و چش نماند و قاب فرموده تو را در خاک پنهان کنند تو اهل را دور و دور از می پنداری و
خطبه ازل و ابد بر خود خوانده و میخوانی بگر که حضرت آدم صغی الله با جندان صفوت و کرامت
بگشاید و نوح فصح که که و اعظم عمر بود بگارش و حضرت خلیل که صاحب کرامت و حضرت کلیم که صاحب
رسانت و حضرت یعقوب که ماده محنت و حضرت ایوب که ماده بلیت بود و بگشاید و حضرت ابراهیم
که سندی در گزیده حضرت حق بود در اول خلقت کرامت یافته و مسجد ملاکه مقرب بود
و اطراف و انانیت راد در تصرف خود در آورده و نقش نعم آفتاب را بر آبنوک شمشیر
گشتا منشور ظلمات کشید و آیه و مصطفی من عبادنا طراز لباس اغراض فرزندان او کرده و حد
سمت و چهار هزار نطفه نبوت در صلب نهادند از افرات مرگ نرسد و کاس یاس موت
چشیده و اندام که تب بر نهاد آدم مستولی شد و صغف در منزل قوت و درخت اقامت بهناد و غیر غیر
در صحرای ذات ابد و در لوله بر عسای ای قاشد گوشت ای حیریل افواج محشایدیم و فراق فرودس اعلا
و جدائی دوست خود و آتشیدم و درت دولیت مال بروایتی سید صیدال پر سر که سرانوب کریم
و ناله دشتا ظلمات افشستنا از عرش مجید در گذر آیدیم این چه علامت است گوشت ای آدم این عقوب
مرگ و فتنه قنات آدم گوشت ای حیریل مرگ چه باشد گوشت موکلی که جان ببرد و عقل را غارت
کند و حواس را بند بر بند و تن را از حرکت و خدمت باز دارد و کیرانه از دست ببرد و پای را یارای
نماند ای عزیزان یاد کنید از آن عت که بگشاید از دیده بارید کیر و عرق نه است از پشانه
روان شود و در سکن چشم باز کرده بغیر زندان خود مگرد در اوقات نه امکان سخن گوشت و نه سامان
آرزو و خواستن باشد مادر و پدر و اقوام فریاد زنند و فرزندان گریه و زاری کنند برادران و خویشان
حیران و سرگردان و دل بریان گشته فریاد میزنند زان پیش که از جام اجل مست شوی زیر لکه خلق

جهان بلیت شوی سر مایه بلیت آر درین ره کابنجا سودی کنی اگر تبت شوی در کن محل فریاد و فرغ
فایده نخواند و داد آنچه از پیش فرستی و ترک دنیای دنی کنی و سبکتر خواهد شد حاصل کلام آدم گوشت
خداوند من از مرگ میترسم مرگ را بمن بنمای حضرت باری تعالی فرمود که ای آدم مرگ بچند نوع است
اما بتوبه بیکو صورتی بنمای پس حضرت حق جل جلاله خطاب کرد و بگشاید میکا بل که بروید و آدم را یاری کند
بدین مرگ انکه فرشتگان را فرمود تا مرگ را با آدم نمودند بصورتی که پناه از هم گشت ده یک مغز و یک کمر
بمشرق و درین چشمها باز کرده و دنیا در برابر او چنان عین بود که دانه در پاهای افتاده باشد آدم آن دید
نرسید و بهوش شد چون بهوش آمد ملک الموت را دید که قبض روح وی میکرد گوشت ای ملک الموت
هم فرزندان من اینرا خواهند دید گوشت ایکن ترین مرگ است بر تو و اما بر عیسان فرزندان تو خواهد
بار ازین دوزخ تر خواهد بود و آدم دعا کرد که خداوند آجان دادن بر فرزندان من ایکن کردن
برویش که چون ملک الموت قبض روح حضرت موسی کند گوشت جندان امام زده که عیال خود را وداع کنم
گوشت جنت است گوشت امام زده افتد که خدا ای خود را سجده کنم امان یافت و سجده در افشا دو گوشت
ملکا معبود ملک الموت را بغیر مای تا جندان امام زده که عیال خود را وداع کنم حضرت حق دستور داد
تا بدر خانه آمد مادر را گوشت ای مادر سفر دوری در پیش دارم گوشت ایغیر زنده حضرت گوشت سفر قیامت
مادر بکریست حضرت موسی در خانه از درون رفت و عیال و طفل خود را وداع میکرد و طفل خور و تری
داشت و در دامن حضرت موسی زد و بگریست و حضرت موسی نیز بگریست خطاب حضرت عزت
در رسید که ای موسی بدرگاه مامی آن این گریه از بر چیست گوشت خداوند ابر کو دکانم زخم می آید پادشاه
عالم فرمود که ای موسی دل فارغ و دل که من بایشان مهربان ترم از تو و بخونی می پرورم پس ملک الموت
حاضر شد حضرت موسی گوشت از که لم عضو جان من بیرون خواهی آوردن گوشت از دمان موسی گوشت از
دمان که بود بطله با خدا می آید سخن گفته ام یا از دستی که بدان لوح تورا که گرفته ام یا از پایی که بکوه طور
رفته ام ملک الموت ترنجی بوی داد تا بویید و روح ویرا قبض کرد و بروایتی سپی بوده و فرشتگان
گفتند یا اهلون الابناء مونا کیف وجدت الموت قال کنا فاشع و فی حیة یغنی

از خود گشتند و بجز آن بر مرکب چگونه یا قشرباش چون کوسفند زنده که او را پوت کنند اوله آن که حشر
 عیسی عیسی با مادر خود در کوه بودند در روز دوشنبه و از کیه که روز هفت دزدی حضرت عیسی بر شوی طبل کیه
 رفت و مریم بنماز برخواست و دید که شخصی بوی سلام داد گفت کیت که در این شب تا بر من سلام میکند که دلم از دنیا
 خوف بهم رسانیده گفت منم ملک الموت گفت بچه کار آمد که گفت قبض روح تو گفت پس چندان امانم بده که
 پسرم عیسی باید گفت امان نیست و حال قبض روح وی کرد چون حضرت عیسی پیاده مادر را دید افتاده بند
 که خوابیده بر سر بالین وی نشست آنکه نزدیک رسید که وقت افطار در گذرد گفت ای مادر بر غیر تا روزه
 بکش ایمن فتودی من فوقه یا روح الله انما طیب الیمن غیر از باله سر خود او آری شنید که ای عیسی
 با مرده خطی بکنیز خدایت فرود آمد بفرک مادر پس حضرت عیسی بکار وی قیام نمود و چون دیر افروخت کرد
 بر سر خاک و نشست و میگفت از بالا آوازی شنیدم چون نگاه به بالا کرد و حجاب از پیش چشم او برداشته
 کرد دید مادر در برت عبیر سرشت در کوسلی از یاقوت سرخ بر تختی از زمرد نشسته گفت ای مادر سخت اندوه
 کنیم به دیدار تو گفت ای فرزند من خدایرادان تا هرگز غمناک نشوی گفت ای مادر روزه دار از دنیا
 پیروان شدی گفت خدایتعالی مرا روزه کشان فرمود از خبر که بر خواهر مع آفریده اند گشته گفت ای مادر
 هیچ آرزو داری گفت آرزوی من آنست که یکبار دیگر دنیا آیم تا روزه دیگر بدارم و یکیشی نماز بپای دارم و باز
 روزه دار از دنیا رحلت نیام رسد اکنون تا زمان اختیار در دست داری بگویش پیش از آنکه بجای مرکب
 گرفتاری که الیوم علی ولا حساب و عدا حساب و لا عمل ای برادر من حال دنیا چنین است
 که با هیچ کس وفا نکرده و با تو نیز وفا نکرده و دل بدینای غدار من و بنیهای او فرقیه مشو که آن فحشه بر فغان
 بسیار گشته و بر خاک بذلت افکنده این عرصه عالم خیمه است به عمارت و سواد است به اوتاد است و است
 به بنات و خاک است ظلمات و بلبات ای خداوند طاق و طمطراق این دور روزه عمر باین تعب و غداها
 نماز و دو از حضرت رسول خدام پرسیدند که تیرین بندگان که اند فرمود کسی که روزه دنیا بگرداند و یا
 و در بعضا کرده باشد و مردی که سلمان فارسی رضی الله عنه در آن حال که بجا حق تعالی انتقال میکرد میگفت
 دیر پرسیدند که گریه تو از بر چیست گفت برای آنکه کردن وجودم که آن باریست تیرسم که بحضرت باکر

آدم چگونه حساب هم چون سلمان در گذشت هر چه داشت او را نیت کرد نه شتر زده در هم سیم بود و غیر از آن
 او بدین قدر خود را اگر انبار میداشت پس حال چگونه خواهد بود در بیان فضایل قرآن و تورات
 تفاوت آن مرد است از اهل بیت طاهرین صلوات الله علیه که چون روز قیامت خلافت همه صف
 ایستاده باشند قرآن با بهترین صورت بخیر آید چون بر صف مسلمین گذرد و او را به پند گویند این مرد در بصورت
 و صفت می شناسیم و میدانیم که از جمله مسلمین است اما عبادت و طاعتش بیشتر بوده که این نوز و جمال او در
 شده و ما از نصیب گشته پس بر صف شد که زد و گویند این را پیش ما سیم که از جمله شد است اما بصفتش
 عظیمه بوده که این نوز و نباهت جمال کرامت یافته و هم چنین بر صف ایستاد و در دل گذرد مثل این گویند پس
 بر صفوف مجتمع گشته بجهت حضرت مغفره الله که گویند این کرامت که مانده ایم آن حضرت فرماید این
 خدمت بر بندگانش پس سلام دهد و از آنجا گذشته بر صف طایفه بصورت طایفه مقرب که رد خاک نیز چنان
 گسکو نمایند پس از آنجا گذشته تا پیش عرش رسید سجده در آید پس خداوند کوبیدی محبت من دای کلام صادق
 ناطق من سر بردار و هر چه خواهی سوال نمای و هر که را خواهی شفاعت کن که هر چه طلب کنی بجا است و قرآن
 پس بر داشته گوید خدا یا بندگان تو بعضی مرا می فطنت نموده و بعد از طاعت خود صومت من داشته و حق من عبادت
 کردند و بعضی حرمت من نداشتند و حق مرا ضایع کردند پس خداوند تعالی فرماید بغیرت و جلال خودم که هر کس تو را زود
 رهنی باشی جزای رضای تو باورسانم و او را از تو راضی گردانم و هر کس از او راضی نباشی انتقام تو از او بشم
 پس بصورت جوانی که اهل محشر نشاندند پیش شیعیان آید و گوید منم آنکه شما شغل قیامت من شبها
 بجا خواب بیداری کشیده و روز با بوض آن شربت تشنه که چشیده آید و در دنیا بسبب من شقتها
 دیده و از دشمنان مصیبتها رسید پس ایشان را بر داشته پیش خداوند تعالی برود و گوید خدا یا اینها بندگان
 و تو ایشان را بهتر شناسی و دان که در می فطنت و رعایت من چه کشیده اند پس فرماید تا ایشان را بهشت
 برده و قلمهای شبت در ایشان پوشند و تا جایی کرامت بر ایشان نهند پس بقرآن نمایند و گویند که این
 اگر کم که با دلیلی تو کردیم رهنی گشتی گوید خدا یا مرا ایشان پیش ازین توقع حسان است خداوند تعالی فرما
 بفرست و جلال خودم که حسان بسیار ایشان کنم و تو را از خود رهنی گردانم پس هر یک از ایشان در بهشت را

ملک و امان و در میان و در پیش راجع و خلد و در جهان گردانند و دانش را با ذی تعلیم قرآن که بفرزند
خود کرده اند و حله از بهشت پوشانند و هم از ایشان علیهم السلام هر کس در نماز نشسته قرآن بخواند
بعد در حرف برایش پنجاه حسنه نوشته شود و پنجاه سیئه محو گردد و پنجاه درجه بلند شود و اگر ایستاده بخواند
بعد در حرف صد حسنه نویسد و صد سیئه محو کند و صد درجه بلند گردد و اگر در غیر نماز وضو بخواند بهر حرف
ده حسنه نویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه بلند گردد و اگر با وضو بخواند بهر حرف بیست و پنج حسنه
نویسد و بیست و پنج سیئه محو کند و بیست و پنج درجه بلند گردد و اگر خود تلاوت کند و گوش بتلاوت دیگر
دارد یا نگاه خط قرآن کند بتلاوت یک حسنه عطا فرماید و یک سیئه محو نماید و یک درجه بلند گردد
و چون قرآن رخصت کند او را هر دعا نماید مستجاب بود و اگر ختم در روز واقع شود تا شب و اگر در شب واقع شود
تا روز ملک بر او صلوات فرستد و از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که این فضایل برای کسی است که قرآن
داند فرمود خدا امتیاز کریم است هر کس آنچه میدانند هرگاه ختم کند چنان است که ختم قرآن کرده باشد و این
با عطا فرماید و هر کس در یک مجلس از جمعه تا جمعه یا یک مرتبه ختم کند و ختم در روز جمعه واقع شود از جمعه اول
دنیا تا جمعه آخر آن بر او ثواب حسنة نویسد و هم چنین اگر در روز دیگر باشد از مثل آن تا مثل آن
و هم از ایشان علیهم السلام پرسید که هر کس در شبی ده آیه بخواند او را از جمله غافلین نویسد و اگر پنجاه آیه
بخواند از جمله ذاکرین نوشته شود و اگر صد آیه بخواند از جمله قانتین و اگر دویست آیه بخواند از خاشعین و در قرآن
در روز قیامت با او فی صحت کند و اگر صد آیه بخواند از قانتین و اگر پانصد آیه بخواند از عابدین و اگر هزار
آیه بخواند یک قطره ثواب برایش نویسد و قطره پانزده هزار مثقال است و یک مثقال بیست و چهار قرط
است و کو حکمت قرآن مثل کوه احد است و بزرگترش از زمین تا آسمان و کسی که قرآن بمشقت بیاموزد
ثوابش مضاعف بشود در خانه که قرآن خواند و ذکر خدا کند ملکی حاضر شود و شهادتین در گوشه گوشه
زیاده شود و آن خانه برابر اهل آسمان نورانی باشد مثل ستاره برای اهل زمین و خانه که قرآن بخواند
و ذکر خدا کند ملکی بیرون رود و شهادتین حاضر شوند و برکت کم شود و سه هزار اهل خود کعبه الحائض
کنند مسجد که در آن نماز کند و عالم که قدرش ندانند و قرآن در خانه تلاوت کنند تا عمار بگرد

البته

و بسند معتبر از یعقوب حمز منقول است که خبر است حضرت صادق علیه السلام که مرا عهد نمود و داده که آنچه در خاطر
داشتم فراموش کرده حتی بسیاری از قرآن را نیز فراموش کرده ام چون نام قرآن را بردم حضرت از غمی و غم
حاصل شد و فرمود که بدرستی که شخصی که فراموش کرده است سوره از قرآن آن سوره در روز قیامت از درجه
بلند از درجه است بر او شرف می شود و میگوید استقام علیک در جواب میگوید که علیک استقام تو گیتی میگوید
من فلان سوره ام که مرا ضایع کردی و ترک نمودی اگر بمن متمسک میشدی و مرا از دست نمیدادی امروز
باین درجه میرسانیدم بعد از آن فرمود که بر شما باد یاد گرفتن قرآن بدرستی که جمعی قرآن را یاد میگیرند که
ایشان را قاری بگویند و جمعی قرآن را یاد میگیرند که شب و روز در نماز بخوانند و پروا ندارند که کسی نداند
و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموشی کردن قرآن واقع شده است و ظاهراً بعضی ترک
عمل نمودن بجهان آن و معنی دوم ظاهر است که است و اول اگر از روی بدعت است و بدعت است و اگر جهل
بسبب ضعف حافظه از خواطرش محو شود و تصور ندارد و بعضی احادیث که وارد شده است که تصور ندارد
بر این منکر محمول است چنانچه از حضرت مولی منقول است که هر که قرآن را یاد کند و بعد فراموش کند چون
خبر در آید دستش بر گردنش بسته و خدا بعد هر آیه یاد را مستطرداند که در آنش جنم قرین او باشد
مگر آنکه خدا از کرم خود او را پامال و فرمود که میکان نماز کند که قرآن را یاد کند و یاد دهنده و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که بدرستی که حق اقامت که قصه میفرماید که عذاب اهل نبی فرستاده است
بسیار گناهان ایشان پس چون نظر میفرماید به پیران که قدم بر میدارند بسوی نماز و اطفال که قرآن یاد
میگیرند ایشان را در هم میفرماید و عذاب را از ایشان تاخیر مینماید و از حضرت مولی منقول است
که القراءه مائدة الله یعنی قرآن خواندن خوراک نعمت خداست و خوان کرمان جامع شده و در هر
هر کس نعمت در آن میباشد بزرگتره میدارد و الوان حلوا و تقایس میدارد و لذته ایها کس نیست که از قرآن
بهره نداشته باشد جمیع کثیر از راه کتابت لغزش بهر ای دینوی و اخروی سپردن حتی آنکس که در کتب العمل
نماید و در آنکس که کاغذش را میسازد و آن کاتبی که منوبید و کاغذ نماز که فرمودید و غیر ایشان
از جایی که در کتابت قرآن و جمل میسازد اگر از برای خدا کنند بهره دنیا و آخرت سپردند و اگر از برای دنیا

کنند بیره دینوی سپردند و جمعی از تعلیم و تعلیم لغزش بر پای دینوی و اخروی سپردند و صاحبان هر علوم و فنون را
 بیره از قرآن است چنانچه صریح از وجوه تصاریف و اشتقاقش استنباط نمایند و بخوی از اکتاف
 تر کیش استنها و دنیا بیند و معانی پانز از لغات عربیه اش فایده مند شوند و صاحبان علم از هر کس
 آیات کریمه اش تلاوت کردن و نوشتن بفع بیابند و از باب طلب دینوی و اخروی بآیات الهی
 پناه سپردند و مطلب خود را میسازند و از رجا و این صفا که در سبک حضرت امام رضا علیه السلام در راه فرما
 چون میان رحمت جواب میفرستند تلاوت بسیار میفرمودند و چون بایه می رسیدند که در آن ذکر بهشت
 یا دوزخ بود میگریستند و از خدا سوال بهشت و سعاده از جهنم می نمودند و چون در نماز قتل بود الله
 میخواندند بعد از آن آیه می گفتند الله احد و چون سوره را تمام میکردند سه مرتبه می گفتند که لکن
 رتبا و چون سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از آن خط کافران آیه می گفتند یا ایها الکافرون
 و چون از سوره فاتح می شدند سه مرتبه میفرمودند ربنا الله و دینی الاسلام و چون از سوره و التین فاتح
 می شدند میخواندند که بلی و اما علی ذلک من آیت هدی و چون سوره لا اثم یوم القیمه میخواندند بعد
 از فاتح شدن میفرمودند سبحانک اللهم بلی و چون از سوره فاتحه فاتح می شدند میفرمودند که الحمد
 لله رب العالمین و چون سجده اسم ربک الاعلی میخواندند بعد از اعلی میفرمودند سبحان ربنا الاعلی و در
 هر جا قرآن که یا ایها الذین امنوا میخواندند آیه میفرمودند که لبیک اللهم لبیک و لبیک و لبیک و لبیک
 امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هرگاه یکی از مستجابات را خواند بگوید سبحان الله الاعلی و سبحان سوره
 چندند که در او شایسته است یا سبحان الله و چون بخواند که ان الله و ملکته یصلون علی النبر صلوایه
 خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز و چون سوره و التین خواند در آخرش بگوید و سخن علی ذلک
 من آیت هدی و از حضرت عباس علیه السلام منقول است که آیات قرآنی خرمینای حکمت و آیت
 پس در هر خرمینای که می کشد باید که در آن نظر نماید و بتفکر جوهر معنی و حکما پروان اوری و در آن
 دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود که اگر هر که در ما بین مشرق و مغرب است پیر و بعد از آن که از
 با من باشد داشت بهم میرسانم و چون آنحضرت مالک یوم الدین را میخواندند مکرار میفرمودند که ذکر

بود که هلاک شوند و حتی چگونه دشت بهم رساند کسی که انیس او خداوند عالمیان باشد و چون خواهد سخن گوید
 با خداوند خود سخن گوید و مناجات کند و دراز بگوید و اگر خواهد کسی با او سخن گوید قرآن بخواند که گاهی خدا
 با او خطاب فرماید و خود را منی طلب بان خطابها دانسته لبیک در جواب گوید و گاهی سپهران با او سخن گوید
 و خطابهای ایشان را چنان داند که از ایشان می شنود بلکه آن جماعت که سپهران با ایشان سخن می گفتند
 کور و کوری چند بوده اند و کسی که آگاه است معنی طلب ایشان بیشتر است زیرا که خطابهای ایشان برای جمیع
 عام است و گاهی حتی تعالی برای او قصه میخواند و احوال گذشته شان را برای او نقل میکند و از شدت این کرامت
 نزدیک است که قالب تنی کند و خوان نعمتهای الوان بهشت از برایش می کشد و آنکه عارف است چون این
 نعمتهای بهشت برای این لذت میرسد که از دوست باو میرسد از وعده اش نیز همان لذت میرسد بلکه بیشتر
 و محبان نشاء شراب طهور بهشت را درین نشاء بیشتر میسازد و گاه او صاف خود را برای او بیان می
 فرماید و او را در کلماتناهای صفات کمالیه خود بسیر میدارد و گاهی در کلمات رحمانیت تکلیف میسر میکند
 که چه خوانهای مملو از الوان نعمت برای کافران مسلمان کشیده و چه نعمتهای خفی و جلی بر عیان و گناه
 کاران دارد و گاه بسیر کلمات رحیمیت میفرستد که چه لطفهای خاص و شفقتهای باندازه نسبت
 بدوستان خود فرموده و گاهی بسیر کلمات رازقیت میرسد و او را که هیچ بر که و کیا هی نیست که بیره از خوان
 رازقیت آن نداشته باشد حتی آن برک صغیفی که در منتهای درخت است قدری از روزی بر آن مقدر است
 از ریشه که ده گز بر زمین فرو رفته و دمان کش ده از آب خاک بدمان خود میکشد چه قدر آن برسد و زیاده
 و کم نرسد و گاهی بسیر کلمات قدرتهای نامتناهی میرسد و گاهی در نامی کجای علوم معارف نامتناهی بر
 رویش میکشد و در انواع جوهر حقایق آنچه دیده اش تاب آورد بر او عرض نمایند و هم چنین در جمیع صفات
 جلال و جمال و رفعت و کمال و کمالی احوال دوستان خود را و کمالات ایشان را برای او نقل میکنند و از
 بنده نوازیهای خود امیدوار میگردانند که دوستان چنین هزار سال گذشته را احوال ایشان را بجه مهربانی
 نقل میفرماید و نعمتهای که خود با ایشان عطا فرموده ایشان را با آنها می ستاید و بیان میکند ایشان
 بمشقه که در راه او کشیده اند میفرماید و بعد از آن پان تدارک فرمودن خود مینماید و از پان تدارک

وسعت حلم و غریب که جمای خود نسبت بکشتن استگاه امید را وسیع میکرد اندر زهی پروردگار که بکرم و غایت
 لطف و مدارا مانده بدشفاق و ادب مهربان برای تکمیل بندگان گاهی بوعده حور و قصور و طعام و شراب
 تطمیع مینماید و گاهی بوعید انواع زجر و عذاب تهدید میفرماید پس کسیکه از روی تنبیه و آگاهی و نظر
 قرآن خواندن و در لمی کلمات نهایی فیض نامتناهی یزدانی بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد و دیده
 دلش انوار ادراک معارف داده باشند در هر صفحه از صفحیات قرآن که نظر میفرماید کلماتی از
 شقایق حقایق برایش مرتب شده اند و چراغی از انوار معارف هدایت برایش بر گزیده
 میزنانش خداوند مهربان است و مصاحبتش پیغمبران و اوصیاء و صدیقان در چنین نرخی اگر کسی شایسته
 میز و چوشت بگردد در دلت و به اعتبار دنیا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که دنیا و عقبی با یکدیگر
 جمع نشوند دنیا و آخرت همیشه زده که ای الدنیا و الاخره عداوان متضاوان و سبب دین مختلفان
 فمن احب الدنيا وتولاها انقضت الاخرة وعادها و لها بمنزلة المشرق والمغرب و ما من
 بينهما اكلهما قریب من احد بعد من الاخر لعجز دنیا و آخرت دشمن متفاوته و دوراه مختلف هر که دنیا
 دوست دارد آخرت را دشمن داشته و دنیا و آخرت بمنزله مشرق و مغرب و درنده میان این هر دو هر گاه که
 روی مشرق آورد و چند آنکه لوی نزدیک میشود هر آینه از مغرب دور میماند آورده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی
 بحضرت موسی خطاب فرمود که دوستی از دوستان مادر فلان دیرانه وفات کرده است برو بکار روی قیام
 نمای حضرت موسی بدان ویرانه شد ششقی اید و وفات کرده و خشتی در زیر سر نهاده و پلاس باره
 دی پوشیده حضرت موسی بگریست و گفت خداوند دوست خود را چنین میداری دشمن خود را چگونه خواهی
 داشت خطی با حضرت حق در رسید که ای موسی بغزت و جلال خودم که این دوستی است از دوستان من
 و روز قیامت که بر خیزد و بگذردم که قدم از سر قدم بردار و تا از عهده این خشت و پلاس بیرون نیاید بگوشت
 برفت تا جاعی از بنی اسرائیل را بیاورد تا بهم او مشغول شوند چون پیاوند از آن شخص اثری ندیدند موسی
 گفت خداوند این دوست تو کی رفت بزین فروشد یا با آسمان برآمد یا بسباع ویرانچو فرزند از سینه
 ای موسی این چه کار است که بدوستان ما پیروی که دوستان ما نه بزین فرود و نه بسباع خورد و دوست

با هم

بجای آورد و بجز نزدیک دوست و این بابویه علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسول ص از سفری مراجعت
 میفرمودند اول بجای حضرت فاطمه شریف پیر دند و دند و میماند و بعد از آن بجای زنانه خود میفرستند
 پس بجنو سابق از سفری مراجعت کرد و حضرت فاطمه و دست برنج و قلاده و دو کونوار و از نقره
 ساخته و پرده بر در خانه او تکیه بودند چون حضرت بجای فاطمه داخل شد و صحابه بر در خانه توفیق
 و آن حضرت چون آن حال مشاهده فرمودند غضبناک پیرون رفتند و مسجد درآمدند و بنزد منبر نشینند
 حضرت فاطمه بجان بردند که برای آن زینتها حضرت رسول چنین بغضب آمدند پس گردن بند دوست
 را بجنو و کونوار را از خود جدا کردند و پرده را کشیدند و همه را بنزد حضرت رسول فرستادند و براف
 فرمود که بدرم بگو که دخترت سلام میفرساند و میگوید که این را در راه خدا بده چون نزد آن حضرت آوردند
 سه مرتبه فرمود که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد زیرا که دنیا از محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا
 خوبی نزد خدا بی تعالی برابر پرستیده بودی خدا در دنیا کافر را شربت بابت میداد پس بعد از آن برخواست
 و بجای حضرت فاطمه داخل شد و ایضا وارد شده که روزی حضرت امیر المؤمنین ع در بعضی از بناها
 بیاد در دست داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند ناگاه زنی پدید شد در غایت حسن و جمال و کعب ای
 فرزند ابی طالب اگر مرا ترویج نماید نور افشانی میکنم ازین مشقت و دلالت میکنم بکنجای زمین و تا
 بشی خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت نام من دنیا است حضرت فرمود که بر کرد و شوهری
 عزیز از من طلب کن که تو را در من بهره نیست و باز مشغول ببل زدند و حضرت رسول ص فرمود که غافل
 ترین مردم در دنیا کسی است که از تغییر احوال دنیا پند نگیرد و قدر کسی در دنیا عظیم است که دنیا را نزد
 قدری نباشد و فرمود که رغبت در دنیا موجب بسیاری غم و اندوه است و زهد در دنیا رحمت دل
 بدن است و حضرت صادق ع فرمود که محبت دنیا سر جمیع گناهان و خطاست و حضرت رسول ص فرمود
 که هر که از بهمت من از چهار خصلت سالم بماند بهشت او را واجب میشود هر که سالم باشد از دخل در دنیا و
 مناعت خواهشها و شهوت شکم و شهوت فرج دیگر آنکه بشوایان دین در دلت دنیا برای تنبیه
 غفلت ز دکان سالک حسرت تمییز چند پان فرمودند تمییز اول در پان آنکه او می هر چند شیره مشغول

مشغول دنیا میکرد و خلاصی از آن دنیای پرست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت امام محمد
فرمود که مثل کسیکه حویص است بر جمع کردن دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بر خود بیشتر می اند
راه در روشش بیشتر بسته می شود و خلاصیش مثل شکل تربت تا بگوید که در آن می میرد پس آن حویص نیز بختیست
و بنویسند و در جناب از حلال حرام نمیکند تا آنکه هلاکت افتد در روز حساب و در دنیا از طاعت و
بندگی میماند پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که از جمله موعظهای که حضرت لقمان به پسرش فرمود این بود که
گفت که ای فرزند من مردم برای اولاد خود جمع کردند پیش از تو نه آنها که جمع کردند بقاء ماند و نه کس که برای پیش
جمع میکرد بقاء ماند بدستیکه تو سنده فرمودی که بکار چند تو را امر فرموده اند و فرمودی بر آنها رانی
تو وعده کرده اند پس عمل خود را تمام کن و فرود خود را بیکر و مایش درین دنیا از بابت کوفتداری که
در زرع است بگری بقیه و بخورد تا فریه شود و او را بکشند و هلاکتش در فریبی آن باشد ولیکن دنیا را
بمنزله پلی دان که برهنری بسته باشد که از آن بگذری و آن را گذاری هرگز بسوی آن برگردی این را
خواب بگذارد و عمارت آن مکن بدستیکه تو را امر بآبادانی آن کرده اند و بد آنکه چون فردا از حق تعالی
می ایستی از چهار چیز از تو سوال خواهند کرد که جوایت بچه چهره بر سر رسانیدی و این چهره کلاری
بچه چهره دیناری کردی و عمرت را بچه چهره فانی کردی و مالیت را از گنجی کسب کردی و در گنجی خرج کردی
پس چیتا تو و بیته خود را بیکر و مخزون مایش از آنکه از تو فوت می شود از دنیا بدستیکه اندک دنیا بقا
ندارد و بسیارش بلاهای بسیار دارد پس بیته آفت خود بیکر و سعی کن در بندگی و پرده غفلت را از روی
بکشت و خود را در معرض بیکه با و احسانهای پروردگار خود در آور و در دل خود توبه را تازه کن و تا فارغی
عمل و عبادت سعی کن پیش از آنکه اجل و بتو آرد و قصایم ای که بر تو جاری شود و مرگ میان تو و آنکه آرد
داری حایل کرد و تمثیل دوم در بیان آنکه هر چند تحصیل دنیا بیشتر مینماید حوص بر آن زیاده می شود پسند
معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که دنیا مثل آب شور دریا است که هر چند آدمی بیشتر می خورد نشسته
می شود تا بهی می که او را بکشد تمثیل سیم در بیان آنکه طایفه دنیا خوش آئیده و باطنش گشاده است پسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته است که مثل دنیا مثل

گشاده

مار گشاده است که پشتش در نهایت نرمی و لطافت است و شکمش پرست از زهر گشاده عاقل از زهرش خنر مینماید
و طفل نادان بزمی و خط و خالش میل میکند و بان بازی میکند تمثیل چهارم در بیان فنا و سرعت انقضا
دنیا حضرت رسول ص فرمود که مرا چه کار است بادنیای موی خاکه دنیا مثل سواره است که در روز بسیار گرمی
بدو چتی برسد و در سایه آن درخت قیلو که کند و برود و آن درخت را بگذارد و تمثیل پنجم در بیان پوختن دنیا
از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که دنیا از برای حضرت عیسی علیه السلام تمثیل شد در صورت زن از روی حضرت
از آن پرسید که چنانچه هر گشته گفت بسیار پرسید که همه تو را طلاق گفته اند گفت نه همه را گشتم حضرت عیسی فرمود
که دای بر حال شوهرهای بانه مانده است چرا عبرت نمیکند از حال شوهرهای گشته شده است تمثیل ششم
در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که حضرت لقمان پسرش اوصیت نمود
که ای فرزند دنیا دریا نیست عمیق و دره بسیار درین دریا غرق شده اند پس باید که کشتی تو درین دریا بقوتی
و پر مهر کاری باشد و آنچه درین کشتی پر کنی از توشه و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد و بادبان او توکل
باشد که بدون توکل بر خدا آن کشتی براه نمیرود و ناخدا ای آن کشتی عقل باشد و معلم آن عمل باشد و لنگر
صبر باشد تمثیل هفتم در بیان پستی دنیا و آنکه سر بلندی درین خانه پست گردد با و ضرر میرساند و از حضرت
امام موسی علیه السلام منقول است که دنیا بمناب خانه است که سقفش را پست پوشیده باشند اگر سر بلند نمکین و بکتر
مینماید سر بر طاق می آید و می کشند و اگر سر بر زمینی فکین و تواضع و شکستگی نمکین بسطت بدر میرود تمثیل هشتم
در بیان سود عاقبت دنیا از حضرت رسول ص منقول است که مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی تناول
مینماید که در هنگام خوردن لذیذ است و چون معده رسیدن و بد بو می شود و هر چند طعام لذیذ تر و حریب
و شیرین تر است مد فو عیش بد بو تر و کثیف تر و آزار دهنده خورنش بیشتر است و در دوا لم بکشتن شتر
مرتب می شود و هر چنان از دنیا هر چند بیشتر و بهتر از آن مقرف میثوی در هنگام مردن که وقت آن است بزی
و ضرر شتر چاهی می شود و یا مانند خانه که در دبر آن زند هر چند متاع آن خانه بیشتر و نفیس تر است حرمت
صاحبش بیشتر است هم چنان در دواجل که برخانه مال نیزند هر چند از دنیا بیشتر جمع کرده است الم مفارقتش شد
تر و معتبر است تمثیل نهم در بیان آنکه دنیا و آخرت با یکدیگر جمع نمی شوند و محبت دنیا مانع تحصیل خیرات

و سعادت است از حضرت رسول که مثل صاحب دنیا مثل کسی است که در میان آب راه رود چنانکه هر
 در آب راه رود البته قدمش تری شود و هم چنین هر که در خل دنیا میشود البته آلوده می شود و دروغ میگوید کسی
 که دعوی بیناید که من در خل دنیا می شوم و از آن احترام بنمایم و منقول است که حضرت عیسی فرمود که
 بجای درستی شما میگویم که چنانچه پیار که بسوی طعام نظر میکند از مرض الم میل آن نمینماید هم چنین بهار
 دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندگی را نمینماید بجای و درستی شما میگویم که آب را تا سواری کنی و نرم کنی
 چو شش آن بر طرف نمی شود هم چنین در آتازم کنی پا در مرکب مفت عبادت و تش بر طرف نمی شود
 و منقاد حق میگرد پس ای عزیزان ازین دنیای دنی در غیبتهای او و خوش نفس اجناس بید و عبادت
 خدا را برستی و درستی بجای آرید که الدنیا فرعة الاخرة بلا تشنه اگر چو کاری در وقت محصول چو خواهی
 چید و اگر گندم کاری کنی بعل خواهی آورد و در آن محل که گشت زار خود را پس صل میسید فوس نه است
 فایده نخواهد داد پس تا عیان چشایر بدست ماست خود را رستگار گردانیم و بنیم مقیم رسیم در پادشاه
 و خواری دنیا و دوستان وی روی عن النبی ص انه قال لو كانت الدنیا ترن عند اله جناح لم یغضه
 ماسقی کافر منها شربه ماء یعنی از حضرت رسول که مرویست که میفرماید ای انسان من بدانید که دنیا را
 نزد حضرت باری تعالی هیچ قدر و منزلتی نیست اگر بمقدار پرشته دنیا قدر و شستی هیچ کافر بر شرت اندوخت
 و پادشاه عالم دنیا را دولت نفع و سرعت زوال او را تشبیه گیاه کرده و درین آیت که در سوره کهف
 شده فرموده که مثل الحیوة الدنیا کما از لاه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح مثلاً الذر
 الریح و در جای دیگر در سوره حدید میفرماید اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زينة و تفاخر بینکم
 و تکاثرف الاموال و الاولاد یعنی حیات دنیا و زندگانی آن مثل بازی کودکان است و لهو و طرب است
 بیکاری جوانان و زینت و آرایش کلکونه روی زنان و تفاخر و تکاثر تو انحران مال و فرزندان کثرت
 عین العجب الکفار بنات تم بیچ فتره مصفر اثم یكون حطاً ما ذن الاخرة عذاباً یومقوة من الله
 و رضوان و ما الحیوة الدنیا الا متاع اخرو یعنی چون باریست که بار و دواز او گیاه و نبات برود با
 نصارت و طراوت آنکه که روزی چند برباید آن گیاه خشک شود و ناپدید گردد چنانکه از وی هیچ آری نماند

مال دنیا

مال دنیا نیز روز چند سبزی کند و نشو و نما نماید آنکه بجزارت آفتاب حاشا حش و بیاد فنا بر داده شود و حال
 مردمان اهل دنیا همین مثال دارد شخصی را به عیش و کامرانی مال بسیار و غمی و حشمت و پشیمانی کارها
 ساخته و مراد حاصل کرده ناگاه که در مری حال و کار او بر گردد و نعمت بخت بدل شود و دیو علم
 و تو انگری بدو ششی و تندرستی به بیماری و زندگانی بمرکت هر چه دیده باشی برخلاف آن چند مال و مال گردد
 و تحت تابوت و کونک ایوان گردد و در دستیکه خال دین و لید طعون و قهر لغای را رسید که حال
 شما چگونه بدینجا رسید کشت محمل کویم یا مفضل کشت محمل کوی کشت روزی که آفتاب دولت بار آمد همه
 زیر دست بالودند همین روز که آفتاب دولت با فرو شد خان شدم که زیر رستان ما را بار آمد ای
 پس چون دولت و اقبال دنیا را اعتباری نیست در طلب مغفرت و رضای حق تعالی باید کوشید که سابقاً
 لا مغفرة من ربکم و خیر عرصتها کعرض السماء و الارض اعدت للذین امنوا بالاله و رسوله ذلک فضل الله
 یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم یعنی پیشی گیرید با فرزندش از پروردگار خود بهشتی را که بهنای آن
 مثل بهنای آسمانها و زمین است و بیاساخته برای آنها که پروی کرده اند و گردیده اند کذا و غیر آن
 این عطای خداوند است که میدهد از ابر که خواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است اگر بدینا و جمع کردن
 مال مشغول شوی از لطاعت و عبادت بازمانی و از بهشت که بهنای او خداوند آسمان و زمین است
 محروم گردی و از نعمتهای که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و بر خواطر هیچ آدمی نگذشته باشد
 با بهره مانده روایت است از عبدالله بن مسعود که گفت امام جعفر صادق ع که ای انسان میخواهی
 که عوض بهشت را بخواهی که گفتم بلی یا بن رسول الله مرا با خود بپرون مدینه برو و پای خود را بر زمین زد
 جو تا بدید که کنار و پایان او پدید آید و از یکجا بباید دیدیم سفید تر از برف و از یکجا بباید شری
 دیدیم در غایت سفیدی و در میان آن خمر خون یا قوت سرخ گفتم یا بن رسول الله این جوینا از
 گفتم ای کشت این جوینا است که حق تعالی در قرآن وعده داده است بر کناران جوی در حشران مردم
 و بر آن در حشران کنیزکان دیدم که از آن نیکوتر کسی ندیده بودم در دست هر یکی اناری که بهیج
 بنده مثل آن ندیده باشد امام جعفر صادق ع یک از در حشران که حوری بود اشارت کرد که آب پیا

از حرکت آمد و کنیز از آن درخت برآمد و قدحی آب پر کرد و بکفرت صادق داد و حضرت آنرا
پاشید و بمن داد من نیز پاشیدم که هرگز آب از آن خوشتر نباشد میده بگویم حضرت کفایت کرد
این کمترین چیز است که حق تعالی بر اشعه ماساخته است مومنی که وفات کند روح ویران بنی آورد
که او را در اسلام گویند و ازین شراب دهند و دشمن ما چون وفات کند روح ویران برآوردی بر بند که بر او است
گویند و عجم و زقوش می اندازند و ازین بداند که حق تعالی بهشت را از برای دوستان ما آفریده و دروغ را
از برای دشمنان ما آفریده و نیز حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده است که کوفت و آن آتش و آن
تکوت و آنکینا شینا یعنی ای مسلمان جدم بر باز نیت و آرایش بشید نه آنکه بر ماعت و عار بشید
بچه هر کس که جای پشتر از کنه شیعیان ما خواهد بود آورده اند که فردای قیامت یکی را از
شیعیان ما بنزدیک تر از او آورند با نام سیاه و از جنات و شرمساری سردر پیش آنگذرد و کباب
راست کند و حضرت مصطفی ص را بید حضرت بدان شخص گوید که بد امتی بوده کباب چپ نزد حضرت
مرغی عطاء را بید آن حضرت نیز گوید بد شیعه بوده که ما را از کرده تو شرم می آید پس بدین قول
معلوم می شود که آن مصومان را از کرده ما حایمی آید و ما را از کرده خود مان شرم می آید وای از
آن ساعتی که مجرمان از جنات گناه سرگردان باشند کافال الله و لو تری اذ المجرمون ما کموا
روسم عند ربهم بحقیقت بدان که هوا پرستی با خدا پرستی رست نیاید و بندگی با خواجه که در دنیا
بیکدل باد و تن محبت عشق بتوان با حق توله که ما جعل الله لرجل من قبلین نه جوده در کار
دعوی محبت مولی و در باطن عشق و لذت دنیا بصورت ظاهر در مسجد و معنی دل در کلیا که مراد از
دنیا دنیا باشد هر که را در باطن محبت الله بود باید که در باطن در موقت و فرمان رسول الله بود
و بدل جان مستغرق فرمان او چنانکه حکایت بچکان که در بعضی از غزوات که بای مبارک امیر
مؤمنان جای گرفته بود و در وقت نماز فرموده حضرت امام حسن پیرون آوردند و آن حضرت چنان
مستغرق عبادت بود که از الم جرحت خبر دار نشد بر این معنی شاهد است و در روایت آمده که
شب آن بزرگوار را میسرید حضرت امیر طعم در پیش میمان نهاد چون فارغ شد جانه خواب

بالله

از برار میمان آوردند میمان غافل و از تاب روز بدان جامه خواب خفته شد مردان در سخن آورده و بخت
خداوند مشغول شد چون روز شد برخواست و گفت میمان ناکانث لی لیلک فی لیلتک فی البقیة
و العبادة غیر هرگز نشی نبوده است مرا چون طاعت و عبادت تو شاه مردان فرمود مرا نیز هرگز نشی نبوده است
چون تو در خواب غفلت و بطالت فضل چهارم از باب اول از کتاب علی الایمان در پانزدهم ربنا و شرابط
بدانکه شرابط را درین رساله احصا نمیشود و لیکن اشاره به بعضی از شرابط که این کلمه جامع آن است را دارد
مجموعه میباید از جمله ارواح عبادات که سبب آن مورث ثمرات میشود و از عبادات اعتبار بهم میرساند نیت است
چنانچه منقول است از حضرت رسول خدا که اتمام الاعمال بالنیات یعنی عمل نیت کر به نیت و بهر قدر که نیت
انقدر نیت عملت را بآن قصد میسویسند و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت نموده که حضرت
اول خداوند فرمود که نیت مؤمن بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او و هر عمل کننده موافق
نیت عمل میکند و ایضا از آن حضرت روایت نموده در تفسیر این آیه لیکلکم اهلکم احسن عملا یعنی تا بیاید شما
که کدام یک از شما سیکو کار تر بد حضرت فرمود که مراد این نیت است که هرگز شتر عمل کرده باشد بلکه مراد اینست که هرگز
عملش درست تر و بصواب حق تر و دیگر باشد و عمل ثواب است که با خوف الهی و نیت صادق و درست باشد
و با نیت بر یک عمل سعی نمودن که از برای خدا حاصل کرد و بهتر است از اصل عمل و عمل فالحسب الله که خواهی
که کسی غیر از خدا التو را بر آن کار و مع و ستایش نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه همین نیت عمل است و پس بعد
از آن فرمودند که قل کل عمل علی شاکسته یعنی بگو ای محمد که هر کس کار میکند بر شاکله خود حضرت فرمود
که شاکسته نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثری باطل حقیقت آن راه یافته اند
بعضی از عوام را گمان است که نیت آن لفظی است که بآن تلفظ نمایند در هنگام شروع کردن بوضو و نماز
و غیر آن هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد و این باجماع لغوی و فایده است و بعضی ازین درجه
تره نموده اند نیت را اینجا طر کذریندن آن الفاظ و تعقل معانی آنها میداند و این نیز خطاست زیرا که
نیت اخلاص در عمل است و عمل را از شرک و ریا پیرون آوردن ولی هر است که این معنی باعث اخلاص شود
مثلا اگر شخصی تا رک اقلوه بشود هرگز نماز نکند و روزی بشود که بزرگی مسجد آمده و روزی بصلی قسمناید

و از برای همین عرض و ضوابط و مسجد باید و در برابر آن بزرگ بهیمن قصد متوجه نماز شود و در خواطر گذران
 که نماز واجب پیشین میکند از برای رضای خدا و جمیع اعمال نماز را یکجا آورد و بآنکه نیت باین معنی
 با جمیع افعال صلوة بجای آورد نماز او باطل است پس معلوم شد که آن نیت سنت و لغوی ندارد بلکه تحقیق
 معنی نیت اشک بر دو معنی طلاق میتوان کرد که هر دو در کار است و یکی در غایت آنست و دیگری در
 نهایت و تواتر اما اول عبارت از آنست که معارف فعل مقدم کردن خصوص آن فعل داشته باشد و از برای
 سهو و غفلت بجای آورد مثل آنکه شخصی بوقت غسل جنابت بجام رود و در تمام فراموش کند که جنبت است و
 بوقت دیگر سر بآب فرو برد و بیرون آید آن شخص بربیت غسل غفلت نموده و آن سر بآب فرو بردن او را
 جنابت نیت و اگر بنا بر داشت و باین مطلب سر فرو بردن غسل کرده و نیت داشته هر چند لفظ دریا را
 و آن معاذ را بنا بر گذراند و نیت باین معنی نادر است که کسی از آن خانه باشد چنانچه بعضی از محققین
 گفته اند که اگر مار تکلیف میکردند که افعال را باین نیت کنیم تکلیف لا ینطبق بود و اما هم پس آن عبارت
 است از عرض و علت و باعنی که آدمی را محرک و داعی بر فعل است و افعال اختیاریه عقلا ازین خانه غایب
 مثل آنکه شخصی متوجه باز آرمی شود از آرمی پرسی که بجای میروی میکود که باز آرمی و این نیت معنی اول
 که در نفس او است و بعد از سؤال اظهار نماید و اگر بگوید بجای دیگر میروم دروغ گفته و از خلاف نیت خود
 خبر داده و بعد از آن که از آرمی پرسی که چو ایاز آرمی میگوید که منع بکرم این نیت معنی دوم است
 زیرا که چیزی که باعث حرکت او شده است همین امر است و اصل این نیت مشکل نیت اما اخلاص درین
 نیت در غایت صحت است و مدار کمال و پستی و زیادتی و نقصان عبادت بر خلاص نیت است و این
 اخلاص را در وقت نماز بچشم بر هم گذاشتن و حرکات و وسوسیه کردن تحصیل نمیتوان نمود بلکه در
 مدت متناهی بر ریاضات و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی قدری از آن تحصیل میتوان
 زیرا که این نیت تابع حال آدمی است تا حال خود را مبتدل از نیت مبتدل نمی شود چنانچه در حدیث
 سابق حضرت صادق علیه السلام باین اشاره فرمود که شاکله معنی طریقه و حالت است در آیه نیت تغییر فرمود
 و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است بدانکه بنای این عالم بر عشق و محبت است و اگر

موقوف

معشوق مقصود است که آن مطلوب در نظر او عظیم است و سایر اشیاء را بقیعیت آن مطلب و تحصیل آن مطلب در جمیع
 نیت است و آن مطلب در عرض صحیح باشد و عرض فاسد باشد اما عرض فاسد افراد بسیار دارد مثلاً یک
 شخص که در نظر او مال بسیار بزرگ و عظیم است و شیطان آنرا در نظر او زینت داده و محبت او در ضمیمه قلبش جا کرده
 بوسه فکری و خیال او متوجه تحصیل آنشکه اگر بشنود که نازی هست که هر که میکند صد هزار در در بهشت با یکدیگر مطلق
 رغبت نمایند و اگر نازشمانه روزی را میکند از جهت این میکند که با مردم با و بی اعتقاد شوند و کمالش را بکند خدا
 را از او سلب کند صاحب این حالت تا خیال با او هست مال پرست و معبود او مال است و نیت او تحصیل مال است
 در جمیع مراتب و شایسته با نیت است آنکه نیت بنوی که فرمود که ملعون است هر که پرسید دنیا را در هم ازیر اگر هیچ
 کس دنیا را در هم را سجده نکرده است بلکه این پرسیدن مراد است و اگر عرض او محض این مطلب حسنین باشد
 عبادت او باطل است و اگر این مطلب بسیار در نفس او مستقر شده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد مراد است
 در بطلان عبادت اشکالات است و مثلاً بطلان است و یک شخص دیگر که در نظر او مال چندان اعتبار ندارد و چنانچه
 و اعتبار مطلب و این را معشوق خود ساخته و از به معشوق خود میکرد و هر جا که او را میاید بآن میل میکند و در جمیع
 اعمال خود ملاحظه مینماید که اگر مؤید جاه و اعتبار دنیا او است میکند و الا ترک میکند و پیوسته متفحص عبادت است
 که در ثواب آن نوشته باشند که در نظر ما عزیز می شود بزرگ میشو از آنجا آورد و اگر صاحب منصبی در عزت می
 چون جاهی که معشوق او است نزد آدمی پیدا و میل میکند و آن صاحب منصب فریب بخورد و کمان میکند که
 عاشق کلمات است چون از درجه اعتبار ساقط شده و مطلوب از آن مفارقت کرده و دیگر می پویست
 بجا نیکو میل میکند لهذا حق سبحانه و تعالی بجهت اینکه خدا پرست و جا پرست و دنیا پرست از نیکو بگرمتر شوند
 اهل حق را در غلبه ابراج ال فقر و مکروب میدارد و مال جاه با اهل طاعت میبختد چنانکه در هنگام استیلا و دولت اسلام
 چون دین و دنیا در یکجا مجتمع بود اعدا و انصار بسیار شدند و بعد از وفات حضرت رسالت که با و شایسته
 بعد از وفات انتقال یافت دین و دنیا از نیکو بگرمتر شدند دین طلب و دنیا طلب نیز جدا شدند و قلبی بجا نیت حق
 ماند و هم چنین در زمان استیلا حضرت ابی طالب و منین و در زمان استیلا حسینی عم و صاحب خمر نیز به نیت
 صاحب مرتبه سابق است و عرض فاسد دینوی به نیت است و این دو فرد بر سبیل مثال مذکور شد و عظیم آفات

عبادت این نیات فاسده است و در مرتبه شرک بجهت چنانچه این بابو قمره بسند معتبر از حضرت صادق
 روایت کرده که رسول خدا فرمود که جناب کینه از یاد بر نسبی که آن شرکت بجهت او مراد را در روز قیامت بجهت نام
 میخوانند ای کافر ای بکر داری مکاری زیان کار ثواب عمل تو بر طرف شد و مزد تو باطل شد و تو را درین روز
 بهره نیست بر دوزخ خود را بلبل از کسب که از برای او کار کردی و بسند معتبر صبح از حضرت موسی بن روانی که در کربلا
 عظام فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق تعالی امر فرماید که بجهنم برند پس خطاب فرماید با آنکه بگو بانش که
 قد میباش از آنروز اند که ایشان بپای خود مدبر میشدند و روی ایشان را آنروز اند که و صورت کامل و تمام بجای می
 و زبان ایشان را آنروز اند که سپار قرآن میخوانند و دستهای ایشان را آنروز اند که بعد از رکاه من بر میداشته
 پس خازن جهنم بایشان گوید که ای شیقا چه کرده اید که با این اعمال سختی جهنم شده اید و ایشان گویند که ما کار
 خود را از برای غیر خدا میکردیم درین روز بگفتند که نزد خود را از کسی بگریزید که کار از برای او کرده اید و بسند معتبر
 از حضرت صادق روایت کرده اند که لقمان فرزند خود را وصیت کرد که در یکا نیکه رات عملت چون نهان
 در عبادت کاملی هستی میکند و در نزد مردم مردانه عبادت می پسندد و هر کار که میکند توقع دارد که او را بر آن کار
 ستایش کنند و علی بن ابراهیم بسند خود روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول فرمود که
 کسیکه برای بای مردم نماز کند و بیاجح که مشرک است و هر که فرموده خدا را برای مردم بجای آورد مشرک است
 و خدا قبول نمیکند عمل ریاضت را و کلینی بسند خود از حضرت صادق روایت کرده که هر یک از شرک است
 که هر که از برای مردم کار کند مزدش بر مردم است و هر که از برای خدا کار کند مزدش بر خداست و بسند معتبر از آن
 حضرت روایت کرده که هر بنده که باطن خود را بیکو کند و نیت خود را درست نکند که در روزی چند که خدا
 بدی او را ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرموده که هر که اندکی از عمل را برای خدا بکند خدا از او زیاد از آن بر خلق
 گرداند و کسیکه بسیاری از عمل را با تعجب بدن و پنداری شبها بقصد ریاضت عمل او را در نظر آنجا که ایشان را
 منظور داشته سهل اندک نماید و آیات و چهار دین با بسیار است و علامت آنست که باین نحو می شود که اغراض نا
 و مطالب دنییه که در نفس او مستقر گردیده قطع نماید و بتوسل بجای تقدس بماند و تفکر دقایق این نشانه فانی
 و اعتباری مال و اعتبارات آن و در این که کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع این کس نیست و تفکر در غفلت

عقوبات

عقوبات و محنت و مشقات آنکه آن مطالب عظیمه در نظرش عظیم نبود و مطالب سهل بدی حیاتش
 بر آن مشکف کرد و الا با وجود این سهوت و نفس امارت مستی بجهت چنانچه نقل کرده اند که شخصی در پای درختی
 نشسته بود و میخواست مشغول ذکر باشد و با حضور قلب عبادت کند جانوری چند بر درخت جمع شدند و او از آنها بلند
 از حضور قلب ماند و برخواست و متوجه دفع ایشان شد و چون مشغول ذکر و طاعت شد باز آن جانوران بر آن
 جمع شدند و او از آنها بلند گردید باز از حضور قلب ماند و هر چند ایشان را میزدند فایده میکرد و شخصی رسید و ای برادر
 این درخت با تو است و بر پاست از آن جانوران خلاصی ممکن نیست اگر میخواهی خلاص شوی درخت را بر کن چون
 آن در درخت را بر کنی فارغ شوی و هم چنین در دل آدمی تا درخت محبت دنیا و غیره ریشه دارد و در فاش خواهد شد و
 نباتات را دفع می توان کرد پس اگر خواهی که طاعت و عبادت و بندگی خدا بتمام با خلوص بجای آوری پس محبت
 در نفس و یو بر اندل بدون کن بر نیت صادق و دل صاف باشد به حضور قلب و خشوع و خضوع فرموده خدا تعالی
 در روش را بجا آرد تا رسد کار کردی فصل پنجم در بیان انواع عبادت و بدانکه اغراض صحیح که در جبهه درجه
 اساطیر است و نهایت مرتبه خلوص ایشان آن است که عمل خود را از ملاحظه ازید و عمر و کفیل مال و منصب
 بر آسوده غرض خود می منظور ایشان باشد و گاه در مقام خوف و خوف عظیم بر ایشان غالب است عبادت
 از ترس جهنم بجا میآورند و گاه رجاء بر ایشان غالب است و برای طمع بهشت عبادت میکنند و اگر چه خلایق است
 در اینکه آیا عبادت ایشان باین نیت صحیح است یا نه اما حق این است که صحیح است حضور و قیام منظم باشد
 از این مناک که بعد از این مذکور خواهد شد و بنا بر تحقیق که گذشت که بعضی حضور باین نیت درست نمی شود معلوم است
 که تکلیف گذشتن از این مرتبه نسبت بعالیای تکلیف و لایطاق است اما این عبادت در درجه نقص است
 زیرا که این مردم خود را بر سینه نه تحقیق نه خدا را زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است و جلب نفع بخواهی
 بسیار است که عبادت میباشند که احادیث بسیار و الهیه است که باعث قربت بکذا اعیان می شود یا باعث
 خوشنودی خدای عز و جل میگردد مطلقا محروک در نفس ایشان بهم نمیرسد و اگر بشنوند که هر که فلان عمل را بجا
 می آورد گناه در بهشت عبرت برشته باو میدهند که چندین هزار لون طعام در او هست یا حوریه یا نهایت
 جمال باو میدهند یا نهایت غنیمت بجا میآورند و اگر کسی حق سبحانه و تعالی از این مرتبه بجات بخشد در جات مختلفه

بالاتر از این است اول عبادت که ان است که ملاحظه نعمتهای غیر متناهی با عبادت است عبادت عقل
 حکم میکند که شکر نعمت و حبیب خصوصاً چنین منعم و جمع نعمتها با و منتهی میشود و حاصل نعمتها که وجود است از او است
 و جمع اعضا و جوارح و قدر از عطایای او است و جمع بهمان زمین و کواکب و شهاب و عرش و کرسی و ملک و جن
 و وحوش و طيور را از برای منفعت بنی آدم خلق کرده و در هر لحظه بر بدن فردی از افراد بشر در حفظ و تربیت
 و تغذیه و تنمیه چندین هزار نعمت دارد و در روح و جان و دوستان در هر آنی صد هزار نوع لطف و رحمت از
 انصاف و هدایات و توفیقات میفرماید و در عین کفران و معصیت منع لطف خود نمیفرماید چنانچه در غیر
 که خدا با هر یک از بندگان بنوعی لطف میفرماید که گویا بغیر این بنده دیده دیگر ندارد و هزار گونه احتیاج دارد
 با آنکه خالق جمیع بندگان و بانیاز عالمیان است و بنده با خداوند بنوعی سلوک بینماید که گویا خدا با آن
 دارد و با او هیچ چیزی ندارد با اینکه خداوندی بجز او ندارد و مالک مزر و نفع او بغیر او نیست و از حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که جمعی عبادت الهی کردند برای عبادت در ثواب این عبادت تا جبران است و جمعی
 عبادت الهی کردند از ترس عذاب این عبادت علما مان است و جمعی عبادت خدا را برای شکر او این
 عبادت از او ان است و بسند معتبر از حضرت امام مجتبی و الانس بن موسی الرضا علیه السلام المنقول است
 که اگر خدا مردم را امیدوار نمیکرد ایند بهشت غیر سرشت و دوزخ و عذابهای آن هر آینه بر مردم واجب بود که او
 اطاعت کنند و عصیان او ننمایند برای تعقل و جهانبانی که نسبت با ایشان کرده است و عبادت الهی که پس
 از استحقاق با ایشان کریمت فرموده است و تعذر در الا و نعمتهای الهی نهایت ندارد و کمال الهی و ان تقدیر
 نعمه الله لا تحصى و این تعذر از عظم عبادت است و موجب فزاید محبت و قرب و داعی باعث بر فعل عبادت
 و صارف از منیات و محرمات و قوام عبادت جمعی است که باعث ایشان بر آن عبادت بحقیقت قرب
 حضرت باری جل جلاله و عظم شأنه است و مراد از قرب نزدیکی مکانی و زمانی نیست زیرا که خداوند عالمیان
 از مکان و زمان منزله است و قرب الهی بمعانی بسیار است بیان دو معنی درین رساله مختصر اکتفا نمائیم
 یکی قرب بحسب مرتبه و کمال است یعنی که چون حضرت واجب الوجود کامل من جمیع کمالات و نقص از ذات
 صفات او هیچ وجه راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و ناتمامی است و ازین جهت نهایت تقابل و تباین در میان

درج

و حب ممکن حاصل است و هر چند یک نقص از نقایص خود را از ازاله بینماید و از فائز محال الاطلاق کمال از کمالات
 بر او فائز میگردد و او را فی الجمله نزدیکی معنوی بهم میرسد چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در خلاق و تقاضا و تباین
 داشته باشند میگویند که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان خلاق و دیگری را کسب میکند با و پاره
 نزدیک شد اگر چه صفات و حب ممکن را با یکدیگر بر بطنی نیست و کمالات ممکن بعد از نقص است و این
 با تشبیه کمین و اشتناء و ارتباطی بهم میرسد که از او بقرب بقیر میتوان نمود و چون عبادات الهی لطف است
 در عبادات باطنه و هر عبادتی صورت بکمال و خلقی است در نفس پس ممکن است که در عبادت منظور آدمی
 تکمیل این امر باشد و درجات و مراتب نامتناهی است و معنی دیگر قرب بحسب تباین و مصاحبت معنوی
 است چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته آیند و دست در ذکر محبوب خود باشد
 و از خاطر او محو نشود و بزبان شکر کمالات او نماید و بعضا جوارح مشغول کار را او باشد بحسب قرب معنوی با و
 نزدیکتر است از یکپارگی یا دشمنی که در هر پلوی او نشسته باشد و با هر است که از کثرت عبادت و ذکر این معصوم
 آید سیم عبادت جمعی است که باعث ایشان جای از خداوند عالمیان است و این درجه کسی است که بنور الهی
 دل او منور شده و حسن طاعات و قبیح سیئات کما هر او را هر که دیده و در مقام معرفت بدرجه کمال رسید
 پیوسته در یاد خداوند خود است همیشه مذکور این مغر است که خداوند عالمیان بر دقایق امور و ضمائر نبات
 او مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته در دل او جلوه کرده است و این مغر باعث او است بر فعل طاعات
 و ترک منیات چه ظاهری است که اگر کسی ملازمی با غلامی داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد و خود را
 و توقع نفعی از او نداشته باشد در حضور او بسیاری از معاصی اشتم می کند که بجا آورد پس چنین کسی که در
 مقام مراقبه چنین خداوندی را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر
 تواند شد مگر اینکه ازین مرتبه بازماند و غفلت دیده بعیرت او را کور کرد و انداخت چنانچه منقول است که حضرت
 لقمان بغیر از خود فرمود که ای فرزند اگر خواهی معصیت خدا کن مگر نه پدا کن که خدا در آتشنا باشد و با سنا
 مغیره از حضرت رسول خدا منقول است که فرمود از خداوند خود جدا براید چنانچه حق حیا و شرم است
 صبا بگفتند که چه کار کنیم که حیا بعمل آمده باشد فرمود که اگر خواهید که چنین باشید باید که همیشه اصل در برابر

سنا باشد سر او بچند در سست از چشم و گوش و زبان و غیر آنها از معصیت الهی باز دارد و شکم را از حرام نگاه
 دارد و فرج را از محرمات باز دارد و منع نماید و پاکسند قبر را و پوشیده شدن و خاک شدن در قبر را
 و کسیکه آتوت خواهد باید که زینت زنانه و زیارات ترک نماید و عبارت این حدیث این در برابر مغرور
 منطبق است هر چند بر معانی دیگر نیز منطبق می شود چهارم عبادت جمعی است که لذت عبادت را یافته اند و کمال
 بندگی را نموده اند و عقل ایشان مصفی شده و نفس ایشان نوز یافته با عقل موافق گردیده و شهودات
 منکر و شکر گشته و به لذتی را بر لذت و فرمان برداری ترجیح می دهند و هیچ المیزان ایشان بدتر از انکار
 معصیت نیست زیرا که قیامت کنی و چنانچه باید دانسته اند در اصل عبادت میدانند و جنم خود را معصیت
 هر عبادتی لذت میزند که فوق لذات عالمان است و در هر قطره از قطرات دیده بهره می برند از یک قطره لذت
 خوف می آیند و از یک قطره لذت شوق یک لذت رجاء و امید با اشتیاق چنانچه بسند صحیح از حضرت امام العزیز
 جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رسالت پناه می فرمود که بهترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد
 و دست در کردن آن در آورده باشد و محبت آنرا در برگرفته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و کسب آن
 و معناد و جوارح با شکران شده باشد و بسبب عبادت خود را از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب آن
 پروا نداشته باشد که روزگار با و باستان یا بدشواری گذرد و صاحب غیرت را از لذات دنیا جدا کند
 نباشد بلکه در بهشت نیز عده لذت و از عبادت و قرب باشد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
 خداوند عالم میفرماید که ای بندگان بسیار تصدیق کننده که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید که ده اید و فرمان
 مرا قبول نموده اید تنعم نمائید و لذت ببرید از عبادت من در دنیا بدینیکه بسبب عبادت تنعم خواهید کرد در آخرت
 ای عزیز چنانچه در بدن آدمی حواس چهارگانه است که با آن در میان محسوسات عینا می رود و در روح آدمی نیز مثل آن
 هست که با آن نیز میان حقایق و معانی می کند و چنانچه حواس چهارگانه بافتها از کار خود باز میماند حواس روحانی
 را نیز آفتها باشد مثل آنکه ذائقه صمیم نیک و بد مطبوع است و می شناسد و چون چهارم و مزاج او از اعتدال
 منحرف نشود شیرین در ذائقه او تلخ می نماید و بر ذائقه او عینا می ماند هم چنین روح و عقل آدمی آفتها
 حیثا آفت یافته در ذائقه او اعمال نیک و حلاقی پسندیده لذت و خوش آیند است و الطوار قبحه و اعمال

شنیده اند و در کام او ناکوار است و چنانچه دیده است تا صبح است بر او عینا و چشمش بر آن پرده انداخت
 یک و بدر نمی شناسد هم چنین دیده جان تا بنور ایمان روشن است حق را چنانچه باید می بیند و باطل را می شناسد
 و چون بصل معاصی و بدیها نوزان دستور گردانید بدایینک می بیند و نیک را بد میداند و نیک و بد را بشناسد
 نفس می شناسد لهذا از طبیعت کریان است و معصیت را خوانان و هم چنین نظیر هر حالت از حواس در روح آدمی
 است و صحت و بیماری میدارد و عجب عبادت محبان است که بسبب کثرت عبادت و بندگی که در وجه محبت
 که اعلای درجات کمال است رسیده اند بلکه محبوب شوق حقیقی گردیده اند چنانچه حق بنی و تعلق صفی حضرت
 امیر المؤمنین و اولاد اطهار را میفرماید که بجهنم و بجهنم یعنی عذاب ایشان را دوست میدارند و ایشان خدا را
 بداند و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت و کار فرمای بدن او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی
 و غیر رضای محبوب چیزی نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب باشد آنرا جنم خود میداند و اگر در جهنم باشد
 و رضای دوست باشد آتش را کل و ریجان میداند چنانچه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلعت و محبت آتش میبرد
 چون بارضای دوست بود و نظر او از کل و لاله خوشتر بود و بانی سبب خدا آتش را از برای او مانع و سبب
 کرد و اگر ریجان نمیشد هم در نظر او از شقایق و از غوان بهتر می نمود یعنی منی که جاہل در عشق مجازی بمرتب میرسد
 که اگر عبادت میکند معشوق را میخواهد و اگر معصیت میکند برای معشوق میکند و در خدمت معشوق هرگز نمیگذرد
 او نیز رسد که از او نفی بمن خواهد رسید یا نری بمن خواهد بخشید و اگر باز آید و برای او میرو که شاید
 به بندد و اگر بیایم و او می رود و محرک او در جمیع کارها همان محبت فاسد است هم چنین محبت محبوب
 حقیقی بر کسی که غالب شد جمیع کارهای او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ در آن مقام منظور
 نیست بلکه بهشت را برای آن میخواهد که دوست آن را میخواهد و جنم را برای آن دشمن دارد که دوست آن را
 میخواهد چنانچه امام المجتبی امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کیس میفرماید که الهی اگر مرا بجهنم در آوری از دوست
 خود جدا کردانی اگر بر عذاب صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر کنم غایم و اگر بر گری آتش شکایت غایم چگونه
 اگرم جدائی از کر امتها و لطفهای تو را کسی که درین مرتبه از محبت باشد نزدیک گناه نمیکرد که پسند
 محبوبش نیست و طاعت را بجان برای محبوب میکند و فرزند منظورش نیست و محبت خواب و غفلت را بر او

حرام کرده چنانچه محبوب العالمین حضرت محمد لقادق میفرماید که دوست خدایت آنکه معصیت خدا میکند بعد
 از آن بشری فرمودند که مضمونش اینست که تو معصیت الهی میکنی و محبت او را اظهار نمایی بسیار دوست کار
 تو اگر در محبت او است که بودی فرمان او را ترک نمیکردی بدستیکه دوست طبع خود بشناخت و انصاف
 معتبر از آن حضرت منقول است که فرمود که مردم عبادت الهی را بر سه وجه میکنند جمعی عبادت را از برای طمع
 ثواب میکنند و این عبادت در میان است که حرص و خواست لذت موجب بندگی ایشان است و طایفه دیگر
 عبادت را از ترس آتش و دوزخ میکنند این عبادت علما و اهل بیت است که از ترس سیاست آقا کار میکنند و لیکن
 من عبادت خدا را برای محبت او میکنم و این عبادت کرام و بزرگواران است این مرتبه الهی است چنانچه
 حق تعالی میفرماید و هم من فرغ بومئذ آمنون ایشان از ترس و زقیامت این اند و میفرماید که بگو الحمد
 که اگر خدا را دوست میدارید پیروی من کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شمار پامزد پس فرمود
 که کسیکه خدا را دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و هر که خدا او را دوست داشت او را ایمان است
 یعنی در دنیا از شر شیاطین و هواهای نفسانی امن است و در قیامت از خوف عذاب الهی نجات دارد
 و اینها از آن حضرت مرویست که خداوند عالمیان بخت موسی بن عمران را بنیاد و آله و علیهم السلام و جمیع مؤمنان
 که ای سپهر عمران دروغ میگوید کسیکه گمان میرد که مرا دوست میدارد و چون بشنود بخواب میرود و در آن
 غافل آفریده هر دوستی میخواهد که با محبوب خود خلوت کند اینک من ای سپهر عمران مطلقم بر احوال و احوال خود
 و نظر لطف بپوی ایشان دارم و چون پرده شب ایشان را فرو گرفت دیده دلهای ایشان را می کشایم
 و عقوبتهای خود را در برابر دیدهای ایشان میدارم با من بخوی منی طبعه مینماید که گویا و بر دامن سخن
 میگویند و گویا مرا می شناسند و حاضرانه با من سخن میگویند ای سپهر عمران از دل خود خوش و وقت برای
 پا و بدن خود را از برای من نگه داشته و فاضل گردان دارند دیدهای خود را در تاریکی شب آب بریز و در خواب
 که من بتو بسیار نزدیک و مرتبه محبت که اشرف سعادت است مرتبه مختلف دارد و باین درجه علیه فایز
 نمیتوان شد مگر عبادت و بندگی متابعت شریعت مقدس نبوی و از جمله بوی محبت تفکر در نعمتهای
 منعم حقیقی است و چنانچه محبتهای بشری به بسیاری الطاف و مهربانی محبوب تر از بندگی است چنانچه عشق

چنانچه

حقیقی تفکر در نعمتهای لطیفهای معشوق حقیقی که در هر لحظه صد هزار نوع از آن بر هر فردی از افراد مخلوقات
 دارد زیاده میگرد و چنانچه منقول است از امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول ص فرمود بهیچ وجه که خدا را
 دوست دارید برای نعمتهای که روزی شما کرد و اینده و مراد دوست دارید از برای خدا و اهل بیت مراد است
 دارید برای من و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول ص فرمود که خداوند عالمیان بسیار
 خود موسی بن عمران و حمی فرمود که ای موسی مرا دوست دار و مردم را دوست من گردان موسی گفت خداوند
 من تو را محبت و دوستی تو فایز گردیده ام مردم را چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای مرا بر ایشان
 عرض کن و حسناتی نامتناهی را بر ایشان یاد آور چون بداند که جمیع نعمتهای و کمالات و مرغوبات از من
 است و از جانب من بایشان رسیده غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند و شیخ طوسی علیه السلام
 در کتاب امام از حضرت موسی بن جعفر از آبای کرام او صلوات الله علیهم روایت نموده که روزی رسول خدا ص
 در مسجد نشسته بودند با جمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابوبکر و ابو سعید و عمر و عثمان و عبد الرحمن
 و دو کس از قرآ صحابه عبدالله بن ام عبد الواتی بن کعب پس عبدالله سوره لقمان را خواند تا باین آیه رسید
 وَاسْتَبْعَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةَ ظَاهِرَةٍ وَبَاطِنَةٍ وَاِنَّ سوره ابراهیم را خواند و باین آیه رسید که وَذُكِّرْتُمْ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بَنِي ذَٰلِكَ لَا بَأْسَ بِالْصَّالِحِينَ وَكَانَ اللَّهُ أَعْلَمَ بِمَا تَعْمَلُونَ و فرمود که مراد از آیات الهی که مرا امر
 فرموده است که بیا مردم پا و درم نعمتهای و حسنات و امثال حکمتها و بلاهای و است پس متوجه صبی شد و فرمود
 که بگویند که کدام است اول نعمتی از این نعمتهای که خداوند عالمیان شمار کند که آنها امر فرموده هر یک از ایشان
 نعمتی از نعمتهای که از انواع خورشیدها و پوششها و فرزندان و غیر آنها چون ایشان ساکت شدند
 بجانب حضرت امیر المؤمنین ع التفات نمود و فرمود که ای ابو محسن تو نیز بگو حضرت فرمود که پدر ما دارم
 فدای تو باد من چگونه بیان کنم در حضور تو امر را و حال آنکه خدا میقال ما را بتو هدایت فرموده و جمیع علوم
 و کمالات را بوسیله تو با فرستاده حضرت رسول ص فرمود که باید گفت که کدام نعمت اول نعمتهای است که
 خدا بفرموده حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که اول نعمتهای نعمت ایجاد است که من هیچ نبودم
 از کتب عدم بوجود آورده فرمود که است کفشی دوم کدام است فرمود که دوم آنست که جهان فرمود مرا از

از جمله صاحبان حیوة و زندگانی مقرر فرمود و مانند جادات و نباتات گردانید فرمود که رستگاری سیم را بگو فرمود
 ششم اشک که در بهترین صورتها که صورت این است خلق فرمود و بصورت حیوانات خلق فرمود
 فرمود رستگاری چهارم را بگو گفت چهارم آنکه برای من خواست ظاهر و باطنه مقرر ساخته فرمود که رست
 گاری پنجم را بگو فرمود پنجم آنکه قوای عقلانی و مشعر و جانین و ادب و سایر حیوانات را با آن زیاده بخشد
 فرمود که رستگاری ششم را بگو گفت ششم آنکه مرادین حق هدایت نموده از گمراهان گردانید فرمود که
 رستگاری هفتم را بگو فرمود که هفتم آنکه در آفت برای من زندگانی مقرر فرمود که نهایت ندارد فرمود که
 رستگاری هشتم را بگو فرمود که هشتم آنکه مرا مالک گردانید و بنده کسی دیگر گردانید فرمود که رستگاری نهم را بگو
 فرمود که نهم آنکه آسمان و زمین و آنچه در میان زمین و آسمان است از خلاق برای من خلق کرده و منجر من گردانید
 که برای من در کارند فرمود که رستگاری دهم را بگو فرمود که دهم آنکه مرا امر و خلق کرده و بر زبان آسپد
 زیاده ای فرموده فرمود که رستگاری بعد از این دیگر چه نعمت است فرمود که یا نبی اله نعمت الهی بسیار است و
 یکتا و طبیعت بشردن آنها نمیتوان نمود و حضرت رسول متبسم نمود و فرمود که کو ارباب ادوار حکمتها
 الهی و کو ارباب ادوار علوم و متناهی ای بگو حسن تواند داشت علم من و تو بیان خواهی کرد از برای امت آنچه
 در آن خلاف نماید کسیکه ترا برای من تودوست دارد و پیروی راه تو کند او هدایت یافته است راه
 رستگاری کسیکه از هدایت تو بجانب دیگر میل کند و تو را دشمن دارد و دشمنان دارد در قیامت هیچ بهره ندارد
 الهی نداشته باشد و از جمله دواعی محبت بسیاری عبادت ذکر است و پیوسته صفات کماله الهی را بگوید
 نظر داشتن و این معنی ظاهر است که هر چند یاد میکنی بیشتر می شود محبت او بیشتر در خاطرش مستقری شود
 خصوصاً در مذهب که با تفکر در صفات کماله الهی منضم باشد ششم عبادت عارفان است که باعث
 ایشان بر عبادت کمال معبود است و آنکه او سزاوار عبادت است چنانکه حضرت امیرالمؤمنین هم فرمود که
 ما عبادت خوف من نازک و لا طمعاً في جنک بل وجدکنا لله للعبادة فبعد تکلمی پرستیدم تو را نه از
 ترس آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو و لیکن تو را سزاوار پرستیدن یا ششم پس عبادت کردم و این هم
 اعلا درجات مقربان است و کسی دعوی میتواند نمود که فریب از نفس خود بخورده باشد و یقین داند که

الکرام

اگر نام بهشت و دوزخ نشنیده بودیم عبادت را چنین که الحال میکند میکرد بلکه اگر العبادت عبادت کننده را
 بچشم میکردند چون معبود را سزاوار عبادت میدانند ترک نمیکرد پس مؤمن و متقی چنین کسی است که عبادت را
 نه از خوف جهنم و نه از برای طمع بهشت بکند و چون خداوند عالمیان سزاوار پرستش است عبادت کند
 فصل ششم در صفات مؤمن بر سبیل اجمال که مؤمن را چگونه صفت باید باشد هر چه در این باب است
 که مؤمن کسی است که در دین خدا پناه و پیر اسم آن داننا باشد و در دین قایم تر از کوه کران و در طاعت خدا
 سخت تر از سنگ سندان باشد که راهبانه توان شکافت و دستی بر دین مؤمن نتوان یا در پیش
 ایش شکفته و خندان و دلش همیشه محزون و گریان را عیب محاسن از قیام کزیران خاطرش منزه از
 حسد و کینه صافدل همچو آئینه نه عیب جوئی عیب جانش و نه عنیت کوئی عار کالش نه طالب ثروت و نام
 و نه خوانان صیت و نشان زبان از حصول سببه و در غم خویش نشسته در لغت شود و در مصیبت صبور
 لغت او را امر و شرف و غفلت نه مصیبت او را باعث جوع و جوش در فکر خود معنوم و بغیر خود مرموز
 خلقش موافق و طبعش ملایم و فاشش ثابت و جفاش زایل نه در کلامش کذب را کذری و نه از همت
 عرض در او اثری اگر بجنه و غافل نشود و اگر بر بخند طیش کند ضحکش بخوبی تبسم و سؤالش برای تعلم
 کبر العلم عظیم الحکم نه در کار و اشتاب و استعجال نه در مقام حق و لکری و حال حکمش از حیف و میل مبرا
 و علمش از جهل و جور و معر انفسش در دین سخت تر از سنگ معامله اش شیرین تر نه در لغت حریص نه در فقر
 جزع نه مدعی لاف نه دعوی کداف نه عیدش را شک و مقهور نه شرطش را کرد و مقهور با مردم و مقهور با
 و متحمل مکاره از ایشان رحمتش کثر و فضولش قلیل راضی بقضای خدا مخالف نفس هوا از غلظت درشتی
 منزله و از خوض در مالا یعنی مقدس تا حد دین و داعی مؤمنین و پناه مسکین نه مدح و شمار و در نظرش عیاری
 و نه از طمع دنیا دلش افکاری و نه با هواد و حکمش اثری و نه جاهل را از علمش چیزی قوتش و قیل و فعل و خلش
 مصداق قول عملش و افرورسا و دلش آگاه و پناه با مؤمنان و با فقر اندول نه و صلش عفت و خلش
 و نه بزلش بخل و هراف نه معامله اش رعب فذعه و عذرونه فحاش لطفه اش امکان حیل و مکر نه پر و عیوب
 مؤمنان و نه رهنی بجزرت ایشان معین و عفا و دستگیر در ماندگان شیوهش وسعت خلق و پیشه اش

از سر

سعی در جوی حق نه است که عیب غفلت و نه کشف سر قصور کاش با نوع بلا مبتلا و زبان از شکایت شایسته
 حفظ عیب پیشه اش کمتر عیب اندیشه اش عذر خوانمان را عذر پذیرد از عفو و بخشش ناگزیر خواهی مؤمنان
 کارش و بر اصلاح میان ایشان مدارش با مردم خوش گمان و یگو کردار ذکر ایشان این قوم و قبیله و آریسته
 با خلاق جمیده و متزه از صفات رفیده و دستیشان رای خدا از روی دانش و دشمنیش برای او از راه بخشش نگر
 عالم و معلم جاهل نه کس از او پی از او شدت و نه اندیشه تعجب و محنت همه کس در نظرش از او بهتر و او در
 پیش خود از همه بدتر هم نشین فقر و مصداق اهل صدق و صفای معین غنا و مدد کار اهل حق یتیمان را پدر
 و یوکان از او هر مردمان با سکن و غنوار مؤمنین در هر بله امید با و در هر حادثه توقع از او با مردمان خدا
 و شکوه و غم و اندوه در دلش نهفته فارغ از جستجوی عیب کسی و مشغول در عیب خود و نفسی با مردم پاکیزه
 احتیاط در کار با بجزم و احتیاط بعصمت خود قانع و از خلق مستغنی حیاش غالب بر شہوت و مودتش
 زاید بر حسد و عفویش بیشتر بر حیا سخن گوید مگر بجز و چشم پوشد از معایب غیر زقا ریش منواضع و در کار
 حق خاشع و خاضع از خدای راضی در همه حال بر رضای خدا در همه افعال نظرش عبرت و سکوتش فکرت و
 کلامش حکمت در سر و علانیه خیر خواه و از عیش و خنده در پناه نه از مؤمنان هجرت کند و نه ایشان از عیش
 نه او از لغت و نیاز فرج و سرور و نه از خنده آن تاسف و فقر و محزون از شداید ایام و نه او را رغبتی بگرام
 علمش مزوج بحکم و عقلش مقرون بصبر بعید لکس قرب الامل و ایمانش طویل الازل همیشه متبذل اهل
 دلش دایم در ذکر خدا خاشع نفس بقلیل قانع کار دنیا شس سهل و خفیف از بیم کنان محزون و غم
 لذت و شہوتش مرده دلش بطاعت خدا رنده مردم از او در امان و او در عقب از ایشان نه در پیش
 شایسته کبر و نه بجا سس خود و عجب و فخر کار با شس محکم و متین نه مانعی او را از معالمان دین کلامش از روی
 سحر و سکوتش نه برای بجز دور شس از مردم برای نرمت و نر و یکیش از روی رحمت در دور شس جبر
 و کبر و نه در نر و یکیش جلد و مکر پر دیکان گذشته و مقتدای خوابان آینه و نفسش از او در عقب مردم از
 او در رحمت علم خلیش و حلم و زیرش و صبر امیر عسکرش و لین و رقی پدر و برادرش نه در عیش بر فعل
 سمعه در یاد و نه مانعش از خیر شرم و حیا اگر بخیر مذکور شود بدکرتش این مغرور نشود اگر چنانست که ایشان

کند

رضایت خود

کند خدا را بران شکر گذارد و گویند چنانست استغفار کند و از محبت آن سر بر نیاید و اگر بشیر مذکور کرد و از
 گفته ایشان شفته نکرد و اگر چنانست استغفار کند و اگر نه چنانست شاکر باشد و هر که را این خصایص
 بروی باشد مؤمن است از اهل بیت طاهرین علیهم السلام مردی که هر کسی عمل جنابت از حلال خود کند
 بعد از قطره از آن آب خانه در بهشت بر او بنا کنند و در وقت غسل جنابت بگوید اللهم طهر قلبی
 و ذلک علی و تقبل سعتی و لتقبل ما عندک خیراً لی و هر کس بعد از هر وضو و هر غسل جنابت بگوید
 سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمداً عبدک
 و رسولک و اشهد ان علیاً ولیک و خلیفتک بعد نبیک علی خلیفتک و ان اولاده خلفاء و ان
 اولادهم کما انشاهم فروریزد مانند برکت از رحمت و بعد از هر قطره از آب وضو غسل طهارت شود که
 خدا تعالی را سبوح و تقدیس و تملیل و تکریم و صلوات بر محمد و آل طیبین فرستد و ثواب آن همه از او باشد
 بعد از آن خدا تعالی امر فرماید که آن وضو و غسل انجام تمم بفرماید و بعد از آن بپوشد بر سرش
 بپای که دست در دوزان و دشمنان و شیطان با و نرسد تا آنکه روز قیامت با و تسلیم کند و در بهشت آنقدر
 ثواب بداند که حساب آن را بخیر خدا کسی نداند و کنان نشود آفریده شود تا آنکه نمازش تمام شود و هر چه
 در غسل محبت کند سبب روادشده برای همه کس از مردوزان و از آرد و بنده در حق و سحر و کفر و کفر و کفر و کفر
 باشد و در سفر و زانرا از رحمت ترک داده اند و غسل جمعه گفته اند که از جمعه شنبی تا این جمعه کرده باشد
 و سهولت و نفعت که در وضوی از نصیه سه باشد خدا تعالی آن را غسل جمعه تمام نماید و اگر بعد از غسل
 بگوید اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسولہ اللهم صل
 علی محمد و آل محمد و لتجعلنی من التوابین و لتجعلنی من المتطهرین طهارت آن غنم جمعه بکر باشد
 در این مذمت بنمرد و علی بنون خدا تعالی مناجات آن سرور و دووی عن النبی ما انه قال فی مناجاة
 الخ اصطفیت ادم و کرمته و اتخذت ابواهم خلیلاً و کلمت موسی تکلیماً و جعلت
 عیسیٰ روحاً ما اعطیتنی قال الله تعالی یا محمد اصطفیت ادم لانی لانی کنت من صلیبه
 و اتخذت ابواهم خلیلاً لانی لانی کنت من نسله و کلمت موسی تکلیماً انا و هو یدکر

مکاتب

نُفُوسَكَ وَصِفَائِكَ وَجَعَلْتُ عَيْسَى رُوحًا نَبِيًّا خَلَقْتُ لِيَسْمَعَ نَهْدُكَ لِيَفِرَ مِنْكَ نَهْدُكَ
که در مناجات با حضرت قاضی الحاجات گوشت خداوند آدم را بر گردیدی و بخلقت خلافتش مكرم گردانیدی
و تابعی صطفا بر سرش نهادی و حضرت ابراهیم رحمة خلت پوشت سیدی و در دای شرف کتفش انگشتی نهادی
دوستی او با قطار عالم رسانیدی و حضرت موسی از میان اهل طغیان و عصیان پروان آوردی و صاحب سلاطین
مجلس طور و محرم راز بطن نورش گردانیدی و مقام عیسی مریم در طهرام چهارم ساختی و در یکا لقب روحی در حق
عظمت او سکفایندی چون من با حضرت بی بند تو را از کفتم درجه و منزلت ایشان با من شرح دادی و نصیب من
چه فرمای خطی با حضرت عزت در رسید که با محمد دل خوشتر که با ایشان از برای تو آفریدیم و در از برای
خود مقصود همه کائنات هر در جمله موجودات توئی اگر آیم تشریف یافت از آن بود که صد قدر عظمت
تو بود لا تنک گفت من جلیله و اگر ابراهیم رحمة خلت پوشت ندیم و آوازه او با قطار عالم رسانیدم از آن بود
که صلب او سر پناه نور نبوت و گوهر خلقت تو بود و اهل بیت تو لا تنک گفت من سلسله و اگر موسی عزت در
دامن تنق نور بر اوج غرقه طور کله بگذشت من و موسی با هم دفتر سابق و شهادت می دادیم تو میخواندیم و اگر
عیسی را که تو اهل قلعه اعظم کردیم و خیمه و خیمه کاش بر طری چهارم زدیم از آن بود که همیشه قدم تو بود و حضرت
عزت حضرت محمد را از آدم و او میان منقطع میکرد اند که ملکان محمد با احد من دعا کنم و لکن در سوا
و خاتم النبیین همه عالم را از نور او روشن است و او را باب کل صحت است آدم هم طفیل محمد بود تو
بندار که محمد طفیل آدم بود که کولایک لما خلقت الافلاک و دیگر از حضرت رسول هم رویت که فرمود اول
ما خلق الله نوری و دیگر فرمود کنیت نبیا و آدم بین الما و الطین یعنی من پیغمبر بودم و آدم هنوز میان
و کل بود و دیگر آنکه اول چیزی که حق سبحانه و تعالی پدید آورد من بود و دیگر فرمود انا و علی من نوری و بعد
و خلقنی الله و علی من نوری و علی از یک نوریم و خدای عز و جل مرا و علی را از یک نور آفرید
بیا بعد از سال پیش از آفرینش ما به تسبیح و تقدیس مشغول بودیم در وقتی که هیچ آفریده و مستی و مقدسی
نبود چون حق تعالی آدم را بیا فرید نور ما را در صلبی نهاد آدم در پیش تو بود و مادر صلبی می بودیم
هم چنین نوح در شتی بود و مادر صلبی می بودیم و حضرت ابراهیم را در شت انداخته مادر صلبی می بودیم

ایم

و هم چنین حق تعالی ما را از صلبهای پاک بر جمعی پاک مثل میکرو تا صلب عبد مناف و از صلب او صلب ما شدم
و از صلب ما شدم صلب عبد المطلب رسیدیم پس آن نور باید و نیمه کرد نور مادر صلب عبد الله نهاد و نور عمار
و صلب امطالب نهاد و مرآت و داد و علی را ولایت و نامی از نامهای خود برای ما اشتقاق کرد و خداوند
عز و مجد است و من محمد و آن علی اعلا است و این علی است و مثل علی بن ابیطالب کمال الروح فی الجسد
و مانند ای باقر نیش همچنان است که روح در جسد یعنی نور روح جمله آفرینش از اوست و اوست بحقیقت زهی
بزرگوری حضرت رسول که چون بدعی نبوت برخواست جهانیان را بفرمان فرمود که در این کاه بوسه بکنید و مقرر
نطق میکشود تا برسات او اقرار میدادند که چشمه سلسیل از میان انگشتان خود روان میکرد و هر معجزه که
تو اینبار بود محمد را بود موسی عصا بر سنگ زده و دوازده چشمه از وی روان شد و تو ای نبوت من
انما عشرة عیناً حضرت محمد از سر ده انگشت چشمه روان کرد و اوست از جابر چهارم که گوشت حضرت
رسول هم در سفری بودم حضرت رسول آب خیمت گشته یا رسول الله با ما آب خیمت مانده است دو قطره آب است
که کثرت نباشد حضرت فرمود که باران را آوردند و کاسه بزرگی را بپدید حافر کردند حضرت رسول دست مبارک
خود را کاسه نهاد و انگشتان از هم بکش دو گوشت با جابر ششم آن بود آن قطره آب را کاسه بزرگ ببار کش
سبب الله لکم داب در کاسه ریختم دیدم آب از میان انگشتان حضرت رسول هم بر میخیزد تا کاسه برسد فرمود
که آب پاش میدوید و در آید آنچه میخواهید مردمان می آمدند و آنچه میخواهند بر میداشتند تا همه سراسر شد حضرت
رسول دست از کاسه بر آورد همچنان بر از آب بود حضرت موسی عصا بر دریا زد دریا شکافت حضرت صطفا
با کشت مبارک شاد بر سر کمان زد ماه شکافت و آن چنان بود که جماعتی از مشرکان کعبه مت حضرت
رسول آمدند که با محمد بر حدیق قول خود معجزه بنمای و این معجزه که در زمین عینا که ما را کمان چنان است که
توان کار را بتلخیص مسوشت نه بکزه این را با ستم فکس و این طبع را در هم کش حضرت محمد چون
این سخن شنید گوشت خداوند ابراهیم عزرا علی که این کمان بر چه کار اند اگر مصلحتی است مرا تو آده تا بفرمان
انکشت قراضه از روحی او بر درم باشد که این معجزه تو بیا نه شود که این کور دلاان بدان بنیان شوند خطی
عزت در رسید که با محمد که را با تو مضایقت است تو شاد رتانی که ما ماه را طبع فرمان تو زدیم حضرت محمد

اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی اِذَا احَبَّ عَبْدًا اَمَرَ جَبَلًا وَّيَقُولُ اِنِّيْ احْبَبْتُ فَلَمَّا فَاجَبَهُ اَهْلُ السَّمَاءِ نَسَمَ يَكْفِي
 حُجَّةً اِلَى الْمَلَأِ فَاَمَرَ بِرَبِّهِ وَلَا فَاجِبُ اِلَّا احْبَبَهُ مَدِيَّتْ اَنْفَرْتِ رَحْلًا كَمْ فَرَسُوهُ كَمْ حَبْلُ بَنَدِهِ
 پادشاه عالم دوست دارد و مقربان حضرت خود را اعلام کنند که ایشان نیز او را دوست دارند آنکه محبت وی در
 آب افکند تا هر یکی و بدی که پادشاه از آن آب ویرا دوست دارند آنکه دل صاف باید که تا دوستی حق را بشناسد
 و دل صاف نشکند جز با حق او و امر و نهی او آرام گیرد و پوسته منظر امر و نهی او بشناسد از آنکه چون کسی که
 دوست دارد و در صفت او کرد و بدی آنکه جان خواهد که پوسته حدیث او گوید دیگر آنکه خواهد که تا
 خدمتی شایسته کند و هر چند خدمت پیش کند تعقیب پیش بند و هر چند او را پیشتر یاد کند شور و شوقش
 زیاده شود و قوله و اذا سمعوا اما زلزالا اتول تری عینهم تعقیب من الدع ماعرفوا من الحق
 ما را دوستان هستند که چون کلام مالمشوند که بر سولی فرستاده شده است از غایت شوق آب و گمان
 روان کرد و دو سماع کلام دوست در دلهای ایشان اثر میکند و دلهای ایشان از زبان و دید ایشان گریان
 میکرد و دو سماع بر سه نوع است سماعی است که تن کشد و سماعی است که جان کشد و سماعی که دل کشد تا سماعی
 که تن کشد آن سماع شیطان است و او از سر و دبانکه مطربان است و بزرگان ازین سماع دوری کرده اند
 و سماعی که دل کشد از حق سبحانه و قائل خواندن قرآن است سماعی که جان کشد خلط حنا و اندریم
 و حق است سماع شیطان و شبهات و تنیات کشد سماع ذکر حق قائل و خواندن قرآن است یک
 حسنه و نیل سعادت کشد سماع خدای حق لبوی هست و در جات جان کشد و هر که خود را از سماع
 شیطان که او از سر و دبانکه مطربان است غرض داشته باشد چون بدر مرکب پادشاه عالم فرستاده شود
 بروید و در پیش بنده منصف کشد و نسیم فضل از بوستان معرفت بمشرب رسانند ای شایسته
 تخافوا و ابشر و اما حجت کوشش رسانید و بگویند که خدا تعالی میفرماید که هر کس از دهن کین بکشد
 اگر کنی است بسیار است پادشاه است امیر زکا است و اگر عصیت بسیار است خداوندت بریم و غفارت
 خوش حال کن که خداوند علین باریان چنین لطف و عنایت بشود و چون غزال جان
 بسینه از جهان از سینه که مثل معرفت است برتر نیاید خطیب حضرت عزت در این جهان را اعلام نماید

در این

که سماع لطف پرور می آید قوله یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک فیه رفیع فادفع عباد وادی
 ختی جان نوس چون سماع لطف حق کشند و چنانکه مرغی از نفس پرور رود روح وی از قالب پرور
 آید و چون کارش تمام شود فرزندان و خویشان از کرد و دوی در آیند فریاد و ادب را بر آید پادشاه عالم گوید
 ای فرشتگان دست بر سر فرزندان یتیم دینی در آورید و بگویند که اگر وی رحمت من ولی و ناصر و یار شمام
 و سازنده کار شمام سخن اولیا و دوم که نه حیوة الدنیا و نه الاخرة مگر سید و فرخ و فرخ کند و حق را از خود
 میازاید آورده اند که در آنوقت که فرزندان و خویشان او فرخ و فرخ کنند ملک الموت گوید و علیکم
 ما اخرج یعنی ای بیمارگان از عاقبت کار غافلید خروش از که میکنید و فریاد مینالید از که میدارید این فرخ
 شما از هر جهت این شیون شما از دست کیمت نه از رزق او پسری نقصان پذیرفت و نه از عمر و حیثیت
 رفت نه آنکه من بامر من است و قبیح جان او بامر خداست و تا یک از شما بر پاست آمدن من بر شما بر جاست
 ناز شما ناموشن است مرخص جان فرمان است ملین حیثیت الا و ملک الموت یقین علی ایامه نه کل
 یوم خمس مراتب یعنی در هیچ خانه نیست که ملک الموت بر در آن خواند روزی پنج مرتبه دارد نشود و در وقت
 نماید اهل آن را بلکه هر روز پنج مرتبه بر در هر صاحب حیاته گذر کند و در جبهه هر شخصی نظر کند و در آستانه
 هر یکی بایستد تا وقتش بر آید و چشیش تمام شود کار او استیک خانه طرب خواب بکشد و طفلان را از گریه برادر
 و مادران را باید و عبا حشرت بر رخ راه میباید و شانه عایش را از گریه وصال بیاید مرکب فراق اندازد پس
 چون دانستی که عاقبت حال دینی ناز حق است پس ازین دینی دنیای دلت بدار و ذفره از برای آخرت بدار
 و مال دنیا و جمال دنیا و جاه و منزلت دنیا غره شود و بجم و عمل صالح مشغول شود تا که بحال مال دنیا نازی
 آید آنکه که بر یک عقیقی سازی ای در نشسته وقت است که جای من بعد نبوده است کان پردازی مرکب اگر خواب
 کنده و کشنده لذات است و باطل کننده و برانداخته حیات بنیاد است بسیار یاد کنید و از یاد کردن او غافل
 باشید که هر که مرکب را یاد کند از دنیا و مال دنیا بماند که قانع شود و بطمعه و غرق بزد و دوستی دنیا را
 در دل جای نداند که دوستی دنیا سر همه گمان است ای عزیزان بدانید که مرکب واقعه عظیم است و راه هر که
 است و پشتر آید و اولیاد از آن ترسان بماند در مساجات حضرت امام زین العابدین علیه السلام و در دست که

که یکی را از زکات و دین که در حالت تنوع میگردید و بر از آن پرسیدند گفت اسلک طریقا کو اسلک
 اند او اسکن بیتا که اسکنه ابتدا و آندم علی دیت که آده ابتدا گفت برای میروم که هرگز
 زفته ام و در خانه میروم که هرگز سکن نشده ام و بجزرت خداوندی میروم که هرگز او را ندیده ام آوردند که
 پیغمبری در زمان پیشین باطنی از زمان ما و عبادت خود و کورستانی که در آن جماعت از آن پیغمبر در خواستند که
 دعا کن تا حق تعالی یکی را ازین مردگان زنده کند و از کیفیت مرگ خبر دهد آن پیغمبر دو کانه بگذارد دعا کرد و
 سیاهی از کور سر بر آورد با و از فصیح میگفت یا خدا و الله لقد میت منذ تسعين سنة فما ذنب مرارة
 الموت من خلقی یعنی بخدای که نود سال است که مرده ام و هنوز تنگی جان کردن در کام نیست و از کام برودن
 است و بجزرت که جان عاصی را جان از تنش برودن کشند که تمامت رکبا کشته شود و بخت اندیش نبند
 جدا کنند آن چهاره در سگرات مرگ گوید خدا یا توبه کردم گوید اکنون حالا توبه میکنی که جانت بقتل رسیده است
 اکنون توبه قبول نیست ای زول میان جان بر آورد و گوید و حسرتا علی ما فرطت في جنب الله در داد حسرت
 که تقصیر کردم آه چه توبه نکردم آه چرا کن که مردم آه چرا نامه خود را سپاه کردم آه و در دو آه و حسرت آه از
 آن عیسان من آه از آن جرم و کنه و کار بی سامان من شایسته هم گوش کن حارث بعد از بخت حضرت
 امیر المؤمنین علی آمد گفت یا امیر المؤمنین من از دو وقت میرسم یکی از حالت تنوع و یکی در آنوقت که
 گذر باید کرد فرمود که مترس در آنوقت دوستان من ایمین باشند من حاضر باش و ایمین کننده ایمین من
 دوستان خود را بشارت دهم بهشت و دشمنان خود را بدوزخ و در تغییر امام حسن عسکری آمد آورده است که من
 که تو را بجزرت امیر المؤمنین و اولاد او کرده باشد چون بدر مرگ رسد حضرت پیغمبر را ببرد دست او حضرت
 امیر المؤمنین را بپند برد دست حضرت امام حسن و امام حسین و الله مصومین را بپند برد و خود آن مؤمن
 بر ایشان سلام کند و گوید چه آرزو مند و بدار شما بودم حضرت رسول ملک الموت را گوید و صفت و فرموده خدا
 را بجا آر و قبض روح این مؤمن بکن ملک الموت گوید یا رسول الله بفرمای تا او بگوید آنچه حق تعالی او را کرامت
 کرده است حضرت رسول هم گوید که بالا نکر چون بر کرد مقام و منزل خود را بپند و نعمتهای که در صفت را بپند
 ملک الموت گوید که یا رسول الله کسی را که مقام این شاه و شاهزگان زیارت کننده دی بشید چگونه ببردی ایشان

بگرم

بگرم و در حدیث آمده است که اول تحفه حق تعالی بگوشتن فرستد این شایسته که غفرت لک و جمع صلات
 علیک خداوند عالم فرماید که تو را پامر زیدم و هر کس هم بر تو نماز کند از دو چون دعوات پامر شود که بخدا هزار
 ملکه بروی نماز کند از دو چون بر سر خاک دی بپسیند تا ویرا دفن کنند بر قدمی کبر بگشته باشد ویرا خدا تبارک
 و تعالی مردگرم است کند و القراط مثل جبل احد یعنی هر قیراطی مانند کوه احد است آورده اند که نباشی کسی که بر
 سگاف و دست بر گفن مرده بر دوتا باز کند مرده دست بر آورد و گفن از دست وی کشید آن مرد نباشی بهوش شد
 چون بهوش آمد بار دیگر دست دراز کرد و نیز آن مرده گفن از وی کشید و گفت عجب آمرزیده آمده تا گفن نیز
 بر دناش گفت اگر تو را آمرزیده ماند ممکن است اما مرا چگونه آمرزیده اند گفت نه تو بر من نماز کند از وی و
 دن تو بر من نماز کند از وی آوازی آمد که بر تو رحمت کردم و هر کس هم بر تو نماز کند از دو فصل دوم در بیان
 احوال مردگان و چشم داشتن ایشان با حسن فرزند ان و اقربا روی عن النبی ثم انه قال ارواح المؤمنین
 یا نون فی کل لیلۃ لجمعة فیقومون بغیا و یوتیم ثم یادی کل واحد منهم بصوت غریب یا الهی یا اولادی
 و یا اقربا یا اعطوا علینا بالصدقة و اذکرونا و ارحموا علینا فی غربتنا یعنی از حضرت رسول هم و سبکی
 فرمود که ای مؤمنان و مومنان بدانید که هر شب جمعه ارواح مومنان بدر سراسی خود آیند هزاران دوه و حسرت
 و فرزندان و خویشان خود را بخوانند و گویند ای فرزندان و اینخویشان و ایدستان بر ما شفقت و رحمت و علی
 کنید که در زندان محکم استواریم اگر میتوانید ما را هدیه بصدق بدید آنچه اکنون در دست شماست در دست
 ما بود ما بر تن خود هم کردیم و از برای در مانده کی خود از پیش چهری نفرستادیم لاجرم اکنون حال محتاج شما
 شده ایم ما را نا امید گذارید و محروم کنید که خدا تعالی شما را از رحمت خود نا امید کند و چون کسی از برای
 ایشان خیر یا نقد قی نمود ایشان را خوش شود گردند و سفید شده مر حبت نمایند و اهل و اقربا را دعا
 بخر کنند و اگر خیری و نقد قی نکنند نا امید باز گردند و فرزندان و اقربا و دوستان را گویند که ای کما
 محروم گردید از رحمت خدا محروم گردید پس دعای مردگان در حق زندگان مستجاب است زیرا که ایشان بخت
 کشیده و رحمت رسیده و لقب دیده اند ای فرزندان از برای ما در پدر و خویشان خود خیری بکنید و صدقه
 بدهید و دعای خیری و فاتحه و آفرینش بر دوشان کنید که ایشان را دست از محضر بریده شده و از عمل باز مانده

در احوال مردگان

و منجی خیرات و صدقات و دعوات نماید چشم داشت بشما دارند آورده اند که یکی از صلیبی ماضی گفت کشت
 آدینه بمسجد آدینه میشدم در بصره راه بر کورستان بود که گذشتم چون بمیان کورستان رسیدم عقی بنشستم
 چشم در خواب رفتم دیدم که کورما شفا شده و از هر کور شخصی برآمد و دیدم که از برای هر یک طبعی فرود می آید
 و هر یک طبق خود را فراتر گشتند و بکور خود فرود شدند آن جوانی بماند که از برای او هیچ طبعی فرود نیامد بنا به
 بر خیزد که بکور خود رود گفتم ای جوان این طبق چه بود و چون است که از برای تو نبود گفت خیر آنکه از کور
 از برای مردگان میکنند حق تعالی ثواب آن را شب جمعه بستاند بپسند برای من هیچکس خبری نکرده بود
 من هیچ فرود نیامد پرسیدم که هیچکس از برای کشت مادی دارم و هرگز مرا یاد نمیکند گفتم مادی که است گفتم
 در فلان محله رفتم نزد مادر آن جوان و آنچیز دیده بودم با وی گفتم پسر زن بگریست و در خانه رفت و در آن
 زبیرون آورد و گفت این را بستان و از برای وی بصدقه بده قبول کردم که هرگز دیگر ویرا فراموش نکنم
 و همیشه آن زرا از برای وی بصدق میدادم تا دیگر شب جمعه میشدم چون بمیان همان کورستان رسیدم
 بنشستم باز چشم در خواب رفتم دیدم که کورما شفا شده و از هر یک شخصی برآمد و دیدم که طبقها از آن
 فرود آمد و هر یک طبقی خود را فراتر گشتند و آن جوان را دیدم جامه سفیدی پوشیده و طبق خود را فراتر
 در روی من کرد و گفت خدا تعالی از تو و مادر مرا راضی جان من از شما را خیم و بکور خود رفت و من از خواب
 بیدار شدم ای مؤمنان از برای پدر و مادر و اقربا صدقه بپسند و از برای خویشان هم تدارکی بپسند که
 دیگران از برای شما نفرستند چنان از برای تو میفرستند که تو از برای ایشان میفرستی برک عیش بکوش
 فرست کسی نیارد پس تو پیش فرست مقبل امرو ز کند داروی درد دل خویش که پس از مرگ میسر نشود و نه
 هر که دانه نغذ ندانمستان در خاک ناامیدی بود از دخل تابستانش بکوش امروز تا نیمی بکاری که فردا
 بر جوی قادر نباشی تو خود بفرست برک رفتن از پیش که خویش را نباشد جز غم خویش آورده اند
 که جوان زاهدی در بصره پاد بود بدرمک رسید خویشانش از گردوی در آمدند و میگریستند گفت مرا بشاید
 ویرانش بزند روی سوی پدر کرد و گفت ای پدر چرا میگری گفت امید داشتم که در ایام پیری خدمت مرا کنی
 روی سوی مادر کرد و گفت تو چرا میگری گفت چگونه میگری امید داشتم که در ایام پیری بر بالین می بستی و دل

برادر کرد که تو چرا میگری گفت چرا میگری که قوت کردیشت توان تو بودی امید داشتم که در کار حال من بشو چون تو
 پیری من تنها ماندم و پشت من بشکند فرزندان را گفتم که شما چرا میگری گفت چرا میگری زیرا که غم از دغم
 کار تو بودی چون تو پیری ما بقیتم میثویم از عیال پرسید که تو چرا میگری گفت از آن جهت که مونس و سر
 دغم خوار من تو بودی و هر یک از اقربا چنان سخنان نسبت بجال خود گفتند که میگردند آن جوان که نزد د
 دست بر سر خود کوبید که شما هر یک از برای خود میگریید و هیچکدام بجال من نمیگریید که آیا بعد از این بر من چه کرد
 تلخی جان کردن و سوال نگیرد و مگر و شش قبر چون خواهیم نمود و پناه موقت که عقیه گویند که در هر یک از ارباب
 ای کسی آنگاه میدارند و بروایتی در عقبه پناه هزار سال تا از عهد مسو الهای پیران ایم چه خواهیم کرد و در میان
 نزاران و خواندن نامه اعمال چه چاره خواهیم ساخت گفت محنت این دنیای فانی را در جمع کردن مال و مال
 از حلال و حرام و سختی و سستی من کشیدم و در حجت و تقنین و عشرت آن با شامات در حدیث وارد شده که
 بسیار کن خواهند بود بلکه چون بپسند حساب مال و اموال از آن خواهند گرفت که از کجایم رسانیده و عذاب
 عقاب با اوست و آن مال که باقی ماند و ارشان اعمال خیر کنند سبب آفتال بهشت روند و آن مردافسوس اندوه
 کشد که عجب حتمالی بوده ام که من از جمع کردن مال در عذاب عقاب سبب آنکه از حلال و حرام حجاب نموده ام
 و از من مواخذه میکنند و دیگران از مال من بهشت میروند و اکثر ارشان گمراه باشند و از آن مال حصصت حاصل
 کنند نیز آن بیت در عذاب باشد که چرا جمع میکردی که سبب آفتال محصیت نماید حضرت رسول فرمود و لعلون
 ما انکم فتنکمون قلیلا و بکون کثیر العیز اگر بپسند آنچه من میدانم از هول مرگ قیامت هر آینه خنده شما
 کم بودی و گریستن شما بسیار که در روز قیامت خلق را چگونه حشر کنند حقا تا غرائی پای برهنه و تن برهنه
 و لکام بردمان ایشان کرده گفتند یا رسول الله چون برهنه باشند چگونه بگریزند فرمود خاموش باشید که هر یک
 بکار خود چنان در مانده باشند که ندانند که کس دیگر می باشد یا نه قوله یا فکل امری منکم بومئذ شان بغیضه
 عاشره گفت یا رسول الله در آن روز دوستان را از دوستان یاد آید حضرت فرمود ای هائیه جمله دوستان مجاری
 در آن روز بدل بشننی شوند الا خلا و یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین که دوستی متقیان و پرهیزکاران
 که ایشان لکوی تقوی در گردن داشته باشند ایشان را نیز در سه موضع از یکدیگر یاد دینا یاد اول آنجا

که حاکم عدل که میزان اعمال است نصیب کرده باشد و دفعه المواعین لعل یوم القیمه بداند که گران بی که همیشگی
 بر آید که تا هم لوگو مکنون خواهد رسانید فاما من ثقلت موازینه فموت عیثه رهنیه یا خود سبکی یا غلظت او را
 بکوان جانان زندان ماویه خواهد کشید قوله تعالى واما من خفت موازینه فاموته ماویه دوم در آن ساعت که
 که نامهای اعمال بنده کان بر مثل مرغان بران شوند نداند که بر دست رشتش داده خواهد یا بدست چرخه
 واما من اوتته کتبه بشیما له فبقول یشتی لم اوتته کتبه سیم در آن ساعت که کردنی از آتش بر آید
 که آب وی گردان بریزند در عرصات قیامت افند که گنجینه در کشتن دنیا تا باین کردن مقاومت کنند
 آوازی از آن کردن بر آید که مرافقه داده اند که سه طایفه را بجهنم بر می گنجی آن گنجینه که ترشیده خود معبود
 ساخته باشد قوله تعالى افتقدون ما تحتون وآن را شریک پادشاه بهیما کرده دوم آن منکر کردن کشتن
 که خواهد چون کردن بر دوش هر کس نشیند و کردن نهند سیم آن چنان که حساب روز قیامت را بجا بیاورد
 بر مکر فیه باشد وایمان وی بشیر وشر روز قیامت نبوده باشد درین سه موضع دوستان را از یکدیگر یاراید
 پس دوستی با حق تعالی کن تا از همه فتنها و موغنا دور انگاه دارد و یاد دارد فاذکر کونه فی النعمه و الزلفه
 اذکر کم فی البلاء و البلاء غیر در لغت و رفاه را یاد کنید تا در شدت و بلا شمارا یاد کنیم اذکر کونه بالاعمال
 اذکر کم بالاعمال اذکر کونه بالقلوب اذکر کم کشف الکروب اذکر کونه بالایمان اذکر کم بالایمان اذکر کونه
 بالاسلام اذکر کم بالاکرام یعنی بدرگاه ماز و آید و یاد کنید مر از روی اخلاص شمارا از روی اخلاص یاد کنیم
 و یاد کنید مر از دل تا یاد کنیم شمارا در وقت غم و الم و یاد کنید مر از روی ایمان تا یاد کنیم شمارا و اما دهم
 و یاد کنید مر از اسلام تا یاد کنیم شمارا از روی اکرام و سپار یاد آورید مرا که در مایه صال کاش ده و ده
 چنان مانده که است کرسنه تا بر مایه کرم مانشید تا قبح فرج بکشیم کجاست خسته که از مایه
 حیا و ماویس بر آیم تا رنج خستگی ابد است کرم ما و او کرد و در سرای صال بر سر بر و بر و بر و بر
 کجاست دوستان حق و مطیعان اله بر حق تا در مجلس خاص نشینیم و الله یدعو الی دار السلام و یدعو الی
 الاصل المستقیم قال رسول الله که افشوا السلام و اطعموا الطعام و صلوا الارحام و تسکوا الموال
 و انتم نیام ته خلوا الحجه فرمود که بسلام چهار چیز بجای آرید تا سبقت بهشت روید اول سلام را

فان کردن در حدیث آمده است که میان سلام کننده و جواب دهنه صد خود رحمت است نود و نه خود از آن
 کس است که ابتدا سلام کند و یکی از آن کس است که جواب دهد دوم طعام دادن است حضرت رسول فرمود
 که هر که مؤمنی را طعام دهد که سیر شود حق سبحانه و تعالی میان وی میان دو رخ افتاد خندق بدید کند که از
 خندق تا خندق با نصد سال راه باشد سیم صله ارحام که عمر را زیاده میکند حضرت رسول فرمود که هر که بر صله
 رزم پیش خویشان خود رود حق تعالی دیر اندر صد ششید که امت نماید و هر کامی چهل هزار حسنه از او دهد چهل
 هزار حسنه محو کند و چهل هزار درجه اش بر دارد و چنان باشد که خدا را عبادت کرده باشد چهارم نماز شب است
 در وقتی که مردم در خواب باشند از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که از شیعه مانا شد کسی که نماز شب کند
 بر او که میخواهی بهشت نعیم روی بر این چهار خصلت قیام نای و از حضرت رسول ع منقول است که خداوند عالم
 در بهشت عنبر بر سرش عرقه بنا فرموده از یکدانه مر و آید و آن را چهار در است و آن عرقه از یکسیت که ای
 چهار خصلت بجا آورد و آن را زیاده بر این ثواب دهند و زیاده نیست که حق تعالی فرموده لکنین احسنوا
 احسنی و زیاده حسنی که در برابر حسان اوست باستحقاق ثواب و زیاده مفصل است بر احوال و ثواب
 قال الله یوم ندعو اهل اناس باهم هر که تولا باهل بیت رسول کرده باشد و بر طریق نبوت ایشان رفته
 فرای قیامت ایشان نش حشر کند و هیچ کس نیست که هر که حشر با ایشان است ناجی در سقا باشد محمد
 مسلم روایت کرده از ابی غنیه که مردی از اهل شام تولا با امام معصوم محمد باقر ع کرد و گفت مردی ام از ایشان
 تولا بشما کرده ام که از اهل بیت رسولید و پدرم تولا بنی امیه کردی و مرا دشمن داشتی بسبب دینی شما و مال
 بسیار داشتی بجز از من و ارشی ندشست و چون وفات کرد طلب مال می کردم یا فتم کان من چنان است
 که آن را بجای دفن کرده است کشت میخواهی که پدر خود را به چنی کشت آری فرمود که این نامه را مشیت بقیع بر
 و چون بجان بقیع رسیدی او از در ده که یا در جان یا در جان پیش آید نامه بوی ده و بگو تا بدست او نجات
 ای نامه بسته و بر پشت ابو غنیه کوید که دیگر روز بر فتم تا بکرم کار آن مرد بجا رسیده دیدم آن مرد در سیر
 امام استاده و دستوری میخواهد که داخل شود چون دستوری پیش در خل شد من نیز همراه او رفتم بخدمت
 حضرت عرض کرد که دیشب نامه مبارک شما بقیع بر دم چون او از دادم که یا در جان یا در جان شخصی

و زیاده بهشت

پیش من آمد و گفت در جان منم چه میخواهر کنی من رسول حضرت امام محمد باقرم بسوی تو گفتم هر جا بکند من جنت من
 نامه بسوی دادم برخواند و گفت میخواهی که در خود را به منی گفتم آری گفت ساعتی توقف کن بر پشت و باز آمد مردی
 سیاه و بر دوشی یک سیاه بادی و سنی سیاه در گردن پس در جان کنش این پدر تو است اما دو حجم و عذاب الیم
 ویرا از آن صورت بگردانیده است گفتم و یک توله پدر من کنش آری گفتم چه خبر تو را به بنی ساسانید گفت توله
 به بنی امیه میگردد و این ترا دوست میداشتم و این ترا بر اهل بیت رسول تم فضل میدادم لاجرم عذاب الیم گرفت
 شدم اکنون آن مال من صد و پنجاه هزار دینار است فلان جادو فتن کرده ام آنرا برادر و پنجاه هزار دینار با من
 باقرم بده و باقی تو را به تو گفتم یا بن رسول الله میروم تا آن مال بردارم و بر پشت سال آینده باز آیم و پنجاه
 هزار دینار باورد و در پیش امام محمد باقر نهاد و گفتم من همیشه دوستدار شما بوده ام اکنون دوستی بجا
 رسیده است و فایده شده از عبد الله بن عباس پرسیدند از فضایل علی بن ابیطالب و جعفر مرده آن
 عبد الله گفت پرسیدید مرا از کسی که وصی رسول است و عالمین است و ویرا در کتب است هزار منقبت بود و در آن
 که جان پسر عباس و جمع ایشان بدست قدرت است که اگر در یابا مداد کرد و در شجر قلم و خلق اولین و آخرین
 نویسنده و از ابتدای آفرینش عالم تا انقراض او از فضایل حضرت امیر المؤمنین بنویسند ده یک آنچه حق تعالی
 باو کرامت کرده نرشتندی و گفت در سفر بودیم با حضرت رسول الله ص که گاه حضرت رسول ص فرمود آمد و پنجاه
 پیاده کرد که اگر اقامی در کوچه بنویسد پرسیدم که یا رسول الله سبب سجده چه بود گفت یا عبد الله جبرئیل آمد و گفت
 خدایت سلام میرساند و میگوید که من علی را دوست دارم بشکر آن سجده کردم چون سر از سجده برداشتم
 گفت دوستان علی را دوست میدارم بشکر آن سجده کردم و چون سر برداشتم گفت حق تعالی میگوید که
 حسن و حسین را دوست میدارم دیگر سجده کردم سر برداشتم گفتم ثوابت دیگر دارم حق تعالی میفرماید
 که دوستان دوستان علی را دوست میدارم سجده دیگر کردم ای عزیزان بشکر آن را عظیم است که اگر من به
 دوستی علی ندارم باری از دوستی دوستان وی خالی باشد او را داده اند که مردی صالح در خواب دیده که فیات
 بر خفته است و خلق را در موقف سیاست بدشته اند و فرشته را دیدیم صحیفه در دست پرسید که این صحیفه
 چیست گفت این صحیفه است که نام دوستان امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا نوشته است گفتم من غایب بودم
 که نام من

نصف صحیفه

که نام من در اینجا است چون بمن نمود نام خود را ندیدم با خود گفتم که مرا پایه آن نیست که نام من در اینجا است
 آن حضرت باشد اما در آخر این صحیفه رقم کشید که دوستان دوستان آن حضرت را دوست میدارم خطب
 از حق تعالی در رسیدن آن فرشته که نام این بنده را در اول صحیفه بنویسید که از جمله دوستان است و نیز در کتب
 که حضرت پیغمبر شبی که بمبراج رفته بود حق سبحانه و تعالی و حضرت رسول ص پیوسته با یکدیگر سخن گفتند تا آنکه
 حضرت رب العزة نود هزار کلام بگفت رسول ص فرمود و گفت یا محمد ازین نود هزار سی هزار را با من خود
 بگو و فلان سی هزار را خواهی بگو و خواهی بگو و فلان سی هزار را بگو و آن سی هزار که بفرموده بفرمود
 با من فرموده و آن سی هزار دیگر را هر کدام که مصلحت با منان خود داشت فرمود و هر کدام که مصلحت
 داشت گفت و از آن سی هزاری که امر بفرمودن نشد چیزی بیان کرد و این عقده بر دل محاب باقی بود
 تا آنکه روزی حضرت امیر المؤمنین ع بفرموده رفته بود و مدتی که نشست که خبری از احوال آن حضرت بگفت
 رسید و خاطر آن حضرت متوشش گردیده الم از مفارقت آن حضرت بر دل مبارک آن جای یافت روی
 با محاب کرد که هر کس خبری از احوال بن عم من پادشاه بخیرش رسد و بخوابد بوی دهم سلمان فارسی رضی الله عنه
 از جابر خواسته اجازت طلبید و آن مرد پرخف عصائی بدست و روی بآن بلاد گذشته تا بخدمت حضرت امیر شرف
 شد و دید که آن حضرت آن بلاد را سحر نموده است بکده ها رفته و بجای آن مسجد بنا میکند و خلافت را راه
 هدایت موعظه مینماید اطلاع از احوال آن جناب یافته رخصت طلبیده بخدمت حضرت رسول ص مرحبت کرد و چون
 بخدمت آن سرور رسید خبر فتح و احوالات آن سرور را رسانید و گفت یا رسول الله پیغمبر صادق الوعد و هرگز
 خلف وعده نکرده اند حال بوعده خود وفا کن آن حضرت فرمود که بخواه آنچه خواهی سلمان گفت یا حضرت
 فدای تو شوم میخواهم از آن سسی هزار کلامی که خداوند تبارک و تعالی بتو امر کرده که مگوی بی دامن بگوئی حضرت
 متعجب و متحیر شد چنانکه حق تعالی امر کرده که مگوی و سلمان وعده کرده که آنچه خواهی بدهم و او ای سخن را
 خواسته نه خلاف امر خدا میتواند کرد و نه خلف وعده که در آن حین جبرئیل نازل شد و بعد از تحیت درود
 گفت که یا رسول الله خداوند تبارک و تعالی میفرماید که تمام دنیا و مافیها و عرش و کرسی و لوح و قلم و آنچه خلق کرده ام
 بنابر خاطر وجود شریف تو است و نگذارم که عبادی بجای شریف تو رسد و لیکن دیگر چنین وعده نکن و وعده

که اگر کسی بخواهد از آن کلامها بگوید سبحان که سنان هم از توست پس آن حضرت خوشنود و خوشگو
گفت ای سلمان بآن خدای که مرا بختی برستی فرستاده که اگر کسی را برافزاید محبت این علم حضرت امیرالمومنین
را در دل داشته باشد بهر ابعالی او را بحساب داخل بهشت عبرت برشت نماید و از سر جمع کنایان وی درگذرد
انشاء دوزخ بروی او کرد و در حدیث دارد شده که روزی حضرت پیغمبر و جبرئیل با یکدیگر در حدیث
حضرت امیرالمومنین بودند و سلام نکرد حضرت رسول گفت یا جبرئیل چگونه است که ویرا امیرالمومنین بخوانی
گفت یا رسول الله حضرت حق تعالی ویرا امیرالمومنین خوانده در فلان غزوه و در آن فرمود که نزد یک رسول الله رو
و بگو تا حضرت امیرالمومنین را فرماید تا در میان دو صف جولان کند که فرشتگان میخواهند که جولان ویرا
مشاهده کنند پس حضرت رسول فرمود که حضرت امیرالمومنین در کوفت چگونه بود که در روز بر من و جبرئیل که نشی
و سلام کردی گفت شما را دیدم که با وجیه کلبی در حدیث بودید و خودم که حدیث شما بریده شود و گفت یا رسول
الله چگونه است که مرا و امیرالمومنین خواندی و پیش از آن حضرت ویرا امیرالمومنین خوانده بودی و گفت یا رسول
مرا خبر داد که حق تعالی تو را این نام نهاده است و گفت یا رسول الله در حال حیات شما من امیرالمومنین باشم و فرمود
اَنْتَ اَمِيرُ مَن فِي السَّمَاءِ وَ اَمِيرُ مَن فِي الْاَرْضِ وَ اَمِيرُ مَن مَعِيَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَمِنْ اَمِيرٍ فِي السَّمَاءِ
و امیر المکنانی که در زمینند و امیر المکنانی که گذشته اند و امیر آن کسانی که باقی مانده اند تا قیامت
و دیگر ماست که از بسیاری فضایل که حضرت رسول از حضرت امیر با صیانت میگرد و بختی موعظه نمیزد
عباس که غم حضرت رسول بود که عداوت سپاردت روی بکفرت رسالت آورد و بدین عبارت گفت یا محمد
نه من و تو از یک شجریم و نه من و شما از یک کوهیم حضرت فرمود بلی چنین است یا غم بعد از آن عباس گفت
فَلَمْ تَقْضِ عَلَيَّ شَيْخُ مَنِّي مَا شِئْتُ مِنْهُ عَلَيَّ اَبْرَارِ مَنِّي مَا شِئْتُ مِنْهُ فَفَضَّلْتُ نَبِيَّكَ مَكَارِزَ اَبْرَارِ
را زهر نام نهاده و بختی وی کرده حضرت پیغمبر فرمود که ای غم اندیشه فاسد بگو در راه ده چراغ را
که رشته و قدم در طریق خطا نهاده ای غم ندانی که فضل بعلم و ادبست نه بحسب و امانت و سخاوت
شجاعت و زکات و دیانت عطای میزدانست نه باختیار خلقان زیرا که اگر بران جاها را بر خودی عالم که
تفضیل بودی موسی چهل و نوزده دست در میس فرعون چهار صد ساله نزدی و عیسی یکصد و هشتاد و نه

آنرا

سپهر کردی ای غم ندان که اگر ما در عالم آخریم در عالم پاک از همه سابقیم که نحن الْاَوَّلُونَ الْاٰخِرُونَ حق تعالی نور
پیش از عالم بر پا شد از سال آفریده و بهر تسبیح و تقدیس حق مشغول بودیم در وقتیکه هیچ مستحی نبود پس
چون اراده حق تعالی بایجاد عالم نقلی کرد و نور را بشکافت و از وی عرش و کرسی پا فرید بختی خدا
که من از عرش و کرسی بهترم و نور علی را بشکافت و از وی هفت آسمان و جمله فرشتگان پا فرید و بختی خدا
که علی از لوح و قلم و عرش و کرسی و جمله فرشتگان بهتر است و نور حسنین روشنی دیده من را بشکافت
و از وی هفت بهشت و جمله حوران و علما را پا فرید و بختی خدا که حسین من از بهشت و حوران و علما
بزرگتر و بعد از این آفرینش حق تعالی طاعت فرمان داد تا بر هفت آسمان سایه بکند هفت آسمان را تا یک
آید فرشتگان او از بهر تسبیح و تهلیل را آوردند و مار اشفع آوردند تا حق سبحانه و تعالی کشف آن طاعت
نمود و در کار عالم کلمه توحید گفت که استبدان لا اله الا الله و حده لا شریک له و ازین کلمه نوری پا فرید
و دیگر گفت استبدان محمد رسول الله و ازین کلمه روحی پا فرید و آن نور و این روح را با یکدیگر ممتزج کرد
و از فاطمه از او پا فرید بر هیات قدی و در پیش عرش بدشت پس هفت آسمان و زمین از نور زوی
دی روشن گشت و از برای اینکه ویرا زهر لقب کردند ای غم من زهرا که حضرت علی را دوست دارد
که دوستی او ایمان است و بغض وی کفر و نفاق است و حضرت علی پیش و ابرار و قاتل کفارت و باغی
از قبل خدا مقصور است و خاذل می محمد و ولایت عباس است یا رسول الله تسلیم کردم در حق تو شدیم
حضرت رسول فرمود که حق تعالی نیز از تو رضی شد و فرشتگان هفت آسمان از تو رضی شدند
نفل است که بولس بن عبد الله گفت سال پنج میرفتم و یک منز را دیدم که نیکو حبشی دست بر داشته و گفت
یا رَاؤُ الشَّمْسِ لَعَلَّيْنِ اَبْطَالِبُ عَلِيٍّ لَقَرِيٍّ يَعْنِي اَحْمَدُ اَلِيٍّ كَقَابِ رَاؤُ اَبْرَارِ عَلِيٍّ اَبْرَارِ
باز گردانیدی که روشن شد چشم من بمن باز ده گفتم علی را دوست داری گفت بله و دینار زر از کسبه
پروان کردم و با دوادم تا نفعه خود کند گفت مرا بدین احتیاج باشد بر فتم براه چون باز آمدم
دیدم چشمهای او روشن شده و آب بجایان میداد گفتم هستی عطاء با توجه کرد گفت مدت هفت
شب آن دعا میکردم شب هفتم شفقش پیش من آمد و گفت علی را دوست میداری گفتم بلی گفت آلی اگر

اگر است میگوید چشمانی این را روشن گردان در حال چشم روشن شد گفتم بحق خدا راست بگوید که تو
 کشت من حقیر معجزتم و از جمله موالیان عاقلین و از جمله موکلان بر شیعه وی آورده اند که حضرت
 رسول را گفتند که فلان کسی که سبزه در پیشه و باندک سر مایه زرد و سود سپار او رود و چندان شود
 که همایکان و خوشنویس و جوی سبزه میرند آن حضرت فرمود که من شما را خبر دهم از کسی که آنرا نش
 زودتر و غنیمتش عظیمتر بود گفتند یا رسول الله کیت آن شخصی حضرت فرمود که بگریه بدین مرد که روی شما
 دارد بگریستیم مردی را دیدیم که می آمد از انصار جامه کهنه پوشیده پیش می باز شدیم و دیر ابراش را
 بان سود سپار چون آنرا دیدیم حضرت رسول آمد حضرت فرمود که یا رازا خبر ده که امروز چه عمل
 کرده گفت هر روز یکبار ز کعب میگردم امروز غافل شدم و آن کعب از من فوت شد با خود گفتم برآ
 و در عرض آن در روی حضرت امیر نظر کنم که حضرت رسول فرموده است که النظر الی وجهه عباده
 که یعنی نظر در روی آن حضرت کردن عبادت است بر تنم و ساعتی بر روی حضرت امیر نگریستم معجزم
 هر روز دنیا را کسب میکردی امروز آن از تو فوت شد و تو در عرض در روی حضرت امیر نگاه کردی ازین
 کسب تو چندان ثواب حاصل شده که اگر بر اهل زمین قسم کنند کمترین نصیبی که یکی رسان بود که
 کنایه آنش را پامر زنده و بر روی رحمت کنند روی عن النبي انه قال لعلاء یا علی انت امیر المؤمنین
 و امام المقین یا علی انت سید الوصیین و وارث علم النبیین و خیر الصدیقین و فضل السابقین
 یا علی انت زوج سیده بنی العالمین و خلیفه خیر المرسلین یا علی انت مولی المؤمنین یا علی
 انت حجة الله و احمه من بعدی استوجب الجنة من قولاک و استحق دخولک الی من عداک
 و الله الذی بعثنی بالنبوۃ و مصطفی فی جمیع البریه لو ان عبد الله الف عام ما قبل الله ذلک
 الا بولا یتک و ولایة الائمة من و لیک و لایک لا یقبل الله الا بالبرائة من اعداک
 و اعداء الائمة من و لیک بذلک خبره جبریل من شاد فلیؤمن و من شاد فلیکفر لیر
 مرویت از رسول خدا که فرمود بحضرت امیر که یا علی تو امیر مؤمنان و امام متقیان و بهترین
 همه اوصیا و وارث علم پیغمبر الی و بهترین صدیقان و شوهر سیده زنان علیان و طایفه من

که بهترین

که بهترین پیغمبران مسلم و مولای جمله مؤمنان یا علی تو حجت خدا و حجت بعد از من بر همه مردمان است را
 مستوجب کسی است که تو را دوست دارد و فرزندان تو را دوستی و در حق است کسی که دشمن دارد و تو را
 و فرزندان تو را دشمن دارد و بدان خدای که برابر است بخلقان فرشتگان و پادشاهان و برادر گزیده بر جمع
 خلایق از ملائکه و جن و انس که اگر بنده هزار سال عبادت کند حق تعالی آن طاعت از وی قبول نکند
 مگر بدوستی تو و دوستی امامان که از فرزندان تو بیشتر و عزیز حق تعالی آن دوستی را از آنکس نپذیرد
 و قبول نکند الا به تبر از دشمنان تو و دشمنان امامان که از فرزندان تو اند و جبرئیل ملا از این خبر
 را دلس هر که خواهد باور کند و ایمان آورد بصدیق قول پیغمبر ایمان و دل قبول کند و انکار نکند
 اگر که خواهد انکار کند و هر که حدیث او را انکار کند ما وای او در قیامت باشد با کافران و از حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام منقول است که آن حضرت از پدران خود روایت میکند که حضرت رسول فرمود که
 شب معراج پادشاه عالم جل جلاله فرمود بمن که یا محمد بدان که علی اول و آخر و خاتم و باطن و بقیه
 خیر عالم است گفتم خداوند این آیه صفات کمال تو خداوند است فرمود یا محمد انا الله و الله انا
 انا الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و انا بکل شیء علیم و انا الله الخالق البارئ المصور له
 الاسماء الحسنی سبح له ما فی السموات و الارض و هو الغنی الحکیم یا محمد انا الاول لا شیء قبلی
 و انا الاخر لا شیء بعدی و انا الظاهر لا شیء خفی و انا الباطن لا شیء دونی و انا الله لا اله
 غیری لا شریک له و انا حی لا یموت و انا محیی و ممیت سمع آن خدا که غیر از من خدا نیست
 و مرا هیچ شریک و ایناز منیت و زنده ام که هرگز نمیرم و جان دهند و جان ستانده منم و
 ازید کار خلاقان منم و صورت کنند ایشان در رحم مادران منم و هر چه در آسمان و زمین است
 همه تسبیح من میکنند و آنچه کنم و فرمایم بر ذوق صواب بود و سهو و غلط و سنیان بر من روایت
 و صفت من که خالقم بصفت خلقی مانند یا محمد بدانکه من اولم بازلت که مرا زوال نیست و آخرم
 بابدیت که همیشه بودم و همیشه باشم اول مرا آید است و انشای مرا انشای نیست یا محمد تا هر
 با صفت و باطنم بصفتیت که از همه افعیا و عظمایا و عظیمایا برام یا محمد علی الاول اول من

یا اول و الاخر و الظاهر و الباطن
 و در بخت عظیم

اخذت ميثاقه من الاصفياء وعلى الاخر اخبر من اقبح روحه من الاصفياء يعني محمد
 بدانه علي اول است باین معنی که در عهد ميثاق است برکت از صفا عهد و پیمان فرا
 گرفته علی بود و علی آخر است بدان معنی که آنوین کسیکه قبض روح کنیم از صفا علی است علی الطاهر
 اظهرته علی جمیع ما اوحیت الیک فلیس لک ان تکلمه شیئاً یا محمد علی یا هر چه باین
 معنی که هر چه که تو فرستادم از ابر علی را هر کدام به از وی پوشیده مدار که به از وی پوشیده
 علی الباطن ابطنه سر الذی اسررت به الیک فلیس فیما بینی و بینک سر دوزخ
 یعنی یا محمد علی این است بدان معنی که ستری که میان من و تو است با او در میان نهاده ام علی
 عالم بکل ما اوتکت من الحلال الحرام و الفرائض و الاحکام و التاویل و التزیل
 یعنی یا محمد علی عالم است به هر چه فرو فرستاده ام از حلال و حرام و فرائض و احکام و تاویل و تزیل
 منقول است که در انوقت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را ضرب زدند صمصمه بن صوحان پیش روی آمد
 و گفت یا امیر المؤمنین مددت که مانی در خواطر من میکرد و میخواستم که از حضرت شما سوال کنم
 هیبت تو مرا مانع میشد اگر اجازت فرمایا برسم حضرت فرمود که بر سر صمصمه رسید که یا امیر
 المؤمنین تو فاضلتی یا حضرت آدم فرمود که یا صمصمه تزکیه امری نفسه فبیح یعنی زشت
 باشد که بر دوش خود را بستاند تا چون میسر میگوید بدانه آدم را از یک خرفه خدایتا بی فرو
 و آن شجره منته بود و آدم بوی نزدیک شد و گفت تو فاضلتی یا نوح فرمود که نوح بر نوم
 خود دعای بد کرد که بطوفان هلاک شدند و من دعای بد نکردم و پسران نوح کافر بودند و پسران
 من جوانان اهل بهشتند و گفت تو فاضلتی یا ابراهیم گفت ابراهیم با حق تعالی گفت رت
 اری گفت یحیی المؤمن قال اوکم تو من قال بلی و لکن لیطین قلبی و من کتم لو کشف
 انقطاع ما اذدت یقیناً و گفت تو فاضلتی یا موسی گفت حق تعالی موسی را رسالت پیش
 فرعون فرستاد و گفت میترسم که مرا بکشند زیرا که یکی از ایشان مرا کشته ام بر آدم هر قدر از حضرت
 و چون حضرت رسول ص را فرمود که یا علی بر دو مورده برایت را بر کفار بخوان و من با وجود آنکه

سبای

بسیاری از صفات قدس اشته بودم و از ایشان ترسیدم و بر ختم و سوره بر او را بر ایشان خواندم و تندی در پیش
 کردم و دیگر گفت که تو فاضلتی یا عیسی گفت ما در عیسی ریت المقدس بود چون وضع مجلس رسید آواز آمد
 که پروان رویا میرم ازین خانه که اینجا مکان عبادت است نه خانه ولادت و مادری فاطمه بنت هاشم چون وضع
 مجلس نزدیک رسید او در پروان کعبه بود آواز آمد که یا فاطمه در اندرون کعبه در آئی مادر من در اندرون کعبه است
 و من در اندرون کعبه بود آدم صمصمه گفت رت یکو سجود نه کعبه از آن شد بر همه و جب که اینجا
 در وجود آدم علی بن ابی طالب قال رسول الله ان من عبادنا عالم منفعة علمه و در حدیث معراج فرمود
 که گزشتم بقومیکه لبهای ایشان را باختر گیر میچیدند از جبرئیل پرسیدم گفت انجلیاء و العلماء من همک الذین یفقدون
 بلاطع الاحکام و الطاعات اماک و سواها پس فرمودند عالمی که قادر باشد باطاع احکام و سواها غیر آنکه
 و تقصیر نماید محسور میشود با بیود و نصاری کسیکه برساند و تقصیر کند استغفار نمایند از برای او کمال مخلوقات
 منی مرعنا در هواد و ابی سارمن کسیکه سوال شود از علم او پس گمان نماید جناب اقدس الهی بجام دنیا او را
 بجام آتش مجمل بر علم است بلاطع احکام حلال و حرام و بخلی است جناب از حرام جناب سلب نبوی فرمود
 بغزت و جلال الهی بکند هرگاه نماز بکند مقدار که قیامت گمان درش زرد و بدن خفیف شود تا اکل
 ملائشه کنی مقبول گردد کما قال الله انما یقبل الله من المتقین و قال البعاده عشرة اجزاء منه
 طلب الحلال یعنی عبادت ده جزو است نه جزو آن در طلب حلال است نکته آنکه مال حلال مقوی قلب است در طلب
 طاعت قال الله تعالی من لطیبات و علو اصالحا و در تعقیب اعمال صالحه باکل طیب و طلال شجار لطیف است
 تربیت عمل صالح باکل حلال چنانچه مستغنا میشود نیز از بطن دوم آیه کریمه و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربّه
 و الذی حبث لا یخرج الا نکدا طی هر آیه آنکه از زمین بیکو که بیکو میرود باذن اله و از زمین حبث چون زمین
 شوره زار که بمقتضای جبار قبول لایست کرده اند میروید که کراندک و معویه روزی جناب امام حسن ع
 عرض کرد که قال الله تعالی و لا یابس الا فی کتاب من اذین من بکوک کور است و از ریش تو که انبوه
 و نام حسن دارد در کجی ذکر فرموده انجناب آیه مزبوره را تا وقت فرمودند شاره بانکه بلد طیب که بدن آن
 جانب از علقین تا خود شده و موسی ریش او که نمزله کیه است در برن انجناب بیکو برآمده و بلد حبث

که بدن معویه است و از زمین مانده شده و موسی او که بمنزله کیه است اندک روئیده و ملن دویم آنجا بلطیب است
 بایمان و قلوب متقویه باغذیه حلال نبات از عبارت از اعمال خیر و طاعت است نیکو بعل نمی آید و از بدعت
 ننی متقویه باغذیه محرمه که موجب است قلب یسیر و اعلا خیر آنها اندک بسیار کم است در جنبه شر و صادره
 از آنها خباب اقدس آنکه در سوره پست و سیم زبور بدو و میفرماید یا اولاد الهی که با او استن و اولاد لغفله و لغزور
 انفات کنید بجهنم یا یکدیگر من حرام کرده ام بر شما هرگاه بداند آن مکانی که حرام شمارا با تمکان میبرد و بر آنجا بنشیند
 و بت و در سوره شصت پنجم زبور میفرماید یا اولاد یحیی بنی اسرائیل جز آن پادشاهی را که جمیع اطراف ارض
 اطاعت او نمودند تا آنکه متعلق شد در سلطنت پس از فراغ تحویل ملکت ساعی شد و در دو بطل حق و اطاعت
 باطل و مشغول شد بر بنا و عمارات و قلعه ها جمیع اموال انکاء از وزیر خود در خواست مجلس نمود که همه آن عیش باشد
 با نقص و شیب و نیز مجلس عظمی گسترانید از فروش هر رودیا و ملک و اذکان و کردگش آن همه بلاد در محضر بنو
 عبودیت استیاده و جوانان یکتروی و حورای مغنیه و خوش الحان و تمام آلات لهو و لعب و باقی طعنا بگو
 و اما رطیفه و ریاضین بدو مجلس فرین نموده پس اعلام بادشاه نمود چون بر او رنگ مرقع سلطنت قرار گرفت
 نظرفتی ز نمود و ملوک کتب ارض که بخدمت او استیاده چون بعد متقاعد و دلیل و جوانان و علما و بگروای
 و اموات حسنه و سایر نعمتیا و او در همان ساعت وحی فرستادم بنویس که حکمت از یکس عمل و از یکس
 که نیش خود را بر روی او بزد و الغور از شدت سمیت آن اما س نموده و از روی آن بادشاه چشمهای خون و چرک
 جاری و جمیع گوشت روی او همان دقیقه ریخت و از عفونت جمیع اهل مجلس فرار نموده چنان زهر تندی تاثیر نمود
 که جمیع استخوانهای سر او خاک شد باقی مانده جسد بیبر نگاه و دفن او نمودند بدون سر یا داود و لویکان این
 آدم عبره لمنعم نه من محصلی لکنهم متغفلون بله یا دنیا فخله حتی یصل الیه امری سجال خالی النور
 ایفرزند آدم دل بدینا بندید و است چند روزه مطلب تفکر نماید در حال کسی که عزیزترین اهل دنیا و بزرگترین
 عاریت سر است از سر یاران و خواین و امرا و وزرا که اصل عزت آن در نظر اهل بصیرت عین ذلت و
 خواریت چنانکه میباید اگر بزرگ فروشد از پهلوی کوچکانست اگر خاتمی نماید از کیسه دیگر است مجلس عیش
 ایشان از پدماغی چارگان آهسته و وحت معاششان از تنگی احوال تنگستان بر خسته و طعنه طعنه

از آن

از حق بنیان کلرنگ و بقی کلرانشان از رنگ خونین فقران و انک اگر بر لبش نگیرد از مال که ای پادشاه
 و اگر خرد و سمور پوشند و در حقیقت پوست کرم بر زالی مانی که میوزند از رنج دست درویشان است آبی که میوشند
 از رنگ چشم و لایست کرمی ناشان از آتش دل مساکین چرب طعنه آن از پهلوی لغز ضعیفان مسکین
 مرغ کبکشان دانه اشک عیان چیده بره برایشان و در بزه زار پوه زمان چیده و شیرینی شیریشان از بزه
 جان مساکین میوه آبدارشان آنکه دست و باقین زمان پوه و پیر زال در مانده چه قدر بر خود چمندار شده
 آفات آن بافته شود جولایان و شتر باغان چارگان چه قدر زرد نمایند تا جامه فقرشان بافته شود چه قدر
 چوب برشت و پهلوی شکسته جلالت زنده تا چوبی و منقل آن بسوزد و چه قدر سیه کرده و ضعیفان بکند زنده
 بشمی در خلوتشان برافروزند چینی حدیث مت بخت بخور بسته و کدائی خنجر مستند عزت نشسته دست
 سواران در کیسه هر چاره دراز و چشم کدیشان بدست هر بنوا باز پس اغیز ز دنیا این غرض باشد
 به دل بروی بندی اگر معتقد در و زلیت هر توکل ثابت قدم باش و ما من دابة الا علی الله و حقنا و من یتق الله
 یجعل له مخرجا و یزید من حین لا یمتد من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله یبلغ امره قد جعل الله لكل شئ قدرا
 مقام توکل چنانچه اهل تحقیق مشاهده بآن نموده اند که قلب را متعلق بجزا و نواز و بدن خود در عبودیت او
 اندازد و در رضا بقضاء آن و بدن خود را بقوت نماید چنان مرده در دست غشال اصلا و در اندر و تصرف نه هرگز
 که خواهد بر کرد اند و ملا صدایه و توکل حاصل میشود و از حق دیدن و حق شنیدن و حق فرا گرفتن و متوکل چون طفل
 شیر خواره بجز پستان مادر نداند باقی چنین باشد چون باین مقام رسیدی ندانند کفایت کل بهما از نماید
 از دولتی و معصری پرسیدند که توکل از کی بهم رسانیدی گوشت روزی در صحرایا ساعتی در پای درختی رسیده ام
 گنجش از بالای درخت بزین اندام ملاحظه از من دیدم که در مار زار بود و بجزیرت نفتم که این مرغ کور
 از کی آب و دانه میخور و آنگاه دیدم آب و دانه نزد او میبرد و او را میبرد و او را میبرد و او را میبرد و او را میبرد
 و از کتاب بجز سعادت از حسن بن مالک روایت شده که در عوجرا مستطاب بنوی تا مردی متوکل
 کجا و ندو همیشه تجارت از شام بدیده میآمد روزی در دوشامی بر سر بساط رویت و قبل او کشید تا گفت
 ای که معتقد تو مال منست بستان و از قتل من بگذر گفت قتل تو لازم است بجز آنکه در سرتا جگر گفت

مهلتی ده روز کف نما کنیم اما در مشغول نماز شد آنگاه دست بدعا بلند نمود عرض کرد و الهما شنیدم از حضرت
 رسول الهی که هر که توکل کند و ذکر نام تو کند در امان باشد و این دعا آمرزشم الحی درین صحرای سگیزی نذارم و کم
 تو توکل نمودم این دعا خواند یا ذا العرش الجید یا مبدی یا قبال لما یزید یا سئلک یزید و کلک
 الذی مذلک ان عیشک یقتدره الله الذی قدر رب هذا علی خلقک و یوحیک الحق و یبغی کل شیء
 لا اله الا انت یا مغيث اغثنی و بت این دعا بخواند و بخود مید آنگاه سواری دید بر سب سیدی سوار
 و عمامه سبز بر سر ساق تاجر انداخته با و حمله نمود آن سوار یکضربت او را بدو نیم نمود آنگاه ترو تاجرا کرد
 التفات نمود کوفت ای مرد متوکل دشمن تو را کشتم و خدا تو را خلاص نمود کف است بچوان تو کیستی که در چنین
 صحرای اعانت من نمودی گفت من آن توکل و اخلاص تو ام که حق تعالی بصورت ملک کرده در آسمان سیم بودم
 اول بار که این دعا خواندی با خلاص توکل تمام او از غلغله در آسمان اول شنیدم گفتیم آیا چاقه افتاده دویم یا که
 خواندی شورشی عظیم در مملکت افتاد سیم بار که خواندی جبرئیل نازل کرد بمن که فلا نکس غمزه و مبتلا است او را
 در یاب و دشمن او را ملا که ناکه دوست خالص است پس بدانکه من آن توکل با خلاص تو ام که مراد است
 میشدستی الحیال حکیم الهی آمده ام تاجر سجده فیه شکر الله بجا آورد و گفت صدق رسول الله که بمن فرموده که
 هر کس بختی و غمی و حادثه مبتلا شود بیقین صادق و توکل تمام ایزد بخواند حق او را فرج بخشد آن ملک
 تاجر او داع نموده از نظر غایت تاجر بیدیه آمده و اقرار بعضی پیغمبر ساینده فرمود چنین است مبریل
 مرا خبر را و از آسمان احسنی است که حضرت باری تعالی در بار ایتوکلان چنین است چنانچه فرموده من تبارک
 علی الله فهو حسبه مولف که در این خبر طایفه هر شیوه و کجی هر اعمال چنانچه مذمت محققین اهل تعلق عقل است
 و حقیقه توکل خلوص از ماسوی است که حضرت صادق علیه السلام فرموده فوق الایمان یسلم
 بکم است چنانچه فرموده فاصبر لکم ربک و صبر در همه با ما است معنی نماید که سلوة عظم و جبات
 و تارک آن مستحلا نبرد و کافرت و عدا غصبا تا اتم و مستحق عذاب الیم اخرویت و عقوبات دنیوی نیز
 مرتبت است بان وار شده در تفسیر کریمه هناعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فموت یلقون عذابا ازین
 عباس مراد است که غنی و ادنی است در جهنم هرگاه اذن آید شود از کرمی خود جهنم را میخورد و در آن مای است

در این حدیث

که گفت

که شست سال طول آن و سی سال عرض آن از آن یوم که خلق شده الا الان و مان آن مهرت کشاید مکر کوفت
 پنهان و شراب خوانان و نیز آورده که حضرت موسی یوسف و غیره نمود و درین سبب با میان مغرب
 میباشند عرض کرد آن سبب عذاب این اهلان چیست غاصی الله تعالی ان حضرت یوحنا که البحر متی تری
 تدر متنا فلما ضرب معاه تکلم من اخیان یعزب منی فرستاد خدا که زن معصای خود را بدینا قدرت مایینی
 چون موسی معاصد بر یاز و جمعی از ما بیا تکلم نمود پس موسی سواش نمود از این سبب عذاب را کشید یا موسی
 شخصی پنهان در کشتی مبتلا شد بوجع دندان پس دندان او را کشیدند و بدینا انداختند کما هی دندان او افزود
 باین سبب ایما در عذاب از آنوقت انقیص عذاب با میان رسیده و در تفسیر کریمه اهل انکه عذاب است
 وار شده که خداوند اعطی خلق نمود جهنم را تحت ارض سابعه ملک آسمانها از حرارت آن کثایت نمودند بکار
 اله پس خلق نمود جناب قدس اله تعالی خود را عظیمی که اسم آن غاشیه است و نیز که آن را خرفه
 کسی نداند پس امر فرمود بان مار جهنم را بکوفه فرورد سه هزار سال پس لب بهم نمود و نفس کشید آنگاه
 بطافت شد مناجات کرد اله اذن بدو بکنفس کشم پس حقیقا مالک امر نمود او را و ادب ناید در دست
 مالک تا یاز و دو خوست باز نذر از خوف سرزند نمود چنانچه سابق عرش افتاد پس دیدیم محمد و علی و
 حسن و حسین و فرزندان او است و است که عزیزترین خلق خداوند را قسم داد باین اسمی شریفه که از کن او
 بگذرد حق تعالی عفو فرموده و ادب او را که باین اذن جبارت بعرض نموده بود اینها فرمود که دوم مرتبه نفس
 کشید یکی سر و که رستان اثر او است و یکی کرم که تا سنان اثر او است چون یوم القیمه مقام حساب شود
 غاشیه را فرمان دهد که تا دمان بکشاید و در زین الصحرای محشر او را دین بخورده هزار ملک جهنم را با
 هزار یکشد و جهنم لغزه می کشد که هرگاه مهلت الهی بنویسم که حساب اهل خلق ملک میشدند هیچ پیغمبری نماند
 مگر اکارت نفسی گوید خبر پیغمبر آخر الزمان که بر امتی متی گوید آنگاه امر که شود یکوی از شر غاشیه
 صراط نماید بر متن جهنم کشند تا خلای آن بگذرند بار یکبار از مو است و نیز تر از شمشیر نه هزار سال
 راه طریقی هزار ساله بالا هزار است و هزار مرتبه سبب قطره دارد اولی امامت و ولایت اهل بیت و رحمت
 ثانیه سلوة ثالثه مطلق عباد عدل الهی بگذارد که صاحب مطلق بگذرد ان یکبار با ابرصا و مملکت جهنم قلا بها

بدست دارند و در جانی را میبرند و خلق بطراط میروند یعنی بدست چسبیده و بسوی یک پا خود دارند و پای دیگر لغزفتن
 چون پروانه بالین بریزد و لکن جناب محمد مصطفی علی مرتضی در صراط شیعیان حاضر و غیر امتی امتی گوید و ملکه
 دور ایشان گویند بدست سلم ای خداوند علیم غفور العظیم خود در تفسیر متعلقه قوله تا یوم لا یختری الله النبی
 انما معنی یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و جعفر و حمزه و سید ابراهیم و یحیی و عیسی و یونس و هود و نوح و ادریس و اسحاق و یوسف و
 چون برق و فاطمه بر شری از یاقوت سحر سوار و بدوشش مفتاح حوریه و تفسیر امام عمه ما ثور است از تحت
 عرشند از سه یا ایها اناس غشوا البهار کم فاطمه و حمزه از صراط بگذرد همه چشم پوشند الا محمد و علی و حسن
 و اولاد علی برین ایشان پس فاطمه را چادری در بر شد که ریشهای او آونجه باشد خطاب که بسید ای کونان فاطمه
 هر یک چنگ زنید بر ریش از ریشهای چادر فاطمه خلق چنگ زنند بر ریشهای چادر آنجا که زیاده از سه هزار
 هزار می هزار هزار نفر هم بخت یابند روئی عن النبی ص انه قال اذا کان یوم العترة یجمع الله تعالی
 اهل الجنة مصفوا و اهل النار مصفوا فلینظر مصفوا من اهل النار الى مصفوا من اهل الجنة فخر
 رسول و سید مایه که چون روز قیامت شود حق تعالی بفرماید تا اهل بهشت رصف رصف بایند و اهل دوزخ رصف رصف
 مردی از صفهای دوزخ نظر کند بصفتای بهشت و گوید یا فلان یا داری که در دوزخ یا تو فلان یا کوی کرم
 گوید علی پس این بنده گوید خداوند تو میدانی که وی با من یگونی کرده است پادشاه بنده نواز گوید ای بنده من
 برو دست دوست خود بگیر و با خودش در بهشت برتا بنده کان مرا معلوم شود که پنج هیچ بگو کار بد را که ماضی
 نیست ان الله لا یضیع اجر المحسنین آورده اند که یکی از صلحای ماضی کج رفته بود چون زیارت حضرت رسول
 داشت شبانه در خواب دید که حضرت رسول او را گفت که بگو روزی که مرا از من سلام رساند بگو که فدای
 قیامت تو را شفاعت خواهم کرد پس آن مرد با شد از حضرت رسول این بارت را به پیش بهرام آورد و
 گفت از بگو بهیچا که ده بهرام گشت و خیری چند دهم از همه بگو ترین رازن خود کردم آن مرد گفت عمل خیر
 چه کرده گفت رناری چند دهم در راه بهب خود سپید کردم تا هر که از دین با تجد طوع رسد از بهرام
 بنده آن مرد گفت هیچ خیری کرده در دین ماکه قبول راه حق سبحانه و تعالی بهرام گفت آن را بنده ایم و لیکن در
 احسان یک من زن در ویشی است و طفلان یتیم دارد و آن زن مسلمان است و دین محمد دارد و شب عروسی بخانه

زینب صدقه

من آنکه و چراغ بر گرفت و بنشانند و چند مرتبه چنین کرد و بعد از آنکه در عقب دی رفه چون آن زن بخانه درون شد
 که کاشش رسیدند که از برای ما چه چیز آورده اند زن گفت شرم دهم که از دورت به خدای من بهشتی که این
 که باشد شکایت کنم و میدانم که بهشتی آن محتاجند طعامی ندارند باز گشتم و از بهر طعامی که در خانه بود طبعی بر
 دهم و بخانه آن زن بردم آن مرد گفت که یا قسم آنچه میگویم که این بهشتی بخانه می دارم گفت از که گفت از محمد مصطفی
 و آن شفیع المذنبین تو را اسلام میرساند و میگوید که فردای قیامت تو را شفاعت خواهم کرد بهرام که چنین است
 لطیف بشنید که است و شوق آتش در دل آمد و گفت خوش دینی که از محمد است که یک خیر در دنیا شایع
 نمیشود در دنیا که غرضی که مردم اسلام برین عرضه کن آن مرد اسلام بروی عرضه کرد بهرام مسلمان شد سعادت دنیا و
 عقبا یافت از برکات دین محمد ص ای بنده خلاص خود را در راه حق درست دارد باقی بقا لکان بکوب و برین
 که بهرام کبریا آن همه ریشتهای که داشت بیک خیر که در نزد یک حق تعالی شایع بود و تو از سر صدق و خالص خدین
 سال است که گمزنده گمش بر میان بندی و در روزی پنج بار روی کفرت اومی آری و خیرات میکنی و صدقه میدی
 از کرم پنهانیت خداوند خود را و فرد تو کی شایع گذارد و هر خیری که کنی و صدقه که دهی در دنیا کی را عوض داده دهد
 من جاء بالحق فاعثر امثالها و مر جلاء بالسیة فلا یخیری الا مثلیا در دنیا و در عقبا دسیک تو باشد
 و بنیم مقیمت رساند آورده اند که ابو ایوب انصاری اعرابی را دید بر تربت حضرت رسول خدام نشسته بود و همی
 گفت خداوند اتقی این تربت مطهر و این مرقد منور که مرا چهار هزار درم احتیاج است به ابو ایوب گفت این چه
 دعا است که میکنی که از حضرت رسول ع بار بار شنیدم که هر که بر تربت من آید و دعا کند و طلب آرزوش نماید حق
 او را پانزده تومن چهار هزار درم چه خواهی کرد گفت هزار درم قرص دهم و هزار درم بنحو ایام که زنی بخوام که
 درم نفقه کنم و هزار درم سبب سلامی بخرم و در راه خدا میقالی جفا دکنم ابو ایوب بختانی داشت بفروخت و
 چهار هزار درم با عراب داد و چهار هزار درم سبب بکای داد و چهار هزار درم بفقرا و مسکین داد و آن روز
 اوزه داشت و چندان برای خود نگذاشت که افطار نماید شبانه چون نیاز بر خوبت رسید دید در محراب
 و بر هر یکی نوشته و ما انفقتم من شیء منو یخلفه و هو خیر الازقین ابو ایوب بدست که خداوند از برای
 او ستاده سر کشته شد و در هر یکی چهار هزار درم از سرخ بود و بر هر یکی رفته و بنشانند که دوازده هزار درم

یقین

باد و چهار شیخانی که با وجود اینکه در راه بند ما خدا انیقه رحمت کشید آخر الامر آن را برهنه و عریان کردند
و از شیر و نیزه و تیر و سنگ و چوب آن را پاره پاره کردند و عفتایش را در هم شکستند و آن سر که در دلباس
شب بجهت ملک معبود در سجود بود سپهر موی به شراب خور چوب بر لب دندان او میزد و در تغییر لاجرم سرش
آورده اند که روزی خواجۀ کانیات حضرت رسول را در میان آن کرد و فرمود که ام یک از شما خود را از بر آورده
پنهان کرده است که تا نرم زده کرد و لجه از آن کار و مرداد و بر ساحت حضرت امیر المؤمنین که گفت فرمودم
یا رسول الله حضرت فرمود که میدانم که تو بودی یاران را خبر ده از آنچه کرده تا بتوقت اکتفا و اگر چه هیچ کس از
مشرق تا مغرب بتو نرسد رسید و فضا یقین تو حاضر تو نبسته کرد حضرت امیر که گفت یا رسول الله درش
میگذشتم مرد از انصار را دیدم در خواب بود و پوست خربزه و خیار میچید دانستم که کرسنه است و گویم
که مرا به بند و از من مجبور شود باز گشتم و بجا نه شدم و دو قرص که از بر افطار خود کدشته بودم پیشش
بردم و گفتم این قرصها را بستان و یکبار از آن قرص شکن چون خفتی کرد گفتم آنچه تو را از زوایت
از میوه و طعامها بخواه تا آن پاره قرص چنان شود پس چنان شد پس آن دو قرص خورد و در دادم و جواب
گفتم اگر چه او اهل آن نباشد من اهل آنم از حق تعالی در خواهم تا او را مؤمن و مخلص گردانم پس گفتم خدا
بجای من و آل من که او را مخلص و مؤمن گردان در ساعت آن مرد را دیدم بر در آتش رو سجده کرد گفتم
حال چیست گفت یا علی در دل فریاد و شهادت بود این ساعت حجاب را گویا از پیش چشم برداشته است
و دوزخ را بمن نمودند و شک و شبهه از من زایل گردید پس حضرت رسول فرمود یا علی حق تعالی بعتبار
هر چه از آن قرصها کوشی در بهشت از برای تو کرم است که در بر کتر از دنیا و بتوجه کند و ز قیامت
مؤمنان را از کافران و مخلصان را از منافقان و حضرت رسول فرمود این آیتی و قوی
و خیر من آنست که بعد ی یقینی دینی و یقین من عیدی علی بن ابی طالب بدستیک برادر و وزیر
من و بهتر کسی که میکند پس از من که دوام مرا بگذارد و وعده مرا است که در انداختن این ابطال است
و از حضرت امام حسین علیه السلام منقول است که فرمود که چون خدایم حضرت رسول را از دار قیامت برانداخت
رحلت کرد پدرم حضرت امیر المؤمنین را نداد و داد که هر که را بنزدیک حضرت رسول فرستد و وعده و نذر

بیاید

بیاید و از من بستاند پس هر که می آمد آن مقدار که طلب میکرد حضرت امیر دست در زیر مصلی میکرد و
پروان می آورد و بدان کس میداد خبر بجز خطاب رسید ابو بکر با جماعتی از مهاجر و انصار نشسته بودند و آنرا
در آمد و گفت از شما که ام یکی وصی حضرت رسولید اشاره با بوی کردند گفت تو نه و حضرت رسول گفت ای
ار گفت بیا را آن هشتاد و شتر که حضرت رسول را از برای من صفا شده است ابو بکر بجز بکر گشت عمر کو اید
و گفت اعرابیان جاهل باشند آن مرد اعراب که گفت بخدا که تو وصی و خلیفه و جانشین منی و برانگیزمت
حضرت امیر را آورد چون چشم آن حضرت بر اعراب افتاد گفت ایمان آورده تو و اهرمت تو اعراب گفت
که ابر میبندم که تو خلیفه و وصی رسول خدا ای بختی و شرط میان من و حضرت رسول این بود اعراب گفت ایما
آورده ام پدرم حضرت امام حسن را گفت تو و اعراب بطلان وادی وید و نداده که یا صالح چون
تو را جواب گوید بگوی که امیر المؤمنین منم تو را اسلام میرساند و میگوید که پاران هشتاد و شتر که حضرت
رسول را از برای من اعراب صفا شده است ایشان بدان وادار شده اند امام حسن را آواز داد جواب داد
که بلیک یا رسول الله امام حسن منم پیغام بگذارد و آواز آمد که سمعنا و اطاعت در حال زمام ناکه از زمین
بر آمد حضرت امام حسن منم زمام ناکه را بگرفت بدست اعراب داد و فرمود بکش و بکشید و ناکه پروان
مرا بآن صفت که اعراب گفته بود تا هشتاد و شتر تمام شد اعراب آواز بلند شهادت کردند گفت
مَنْ مِثْلُكَ يَا امیر المؤمنین است گفت اعراب که بعد از رسول را و اهلها بنود و جانشین حضرت
پیغمبر بود قول قیام حکایت عن ابراهیم بن دینا کیف عقی الموی فی غیر هذا و اندام بنما که مرده
چگونه زنده میگردد تا خاک شبیه از بصر بصیرت این کور دلان بر خیزد اگر مرا معلوم است در سبب این سوالها
اقوال دیگر است که اشک جبرئیل بر ابراهیم را جزداده بود که تو از محمدان سر پرده دولت و خلت و ندی
دل کشی و اتخذ الله ابراهیم خلیله بگوئی آسمان و زمین خواهند سایند و حضرت ابراهیم مدینه نگاهار
رکشید تا از صراط قش طاق شد و روی منت طاق بالا کرد و گفت خداوند منم تا که مرده را چگونه
زنده میکنی حق تعالی اخطب که داوود قومین قال بلی و لکن لیطعن قلبی یا ایمان نذر گفت خداوند
ایمان دارم ولیکن میخواهم تا دلم قرار گیرد که تو مراد و دست خود گرفته و خلیل خود خوانده یا کریم لایزال

و قول دیگر آنکه ابراهیم گفت خداوند عالم یقین حاصل است که تو بر قدرت کمال مرده رانده بگریز اما
 میخواهم که یقین یابی هر کرد که چون این دولت بمن موعود است و لیکن من الموقنین ابراهیم را
 علم یقین بود و من یقین نمود اما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خبر عالم یقین است بمن یقین
 زیرا که عالم علوم اولین و آخرین بود بخواروی کسی دعوی تو کشف العطاء ما از دوت یقینا نکرد
 بر سر منبر عباد و انوار عرش گفت حضرت ابراهیم با درجه خلعت و مرتبه نبوت خواسته بود از حق سبحانه و تعالی که
 شعله علی باشد و در حدیث آمده که حضرت پادشاه عالم چون ملکوت آسمان را بکفرت ابراهیم نمود بکار
 عرش بگزینت نوری عظیم دید گفت خداوند این نور چه نور است گفتند که نور صافی و برگزیده من محمد است
 و در بهر آن نور دیگر دید گفت خداوند آن نور دیگر چیست گفت نور برادر او علی بن ابیطالب است
 گفت خداوند نور دیگری بنمیزد یک آن هر دو نور گفت آن نور فاطمه است و حضرت محمد که نزدیک
 و شوهر است دوستان خود را جدا کند از آتش چنانکه مادر فرزند را از شیر جدا کند و از برادرش که او
 فاطمه نام کرده اند گفت خداوند او نور دیگری بنمیزد گفت آن نور فرزندان حبیب من حسن و حسین
 سیدان شبان اهل بیت گفت خداوند آن نور دیگری بنمیزد که کرد ایشان در آمده است گفت آن نور
 اما نند از فرزندان امام حسین که حجتان مستند در زمین گفت پادشاه ما نورهای بسیار بنمیزد
 در آمده است گفت آن شیعه و یحییان امیر المؤمنین اند و یحییان فرزندان او گفت پادشاه ما اینها را بکه
 حضرت شمس گفت به پناه و دیگر گفت نماز که از بدن و بیشتر در دست است کردن و سبب از نماز بلند
 گفتن و پیش از رکوع قنوت و سجده کردن پس حضرت ابراهیم گفت خداوند از شیعه علی کرد
 و حق تعالی حضرت رسول را خبر داده در قرآن دانی آیه فرستاد و آن من شیعه ابراهیم از جلد بر
 بقلب سلیم و قول دیگر آنکه حضرت ابراهیم از حق تعالی شنیده بود که مؤمن در سر بر سر بر سر بر سر
 باشد مرغان پسند در هوا بر پشت پر دراز گیرند بمرغ کرد بخاطرش رسد که کاش این مرغ بریان بود تا از
 در تاول که در در حال باد بر نوزد و مرغ از هوا بریان شود و پیش مؤمن آید تا چند آنکه خواهد تاول کند
 چون دست باز کرد در روح نقیض قالب آن مرغ در آید و پرواز کند ابراهیم خواست که مثل آن معاینه کند

گفت بر آید

۱۴۶
 نسخ

گفت بر آید کیف یحیی المؤمنه از کتاب مجلس المیقین در باب مصنف مستحق فخره میفرماید
 و افضل المستی از اهل علم باشد و نکته آن واضح است بعد از خطه معصود و عرض از ایجاد کما فی حدیث
 القدسی گفت کما فی حدیث ان اعرف خلقت الخلق لک اعرف و قوله لا و خلقت ابن و انش
 الا لیخبدون ای یعرفون و نکته تغییر لیبعدون بل یعرفون آنکه مقصود کمال معرفتی است که از راه عبادت
 شرعی حاصل شود نه از ریاضات نامشروع و تفاوت باطله از صوفیه و غیر هم و حق و اولی باین وجه مقرر
 الهیه انجاعت اهل تقوی معرفت باشد که محمول غرض الهی از ایجاد باشند و در حقیقت بالذات
 مقرر است بجهت این صنف از انجاست که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نور است که هرگاه جمیع دنیا را بقیه
 واحد کنم و عالم مؤمنان هم خوف بقیه دارم در حق او هرگاه جمیع دنیا را از جهل فاسق منع نیام
 الا یک جوع آب که در حال عطش باو هم خوف ابراف دارم و از جانب عیان ابطال است نور است
 که صدقه بر رخ وجه است که در هم واحد عشره و این صدقه بمؤمن صحیح البدن است و دوم در بعضی
 و این بر مؤمن فقیر است سیم در هم بسبعه و این صدقه بر ارحام است چهارم در هم تسعین است
 و این بر ابواب است پنجم در هم اقصی است از صد هزار در هم و این صدقه بر طالب علم است و در
 خبر منور و دارد شده که ملکه برای خود را علما میماند و مجلس ایشان رغبت میسازد و برایشان
 استغفار میسازد ملکه هر موجودی از آسمان و زمین و ماهیان دریا و نجوم بجهت ایشان استغفار میسازد
 و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام دارد شده که پدر و مادر و برادر و قیامت تا جایی نرسد که نور آن نور
 هزار راه رود و در حلقه بر او پوشند که بقیه نیاید جانب مستطاب بنوی فرمودند هر کس تعلیم
 یک مسئله نماید حق تعالی روز قیامت هزار قلابه از نور در کردن او اندازد و هزار گناه او را بخوناید
 و در اوست هزار شهر بر او بنا کند از طلا و بهر موی که در حق او است ثواب حج و عمره نویسد عن النبی
 علیه السلام یخرجون من النار لثقتهم یوم القیمه الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء و دارد شده که چون
 ایمان است پیغمبر آخر الزمان را بجهنم اندازند و مطیعان اهدی جود و در سابق عرش
 اندازند با هر جود عالمی باشد که حاجی از نور بر سر نهاده و لباس از نور پوشیده و بر مرکبی از نور

تا نزدیکی عرش که رسد خطای بیکدیگر رسد که اینها را نزدیک محمد تم برب حوض کوثر بر چون بد آنجا رسد
 جابر سول الله ایشان را بدست خود آب دهد پس جبریل گوید یا محمد خود بهشت خرام رسول بمانان فرماید
 شما پیشتر دیدم من از عتبت شما اگر دانه باشد یا درم نگاه هر عالم با قوم خود بهشت رفو چون
 بر صراط بگذرند مردی از فقر جنم عالم را آواز دهد که مرا فریاد رس عالم گوید آنها را در این بخش خطاب غفو
 رسد که ای عالم ردا بدوزخ فرو گذار و او را بر آواز عالم ردا فرو گذار و او را بر آواز دهر ریش از ردا
 هفتاد تن از جنمیان در آویزند آگاه او از دیگر آید که مرا فریاد رس عالم گوید تو گیتی جوابی ده که
 که در فلان سفر با تو همراه بودم عالم پنج ساقی ردا فرو گذار و او را بخت دهد و هم چنین چندین
 کس را در آنجا اندوخت یا بند تم بیاید و بعد از آن فیقول من انت گوید آیم که تو را دیده بودم
 اسم تو شنیده بودم و نادیده تو را دوست داشتم او را نیز شفاعت نموده بخت یا بد آگاه خطاب از
 محمد رحمة و جلال الله رسد ای جبریل که عالم را دوست دارد نادیده من اول استم که بر عاصیان
 رحمت نمایم هر چند عاصیان لکن نادیده دوست داشته اند زیرا اگر بمانان نرسد که همه را از آذنایم
 در دست من زکوة در کاغذ از جناب مستطاب بخورم و بسکه ملعون ملعون بالحق لایزال که غیر ملعون
 است ملعون است کسی که زکوة مال خود نهد مرا دشمنی که از غیر دیرت دوست ملا که زکوة آن داد
 شده و نیز در کتاب کاغذ مذکور است از ابی عبد الله ع ما ثور است که ماصناع مال فی بر ولا یحجر الا
 بتضییع الزکوة غیر ضایع و تلف نشود مع مال نه در بیا بان و نه در دیا مگر آنکه در زکوة آن فقیر
 واقع شده باشد و در همان کتاب از پیغمبر ص منقول است که ما من رجل اذ الزکوة فقطقت من
 ماله ولا سئها احد فزادت في ماله غیر هیچکس زکوة نداده که از مال او کم نشود و هیچکس منع زکوة
 نمود که مال او زیاد کرد ای صل جنانکه دادن زکوة باعث افزونی مال میشود دادن باعث نقصان
 آن مال میگردد و دیگر حضرت ملک متعال در کلام محمد خود چندین جا فرموده از آنجمله در سوره آل
 عمران اجار نموده که ولا یحسبن الذین یجملون با انهم الیه من فضله هو خیر الیه من یوثر لهم الیه
 خلاصه مضمون بنا بر آنچه مفسرین ذکر کرده اند آنکه پسندارند آن کس که بخل و مساک می کنند

درین باب

در مال که خدا بعتا بفضل خود بدیشان داده یعنی زکوة آن را میدهند که این از برایشان خوب است بلکه این
 از برایشان بد است که غنای مال طوق کرد و برگردن ایشان روز قیامت ملا که بآن بخل کرده اند
 و مر عذاب است میراث آسمانی و زمین و مالک جمله خدا بعتا است پس درین عایت سر آنکه چند روزی عاریه
 در نزد کسی است چندین بخل بودن و مال او را صرف راه او نمودن و جهر نداد و خدا بعتا با بخل میکند
 از منع و عطا یا جبر دار و دانا است و ایضا در کلمه از محمد بن مسلم منقول است که تغییر آن مذکور را از
 حضرت ابی عبد الله ع پرسیدم فرمود یا محمد ما من احد یمنع من زکوة ماله شیئا الا حبل الله ذلک یوم القیمة
 یغاث من نار مطلقا عنقه نهش من لحمه حتی یفرغ من الحساب حاصل خبر آنکه هیچکس نیست که منع کند
 از زکوة مال خود جز سر آنکه گرداند الله تعالی آن را روز قیامت از دامن او کشد که برگردن او چیده
 از گوشت بدن او گرداند آنکه حساب خلق پرورخته گردد و هم در کاغذ از حضرت ابی عبد الله ع منقول
 است که مضمونش اینست که من مع صاحب مال از طلا یا نقره که زکوة مال خود نهد مگر آنکه محسوس گرداند
 او را خدا بعتا روز قیامت در صحیفه هموار و صحرای هموار آن صحیفه بعتا بود بر آن باشد که پیشتر باشد
 رساله او گردید یا حجتی بکند امید که زکوة ندهد باشد و تسلط سازد بر او و عظیم که شرح ندهد باشد
 و آن مار قصد او کند و او گریزان گردد و چون پند که خلاصی ندارد دست خود را بدین مار دهد پس بخاید
 دست او را چنانکه خاییده میشود تر و بعد از آن طوطی می شود در گردن او و این مضمون قول خدا
 فاما است سبط قون ما یجلبو به یوم القیمة و نیست مع مال از شتر یا گوسفند یا گاو که زکوة اگر اندازد
 مگر آنکه جسس کند خدا بعتا او را روز قیامت در صحیفه ای همواری که آن حیوان پای بر او بندد و لکه مال نماید
 هر که ام که شمش دار باشد و بگرد هر حیوانی که دندان داشته و بشاخ زنده هر حیوان که شخ دار باشد
 و مع صاحب مال از نخل یا تاک یا زرع نیست که زکوة آن را نهد مگر آنکه آن زمین را خواص باغ باشد
 و خواه مزرعه و غیره تا هفت طبقه زمین طوق گردد و برگردن او اندازند با مر خدا بعتا تا روز قیامت
 و نیز خدا تبارک و تعالی در سوره برائت خطاب نموده به پیغمبر خود که برساند بمانان خود که و الذین یخفون
 الذهب و الفضة و لا یفقدونها فی سبل الله تا آخر آیه یعنی آنکه طلا و نقره جمع میکنند و آن را در راه خدا
 صرف نمی نمایند پس مرده ده ایشان را بعد از ایامی در دنیا که فروخته شود و آنش بر آن طلا و
 نقره در میان آتش جهنم بخت آنکه در میان آتش باشد بر بالای آتشی که از آتش فروزند تا نیابت سرف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المنيب
الذي بعثه في هذه الأمة
مبعوثا بالحق والهدى
والرحمة والبركات
التي لا تحصى ولا تعد
والتي لا يدرى مداها
ولا يحيط بها الوصف
ولا يصفها الوصف
ولا يحيط بها الوصف
ولا يحيط بها الوصف
والذي بعثه في هذه الأمة
مبعوثا بالحق والهدى
والرحمة والبركات
التي لا تحصى ولا تعد
والتي لا يدرى مداها
ولا يحيط بها الوصف
ولا يصفها الوصف
والذي بعثه في هذه الأمة
مبعوثا بالحق والهدى
والرحمة والبركات
التي لا تحصى ولا تعد
والتي لا يدرى مداها
ولا يحيط بها الوصف
ولا يصفها الوصف

و تا بیده کرد پس داغ کرده شود بانه پشیمان و پشتمای ایشان پس گویند این آن خبر است که برای
جمع گردید پس بچشید چنانکه دوست بسیارید شنیده و نه آن را در یابید که چگونه است گفته اند که سبب داغ
کردن پشیمان و پهلوی است چست که عضو دیگر را در خنک کنند فرموده اند که ضرر و از داغ کردن این
عضو بیشتر است چون شست است بر عضو ریشه که داغ و دل و جگر است و نیز گفته اند که داغ کردن پشیمان
چست است که چون فقر را دیده اند که بر آن زده اند و پهلوی چست که از فقر اهل و خانه کرده اند و شست
بجهت آنکه از فقر او پشیمان گردانیده اند دیگر از حضرت رسول ص مروست که فرمود که من کان له مال ولم
یرک منه بشرة کل یوم یفک ملک من القرآن مات فی قرینة مدینة مؤمن فرماید که هر کس که از مال خود
و باب اللعنة مفتوح علیه باللیل والنهار کلما قال یارب قال له قال له یکت یا ملعون یا عاصی و بعد
فرموده قریب من النار یعنی آن حضرت فرموده که هر که مال باشد و زکوة نهد و پشیمان
هر روز هزار فرشته باشد و زکوة پس اگر در ده یا شهر او مؤمن بر میزد از کس که آید از مال خود
و در لغت کن ده کرد و در او در پشیمان و زکوة هر وقت که یارب بزبان او روحی تعالی گوید خواهد
پشیمان طعون اعراسی و او را از حق حق دور کنند و در هر روز اندازند قال رسول الله ص ان مانع الا
فی النار و لو عبد الله الف سنة عبادة مانع الزکوة فی النار و لو عبد الله عبادة داود و عیسی لم یزدد
رسول خدا ص که هر که مانع زکوة شود یا زکوة مال نهد اگر چه بنده باشد که هزار سال عبادت کرده باشد
حق تعالی آن طاعتها نپذیرد از او و در هر روز محله کند و فرمود که مانع زکوة در دوزخ رهو اگر عباد
داود و عیسی کرده باشد و در جای دیگر فرمود که مانع از زکوة کالذی یاکل لحم اختر بر او شرب اختر و ما
عذاله سوا این یعنی زکوة هم چنان است که گوشت خوک خورده در میان فضایل دادن
زکوة بد آنکه اعظم فرائض شرعی بعد از نماز و روزه زکوة است و ادان آن ثواب عظیم دارد و پشیمان
برکات مال و دفع تکلیف شدن او است چنانکه آن کریم با ضمنت و دهنده بهمت در قرآن مجید در پاره
تقریر فرموده که مثل الذین یتفقون الاموال فی سبیل الله کثیر حبة انبت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
والله یضاعف لمن یشاء تا آخر خلاصه معنی آنکه مشران کسان که صرف میکنند مال را خود را در راه
عذا مشر کسی است که دانه کاشته باشد و از آن دانه هفت خوشه برود و در هر خوشه صد دانه حاصل
بر داشته یعنی آنکه در راه خدا میخانه داده شود یکی هفتصد می شود و الله تعالی می افزاید بر آن مقصد

نیز بارک

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المنيب
الذي بعثه في هذه الأمة
مبعوثا بالحق والهدى
والرحمة والبركات
التي لا تحصى ولا تعد
والتي لا يدرى مداها
ولا يحيط بها الوصف
ولا يصفها الوصف
والذي بعثه في هذه الأمة
مبعوثا بالحق والهدى
والرحمة والبركات
التي لا تحصى ولا تعد
والتي لا يدرى مداها
ولا يحيط بها الوصف
ولا يصفها الوصف

نیز بارک کسی که خواهد و خدا بی نهایت صاحب رحمت است یعنی آنکه از فرایین و ملک او نیست و آنکه خواهد می تواند
داد و علم او بسیار است و میداند که شش شش زیاده اند که مذکور شد گفت و بدانکه زکوة در لغت نازنین
زیادتی احوال است و زکوة را بدین جهت زکوة نامیده اند که باعث افزاینده برکت مال می شود و این
دادن زکوة دست تعدی و ظلم حوادث روزگار از اموال دینداران زکوة می شود و در کتب
از سرور عالم و عالمیان محمد مصطفی ص منقول است که فرموده حقیقوا انواکم بالزکوة یعنی در حقیقت
و ظلم محکم امن و امان در آورید مالهای خود را یعنی بپادان زکوة که چون زکوة مال خود بدید محفوظ
بگردد آن مال از جمیع بلیات یکی از شریعت حدیث نبوی ص در طی این حدیث شریف حکایتی نقل
کرده و حاصل مصفون آن اینست که مردی از تجارت که پوسیده زکوة مال خود دادی و تا غیر از دست
ادای آن جایز نداشت و نقد و جنس خود را در حصص حصین آید و زکوة از اجزای آن محفوظ داشتی
و حق مال دیگری از تجارت کار او پشیمان که داشته بود که جمعی از اهل بغیر و طغیان بشهر ریختند و دست
نقدی تجارت مال مسلمانان را آورده و بتاراج میراندند تا آنکه نایره آن فساد شده و بگفتی
که کار او پشیمان مذکور بود رسید جمله اموال آن کار او پشیمان پایمال حوادث و دست بر تجارت
کران کردید خبر بان تجارت رسانیدند که فلان مال تو بتاراج رفت آن مرد و دست اعتقاد گفت
مال من بتاراج می رود زیرا که من آن مال را در حصاری محفوظ کرده ام که کسی دست بان نتواند
رسانید از قضا قبل از آنکه آن قوم بآن موضع رسد آن حجره منهدم گشته آن مال در زیر باران
چون آن طایفه با آنجا رسیدند و آن حجره را خراب دیدند متوجه گشتند از آن مقام در گذشتند
بعد از بیرون رفتن آن قوم ضایعه تجارت مذکور با جمعی دیگر بر سران مال آمده حال بدان منوال
مشاهده کردند آن خاک را بیرون ریخته مال را بر جای دیدند مردمان تعجب نموده استغفار آن
از آن تجارت کردند گفت حدیثی از جناب سبط بن بنی رسیده که فرمودند حقیقوا الاموالکم
بالزکوة و من زکوة این مال را داده بودم ازین جهت خاطر من جمع بود که خلاصه از برکات
زکوة دست تعدی چنان حادثه بر دهن تقریف آن مال رسید و حضرت حکیم متعال عزت نه
چست حفظ آن ویران آن بنا را قلعه محکم گردانید و نیز در شرح حدیث مذکور حکایت نموده اند

نیز بارک

در خانه المنج و تفسیر آیه آن نیز من است حضرت العقی ایمن فرموده است که این عباس روایت است
 که شعیب از دوشتر پرسید که توفیق و امانت او کجا معلوم کرده صفورا قصه سنگ از سر چای برداشتن
 و کشیدن دل و صورت مصطفی و امر کردن با که از عقب وی رود باز گفت و مانند این توفیق
 معجزه که از موسی هم ظاهر شد بر دست امیر المؤمنین عصاره شده چنانکه آورده اند که چون امیر المؤمنین
 عالم باشکر روی بصغین آوردند در بعضی از منازل فرود آمدند که آب نبود مردمان و چهار بابا
 سخت تشنه شدند و هر چند که آب طلبیدند نیافتند حضرت امیر از این قصه آگاه گردید و گشت
 و باشکر باره راه برشت بعد از آن از راه عدول کرده بدری رسیدند که در میان بیابان بود
 راهی در آن ویر بود و گفت درین حوالی آب هست گفت از اینجا تا آب دو فرسنگ راه پیش رفت
 پس لشکر گشت یا امیر المؤمنین اگر صواب باشد حوز را با نجاری رسانیم پیش از آنکه جان باطله
 ساقط شود فرمود حاجت بآن نیست پس وی بقبله دعا آورد و مناجات فرمود پس بوضع
 فرمود که اینجا را بکنید مردمان پل تیر بر گشتند و آن زمین را باره بکنند سکنی بزرگی نمایان شد پس
 اطراف آنرا از خاک پاک کردند و هر چند خواستند که آن سنگ را بردارند نتوانستند امیر المؤمنین
 فرمود که این سنگ برابر آب است بعد کنید در برداشتن آن همه مجتمع شدند و هر چند کوشیدند
 بجای نرسید گشت یا امیر المؤمنین از تحت قدرت ما بر دست حضرت پای از کتاب بردارید و
 استین باز نور دید و دست مبارک در زیر آن سنگ کرده بجنبانید و بر کند و چند کام بند حش
 ابی صاف و خنک پرورد آمد که از برف سرد تر و از شیر سفید تر و از غسل شیر نیز بود پس همه مردمان
 و چهار بابا از اینجا آب خوردند و مشکها پر از آب کردند و راهب از بالای در میگرست
 پس حضرت آن سنگ را بجای خود نهاد و فرمود تا از خاک پر کردند و آن نایب کردید
 راهب گفت امیر مردمان مرا فرود آورید او را فرود آورند و باید و نزد یک امیر المؤمنین بستاند
 و گفت تو پیغمبر مرسل فرمودند که گفت فرشته مقرب گفت نه ولیکن وقتی رسول خدایم محمد بن
 عبدالله که قائم پیغمبران است راهب دست بردست امیر المؤمنین نهاد و گفت بشنید آن را

که یک از جماعت دیداری که از ادای زکوة خود را مخافتند شش ساله با متشال فرمان جوب
 الاذعان کریمه و آذین فی الناس بالحق از دیا خود روانه سفر بیت العقیق کردید در یکی از بلاد
 که بر سر راه واقع بود نزول کرده داخل شهر شد مردانی دید که نهری در آن جاری بود و مردمان
 با سنج تر دو داشتند و از آن نهر آب بر میداشتند برای وضو بآن سرد آب میماند با خود داشتند
 که مبلغ خطیر ز در آنجا بود آن را در گوشه گذاشته چون از وضو فارغ میشدیم آنرا فراموش کردیم
 سنج طرش نرسید تا که روان کوح کرده یکم حله از آن دور شد چون امکان مر حبت بخشید
 درگاه الهی شد گفت اگر تو ما را امر کردی که زکوة را احصا اموال خود کردیم و من زکوة مال
 خود را داده و فرمان تو را کردن نماده ام و بدیتی از پیغمبر تو بارسیده که حصنوا اموالکم
 با زکوة اگر این جز صبیح است مال مرا محفوظ دار تا بمن برسان پس حضرت الله تبارک و تعالی
 می فرستاد آن مال بدیگرم نموده که بعد از آن هر کس از اهل آن بلده اراده دخول آن سرداب
 میکردند آن همیان را مار عظیم خیال کرده بر می گشتند تا از ترس و بیم آن مار عظیم ترک
 سرداب نموده در سرداب آمد و در دنا و قرقه آمد و از سفر باز گشته حبه تعلیقش
 آن مال با موضع شتافت هر چند جستجو نمودند و از آن سرداب نریافت احوال پرسید
 گفتند ادکی اینجا سردابی هست ولیکن مازی عظیم در آن بهم رسیده و کسی جرأت نمیکند
 که با سنج از این حبه راه آن رسد مع کرده ایم گفت آن مار از من است و من آن را
 که شش ام مردمان معنی آن سخن را نفهیده عمل بر چون او کردند گفت اکنون این در
 کشت بید تا به بنم درین موضع چیست القصه چون در گشوده شد آن همیان را دیدند
 و از حقیقت آن پرسیدند مرد سر گذشت خود را برای ایشان حکایت کرد و تعجبها کردند
 و از اهل بیت ظاهرین مروی که هر کس زکوة مال خود را بدد از روی طوع و رغبت خداست
 هشت بعد هر دانه یا هر سوه یک قنطار طلا و یک از نقره و یک از لؤلؤ و یک از زبرجد و یک از یاقوت
 و یک از کوهر و یک از نوزب العالمین بر عطا فرماید و یکس زکوة نهد مگر آنکه مالش زیاده شود
 و دیگر حضرت پیغمبر فرموده که زکوة اموالکم تقبیر صلواتکم زکوة مال خود بدید تا نرسد قبول

در خانه المنج و تفسیر آیه آن نیز من است حضرت العقی ایمن فرموده است که این عباس روایت است
 که شعیب از دوشتر پرسید که توفیق و امانت او کجا معلوم کرده صفورا قصه سنگ از سر چای برداشتن
 و کشیدن دل و صورت مصطفی و امر کردن با که از عقب وی رود باز گفت و مانند این توفیق
 معجزه که از موسی هم ظاهر شد بر دست امیر المؤمنین عصاره شده چنانکه آورده اند که چون امیر المؤمنین
 عالم باشکر روی بصغین آوردند در بعضی از منازل فرود آمدند که آب نبود مردمان و چهار بابا
 سخت تشنه شدند و هر چند که آب طلبیدند نیافتند حضرت امیر از این قصه آگاه گردید و گشت
 و باشکر باره راه برشت بعد از آن از راه عدول کرده بدری رسیدند که در میان بیابان بود
 راهی در آن ویر بود و گفت درین حوالی آب هست گفت از اینجا تا آب دو فرسنگ راه پیش رفت
 پس لشکر گشت یا امیر المؤمنین اگر صواب باشد حوز را با نجاری رسانیم پیش از آنکه جان باطله
 ساقط شود فرمود حاجت بآن نیست پس وی بقبله دعا آورد و مناجات فرمود پس بوضع
 فرمود که اینجا را بکنید مردمان پل تیر بر گشتند و آن زمین را باره بکنند سکنی بزرگی نمایان شد پس
 اطراف آنرا از خاک پاک کردند و هر چند خواستند که آن سنگ را بردارند نتوانستند امیر المؤمنین
 فرمود که این سنگ برابر آب است بعد کنید در برداشتن آن همه مجتمع شدند و هر چند کوشیدند
 بجای نرسید گشت یا امیر المؤمنین از تحت قدرت ما بر دست حضرت پای از کتاب بردارید و
 استین باز نور دید و دست مبارک در زیر آن سنگ کرده بجنبانید و بر کند و چند کام بند حش
 ابی صاف و خنک پرورد آمد که از برف سرد تر و از شیر سفید تر و از غسل شیر نیز بود پس همه مردمان
 و چهار بابا از اینجا آب خوردند و مشکها پر از آب کردند و راهب از بالای در میگرست
 پس حضرت آن سنگ را بجای خود نهاد و فرمود تا از خاک پر کردند و آن نایب کردید
 راهب گفت امیر مردمان مرا فرود آورید او را فرود آورند و باید و نزد یک امیر المؤمنین بستاند
 و گفت تو پیغمبر مرسل فرمودند که گفت فرشته مقرب گفت نه ولیکن وقتی رسول خدایم محمد بن
 عبدالله که قائم پیغمبران است راهب دست بردست امیر المؤمنین نهاد و گفت بشنید آن را

در خانه المنج و تفسیر آیه آن نیز من است حضرت العقی ایمن فرموده است که این عباس روایت است
 که شعیب از دوشتر پرسید که توفیق و امانت او کجا معلوم کرده صفورا قصه سنگ از سر چای برداشتن
 و کشیدن دل و صورت مصطفی و امر کردن با که از عقب وی رود باز گفت و مانند این توفیق
 معجزه که از موسی هم ظاهر شد بر دست امیر المؤمنین عصاره شده چنانکه آورده اند که چون امیر المؤمنین
 عالم باشکر روی بصغین آوردند در بعضی از منازل فرود آمدند که آب نبود مردمان و چهار بابا
 سخت تشنه شدند و هر چند که آب طلبیدند نیافتند حضرت امیر از این قصه آگاه گردید و گشت
 و باشکر باره راه برشت بعد از آن از راه عدول کرده بدری رسیدند که در میان بیابان بود
 راهی در آن ویر بود و گفت درین حوالی آب هست گفت از اینجا تا آب دو فرسنگ راه پیش رفت
 پس لشکر گشت یا امیر المؤمنین اگر صواب باشد حوز را با نجاری رسانیم پیش از آنکه جان باطله
 ساقط شود فرمود حاجت بآن نیست پس وی بقبله دعا آورد و مناجات فرمود پس بوضع
 فرمود که اینجا را بکنید مردمان پل تیر بر گشتند و آن زمین را باره بکنند سکنی بزرگی نمایان شد پس
 اطراف آنرا از خاک پاک کردند و هر چند خواستند که آن سنگ را بردارند نتوانستند امیر المؤمنین
 فرمود که این سنگ برابر آب است بعد کنید در برداشتن آن همه مجتمع شدند و هر چند کوشیدند
 بجای نرسید گشت یا امیر المؤمنین از تحت قدرت ما بر دست حضرت پای از کتاب بردارید و
 استین باز نور دید و دست مبارک در زیر آن سنگ کرده بجنبانید و بر کند و چند کام بند حش
 ابی صاف و خنک پرورد آمد که از برف سرد تر و از شیر سفید تر و از غسل شیر نیز بود پس همه مردمان
 و چهار بابا از اینجا آب خوردند و مشکها پر از آب کردند و راهب از بالای در میگرست
 پس حضرت آن سنگ را بجای خود نهاد و فرمود تا از خاک پر کردند و آن نایب کردید
 راهب گفت امیر مردمان مرا فرود آورید او را فرود آورند و باید و نزد یک امیر المؤمنین بستاند
 و گفت تو پیغمبر مرسل فرمودند که گفت فرشته مقرب گفت نه ولیکن وقتی رسول خدایم محمد بن
 عبدالله که قائم پیغمبران است راهب دست بردست امیر المؤمنین نهاد و گفت بشنید آن را

والله ان محمد رسول الله وانك وصي رسول الله وحق الناس من بعده امير المؤمنين ثم عهود
وشرائط ايمان بدو فرمود و فرمود تو را چه خبر بر اسلام داشت بعد از آنکه برخلاف ملة اسلام بود
گفت يا امير المؤمنين بناي اين دير براي آن گروه کرده اند که در کتب سابقه مذکور شده و علمای
ما خبر داده اند که درين حوالی چشمه است و سنک عظيم بر بالای آن و چکس راه بدان نزد
پیغمبری یا وصی پیغمبری مردم سپار بامید این درین دیر نشسته اند و این کرمت یافته اند
که من یافته ام پس چون این آب در دست تو سپرد شد و دشمن که آنوصی تو بود و بدست تو اسلام
آورد و بولایه تو معرفت شد امیر المؤمنین هم ازین سخن بگرفت چنانکه محاسن مبارکش از آب
دید و مظهرش ترکش و فرمود سپاس مر خدا را که مرا فراموش نکرد و در کتب او ایل یابد کرد
اهل اسلام چون این بشنیدند همه شاد گشتند و راهب با امیر المؤمنین هم شاد گشت و در
خدمت او جدا کرد تا به رجه نشاءت رسید و آن حضرت براد نماز گذارد و هر وقت که یاد او
کردی بروی رحمت فرستادی و چون از پای آن دیر روانه شدند و پاره راه بر شد حضرت فرمود
کسیت از شما که راه بآن چشمه بروی گشتند ما همه میدانیم و راه بان میریم چون این دیر عبادت
است فرمود بروید و بجوئید بر شد و چند آنکه جستند یافته پس فرمود این چشمه ظاهر
تا قیام قیامت و نیز در تفسیر خود فرموده است در تفسیر آیه القیام فی جهنم کل کفار عینید
از محمد بن یحیی و طلی او است که شریک بن عبد الله گفت که من بعبادت سلمان عیش رفتم و دوم در
موت وی ناکاه ابو حنیفه و ابولیلی و ابن شریه در آن مجلس حاضر شدند و با عیش گفتند یا ابان
تو با جنت نزدیک شدی باید که توبه و استغفار کنی و از ذنوب پشیمان شوی و از آق ویل باطله کنای
آن بودی باز کردی بعد از آن گفت که بر علی بن ایطالب تو غل مینمودی و اجناس را از پیغمبر
در شان او ایراد میکردی و مردم را ازین امر و که زور وادی هلاکت میانداختی و تو را ازین همه
سکوت اولی و حسن بود پس باید که ازین همه توبه کنی عیش چون این سخن را از ابو حنیفه شنید
باصحاب باقرب خود توبه نمود و فرمود که مرا بشان ایشان او را بستانند فرمودای ابو حنیفه

بدان

بدان و ناکاه باشد که ابو متوکل ناجی را خبر داد از ابو سعید خدری که گفت من از رسول الله شنیدم که فرمود
چون روز قیامت شود خطاب با الارباب رسد که یا محمد یا علی القیام فی جهنم و انقضاکم
ادخلوا الجنة من احبکم فیمضی علی پیغمبر جهنم و بقول هذا الک و هذا فی و قوله تعالى
القیام فی جهنم کل کفار عینید یعنی از محمد و علی من که خدا او را امیر کردم که هر که دشمن شما باشد
در دنیا او را در دوزخ اندازند و آنکه محبت شما را داشته او را در بهشت قرار دهد پس برادر من علی بن
نا بفرموده خدای بر این قیام باید و بکنار دوزخ رود و گوید که ای جهنم گیر این را که از تو است و این را
و آنکه از من است و آیه القیام فی جهنم با پیغمبری است که مذکور شد یعنی چند از بدای محمد و علی در جهنم
هر که از بنوه و عیند ولایت را ابو حنیفه چون این سخن بشنید با اصحابی که در آن مجلس بر خیزد
تا او از عظیمتر کوشش نماید پس ابو حنیفه با اصحاب خود از آن مجلس برخیزد و بجاها از طریق
اهل سنت روانه شود از عبد الله عباس که حضرت سالت مملو وصیت کرد که ای پسر عباس بر تو
باید که دوستی علی بن ایطالب و متابعت او حیثار کنی که نطق او عین صواب است و متابعت او
رسفاری از عقاب پس کو بخت آن بنده روشن رای که از رای او بیرون نرود و مفاد و مطمع او
باشد و ای بر آن بد برشتی که با او منی صمد کند و کینه او در دل خود راه دهد و در طریق مخالفت او سلوک
ناید یا بن عباس بدان و ناکاه باشد که در روز قیامت مخارج جنت و نار در دست او باشد پس اهل
جنت با او در بهشت در آیند و اهل دوزخ با او در معذب شوند و در تفسیر اهل بیت نیز آمده که
فرای قیامت محمد و علی بر صراط با ایستند و مقامی مردمان نمایند پس رسول الله کار امت انقوص
امیر المؤمنین هم کند تا وی دوزخ را گوید که هذا لی و هذا لک خذیر فانه من اعدائی و
خذیر فانه من احبائى ای دوزخ این را بگیر که از دشمنان من است و او را بگیر که از دوستان
من است و در کشف الغم مذکور است که عارث ممدانی که از جمله محبان امیر المؤمنین هم بود
با اصبع بن نباته و جمعی از شیعیان نزد آن حضرت آمدند و بجهت شدت بیماری و پیری بخود عجز
در حالت سستی عصارا در دست گرفته خود را بر زمین می کشید حضرت چون دید را با آن حالت بدید

فرمود ای کارش خود را چگونه می یابی گفت یا امیرالمؤمنین با خیال رسیده ام و اهل نزدیک اند
 و مع ذلک منی صده اصحاب رنج مرا زیاده ساخته حضرت فرمود که منی صده اصحاب در چه بابت
 عارث گفت در باب محبت و زین و عداوت کردن با توحه بعضی مبغض قالی اند و برخی مغض
 غالی و جماعتی متردد و متشکک در آنکه بر محبت اقدام نمایند یا از آن باز استند و میل عداوت
 کنند حضرت فرمود که ای کارش کلام اهل اخفام را قبول کن و آنچه من بتو میگویم فراموش و عمل
 کن بدانکه شیعه من گمانند که بر عهد او سخط باید که غالی پای از پایه فرط محبت پائین نهد
 بایشان راجع شود و قالی از عداوت در گذشته خود را بایشان رساند عارث گفت به ازین
 کشف این معنی بفرمانا ما را بصیرتی در این امر حاصل شود آن حضرت فرمود که ای کارش بدان
 و آگاه باش که دین حق بر حال شناخته نمی شود بلکه بایه حق و علامت یقین معلوم میگردد پس حق
 شناسان با اهل حق همدی ثوی چه سخن حق حسن کلام است و مظهر آن جدا کننده در راه ملک
 عظام و من نور الحق ارشاد میکنم پس از اینک دریاب و اصحاب خود را که عقول زکیم دارند
 از آن جزوه و بدان که من بنده خدا و برادر رسول خدا و صدیق ویام چه من تصدیق رسول
 کرده ام در حینی که روح در جسد آدم نیامده بود و بعد از بعثت آن حضرت اول کسی که تصدیق
 وی نمود من بودم پس من اولم باین اعتبار که اول حالیکه آدم قدم بصحرائی وجود ننهاده بود
 مصدق حضرت خاتم بودم و تصدیق وی نمودم و اقربم باین وجه که من اخلص خلصای وی و
 ولی و وصی ویام و صاحب سجوی و ستروی بمن داده اند اتم کتاب و فضل خطاب و علم قرآن
 و هزار مفتاح علوم در خواطر من بود و بعه نهاده اند که هر مفتاحی از آن مفتاح هزار باب علم بود
 و هر بابی مقتضی هزار هزار عهده و مؤید شده ام با دراک لیل القدر و بان داناشده و قدر
 آن را دریافته ام و این صفات پسندیده مخصوص است بمن و ذریه طاهره من مادام که لیل
 و نهار باقی باشند و من شناسنده دوست و دشمن خودم در مواضع معینه که آن نزد
 من است و نزد صراط و نزد مقاسمه عارث پرسید که یا امیرالمؤمنین مقاسمه چه چیز است

فرمود

فرمود مقاسمه تقسیم بندگانت از برای هبت و دوزخ و در آن روز با تش خطاب خواهم کرد که
 این را تقرض مرسا که دوست مست و این را بکفر که دشمن من است پس دست عارث بگرفت
 و فرمود دست تو را گرفته ام بدان طریق که رسول خدا دست مرا گرفته بود در و فیکه شکایت عاصیه
 و منافقان قریش بوی عرض میکردم پس رسول فرمود که ای علی چون روز قیامت شود من معتصم
 بعهده و ثقی و جمل متین حق تعالی و دست اعتصام در دامن کبریای او زنم و تو اعتصام نمایی
 بجمل متین من و ذریه مطهره تو متمسک شوند بجمل متین تو و شیعیان شما نیز متمسک نمایند
 بجمل متین ذریه تو و اهل بیت نیز همین طرز با شیعیان خود عمل نمایند پس ای کارش این بند را
 نیک می فطمت نمایی قطره است از بحار و اندک است از سپار عارث بعد از استماع این مقال
 نادان و مسرور گشت و از نزد آن حضرت برخاست و کفش میج بکند و بکشد و سید حمیری
 که از اصحاب کبار امام جعفر صادق است درین باب میث چند گفته که اول آن این است قول
 علی للحارث عجب که ثمره عجوبه که جلال با حار همدان من عبت برنی من مؤمن اوفی
 قبلا و مضمون پاست این است که قول حضرت امیرالمؤمنین امری عجب است که خطاب بکارش
 کرد و گفت ای کارش هر که میرد مرا میپند خواه مؤمن باشد و خواه منافق او مرا می شناسد و من او را
 میشناسم و تو در صراط مر الشناسی پس من رس از لغزیدن پای و بدوزخ بگویم در حینی که تو را باز دار
 در وصف حساب که صلا بنزدیک او کرد چه جل متین او بجمل متین و صتی رسول خدا متصل است
 پس عاقل آنکه بعد از تامل درین جبار صمیمه دید اعتقاد را بکمال اجوا هر ولای اهل بیت مکمل و
 مکمل سازد و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند تا سببان بند و اعدای جهان
 رسد و از مها لک خود تیر خلاص شود و امین گردد

فرمود ای کارش خود را چگونه می یابی گفت یا امیرالمؤمنین با خیال رسیده ام و اهل نزدیک اند
 ومع ذلك منی صده اصحاب رنج مرا زیاده ساخته حضرت فرمود که منی صده اصحاب در چه بابت
 عارث گفت در باب محبت و زین و عداوت کردن با توجیه بعضی مبغض قالی اند و برخی مغض
 غالی و جماعتی متردد و متشکک در آنکه بر محبت اقدام نمایند یا از آن باز استند و میل عداوت
 کنند حضرت فرمود که ای کارش کلام اهل اخفام را قبول کن و آنچه من بتو میگویم فراموش و عمل
 کن بدانکه شیعه من کسانیست که بر عهد او ستمند باید که قالی پای از پای فرط محبت پائین نهند
 بایشان راجع شود و قالی از عداوت در گذشته خود را بایشان رساند عارث گفت به ازین
 کشف این معنی بفرمانا ما را بصیرتی در این امر حاصل شود آن حضرت فرمود که ای کارش بدان
 و آگاه باش که دین حق بر حال شناخته نمی شود بلکه بآیه حق و علامت یقین معلوم میگردد پس حق
 شناسان با اهل حق همدی شوی چه سخن حق حسن کلام است و مظهر آن جفا دکنده در راه ملک
 عظام و من نور الحق ارشاد میکنم پس از اینک دریاب و اصحاب خود را که عقول زکیم دارند
 از آن جزوه و بدان که من بنده خدا و برادر رسول خدا و صدیق ویام چه من تصدیق رسول
 کرده ام در حینی که روح در جسد آدم نیامده بود و بعد از بعثت آن حضرت اول کسی که تصدیق
 وی نمود من بودم پس من اولم باین اعتبار که اول حالیکه آدم قدم بصحرائی وجود ننهاده بود
 مصدق حضرت خاتم بودم و تصدیق وی نمودم و اقربم باین وجه که من اخلص خلصای وی و
 ولی و وصی ویام و صاحب سجوی و ستروی بمن داده اند اتم کتاب و فضل خطاب و علم قرآن
 و هزار مفتاح علوم در خواطر من بود و بعه نهاده اند که هر مفتاحی از آن مفتاح هزار باب علم بود
 و هر بابی مقتضی هزار هزار عهده و مؤید شده ام با دراک لبه القدر و بان داناشده و قدر
 آن را دریافته ام و این صفات پسندیده مخصوص است بمن و ذریه طاهره من مادام که لیل
 و نهار باقی باشند و من شناسنده دوست و دشمن خودم در مواضع معینه که آن نزد
 من است و نزد صراط و نزد مقاسمه عارث پرسید که یا امیرالمؤمنین مقاسمه چه چیز است

فرمود

فرمود مقاسمه تقسیم بندگانت از برای هبت و دوزخ و در آن روز با تش خطاب خواهم کرد که
 این را تقرض مرسا که دوست من است و این را بکفر که دشمن من است پس دست عارث بگرفت
 و فرمود دست تو را گرفتارم بدان طریق که رسول خدا دست مرا گرفته بود در و فیکه شکایت عاصیه
 و منافقان قریش بوی عرض میکردم پس رسول فرمود که ای علی چون روز قیامت شود من معتصم
 بعهده و ثقی و جمل متین حق تعالی و دست اعتصام در دامن کبریای او زنم و تو اعتصام نمایی
 بجمل متین من و ذریه مطهره تو متمسک شوند بجمل متین تو و شیعیان شما نیز متمسک نمایند
 بجمل متین ذریه تو و اهل بیت نیز همین طرز با شیعیان خود عمل نمایند پس ای کارش این بند را
 نیک می فطنت نمایی قطره است از بحار و اندک است از سپاه عارث بعد از استماع این مقال
 نادان و مسرور گشت و از نزد آن حضرت برخاست و گفت مع باک ندارم که بمرگم رسید جمیری
 که از اصحاب کبار امام جعفر صادق است درین باب میث چند گفته که اول آن این است قول
 علی للحارث عجب که ثمره عجوبه که جلاله با حار همدان من عیت برنی من مؤمن اوفی
 قبلا و مضمون پاست این است که قول حضرت امیرالمؤمنین امری عرت عجب است که خطاب کبار است
 کرد و گفت ای کارش هر که میردم را میپند خواه مؤمن باشد و خواه منافق او مرا می شناسد و من او را
 میشناسم و تو در صراط مر الشناسی پس من رس از لغزیدن پای و بدوزخ بگویم در حینی که تو را باز دار
 در وصف حساب که صلا بنزدیک او کرد چه جمل متین او بجمل متین و صتی رسول خدا متصل است
 پس عاقل آنکه بعد از تامل درین جبار صمیمه دید اعتقاد را بجمل احوال و ولای اهل بیت مکمل و
 مکمل سازد و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند تا سببان بند و اعدای جهان
 رسد و از مها لک خود تیر خلاص شود و امین گردد